

جامعه‌ی مدنی ایران

پس از جنبش زن، زندگی، آزادی:

سرکوب، بازتولید و چشم اندازها

تارنمای داوطلب



WWW.DAVTALAB.ORG

بهار ۱۴۰۵





جامعه‌ی مدنی ایران پس از جنبش زن، زندگی، آزادی: سرکوب، بازتولید و چشم اندازها

تارنمای داوطلب



WWW.DAVTALAB.ORG

بهار ۱۴۰۵



خلاصه اجرایی

این گزارش بخشی از مجموعه گزارش‌های «تارنمای داوطلب» درباره وضعیت جامعه‌ی مدنی در ایران است و تمرکز آن بر دگرگونی‌ها و تضعیف این حوزه پس از جنبش زن، زندگی، آزادی (قیام ژینا) قرار دارد. این گزارش در شرایطی نهایی می‌شود که ایران وارد مرحله‌ای از جنگ و بحران منطقه‌ای شده و هم‌زمان آثار انباشته‌ی چندین موج سرکوب، جامعه‌ی مدنی را در وضعیتی از اضمحلال گسیختگی، فرسایش سازمانی و حاشیه‌رانی فزاینده قرار داده است. در چنین وضعیتی، جامعه‌ی مدنی باید نه صرفاً به‌عنوان یک «بخش سازمانی / نهادی» در کنار دولت و بازار، بلکه به‌مثابه میدان و فرایندی برای کنش جمعی مستقل، شبکه‌سازی، تولید سرمایه اجتماعی و دفاع از حقوق بنیادین شهروندی فهم شود؛ امری که آن را برای درک مسیرهای ممکن پیش‌رو حیاتی می‌سازد.

این گزارش سه هدف را دنبال می‌کند. نخست، ارائه‌ی یک چارچوب مفهومی و کارکردی برای فهم جامعه‌ی مدنی در شرایط خاص ایران، با اتکا به تعریف‌های معاصر و نیز روایت‌های زیسته‌ی کنشگران و تحلیلگران ایرانی. دوم، ترسیم سازوکارهایی که از طریق آن‌ها جامعه‌ی مدنی محدود و تضعیف می‌شود؛ از جمله قانون‌گذاری و جرم‌انگاری، امنیتی‌سازی کنش جمعی، محدودسازی فضای دیجیتال، و فرسایش مادی ناشی از جنگ و تحریم. سوم، شناسایی روندهای مسلطی که در سال‌های اخیر جامعه‌ی مدنی را شکل داده‌اند: جابه‌جایی از سازمان‌های رسمی به شبکه‌های غیررسمی و دیجیتال؛ افزایش نقش اشکال مقاومت مبتنی بر سبک زندگی؛ نسلی‌تر شدن کنشگری؛ و در عین حال، شکننده‌تر شدن سازمان‌یابی و انتقال تجربه. این گزارش همچنین نشان می‌دهد که چگونه جنبش زن، زندگی، آزادی علی‌رغم تشدید سرکوب دولتی و افزایش هزینه‌ی کنش‌گری مطالبات و هنجارهای اجتماعی را بازآرایی کرد و میدان کنش مدنی را به شیوه‌های تازه‌ای گسترش داد.

این متن بر گزارش‌های پیشین «تارنمای داوطلب» درباره جامعه‌ی مدنی در ایران تکیه دارد، از جمله گزارش‌هایی درباره حق آموزش و [جنبش معلمان](#)، [نقض حقوق آزادی تجمع و انجمن](#)، و [گزارش‌های دوره‌ای کارگری](#).



این گزارش بر پایه مصاحبه با ۲۱ کنشگر و تحلیلگر جامعه‌ی مدنی در داخل و خارج کشور، و نیز مرور قوانین و سیاست‌های کلیدی مرتبط با آزادی بیان، تشکل و تجمع، و تجربه‌های مستند سرکوب در دهه‌های اخیر تدوین شده است. به دلایل امنیتی، نام افراد ذکر نمی‌شود و ارجاع‌ها بر اساس موقعیت و حوزه فعالیت آن‌ها صورت می‌گیرد. این گزارش می‌کوشد تصویری واقع‌بینانه ارائه دهد: جامعه‌ی مدنی ایران امروز زیر فشاری بی‌سابقه قرار دارد، اما در عین حال در اشکال تازه و اغلب زیرپوستی به حیات خود ادامه می‌دهد. همین هم‌زیستی بحران و بقاست که فهم آن را برای هر ارزیابی از امکان‌های آینده ضروری می‌کند.

یافته‌های گزارش نشان می‌دهد که در سال‌های اخیر به‌ویژه پس از جنبش زن، زندگی، آزادی و در بستر جنگ و سرکوب گسترده جامعه‌ی مدنی ایران وارد مرحله‌ای از بازآرایی عمیق شده است. از یک‌سو، تضعیف ساختارهای رسمی، فرسایش منابع انسانی و محدودیت‌های حقوقی و امنیتی، ظرفیت اشکال کلاسیک سازمان‌یابی را به شدت کاهش داده است. از سوی دیگر، اشکال تازه‌ای از کنشگری از طریق شبکه‌های غیررسمی، فضاهای دیجیتال و شیوه‌های روزمره و سبک‌زندگی محور پدید آمده‌اند که از تداوم و بازتولید جامعه‌ی مدنی در سطحی دیگر حکایت دارند. این هم‌زمانی فرسایش نهادی و پویایی اجتماعی یکی از ویژگی‌های تعیین‌کننده وضعیت کنونی است.

در کنار این جابه‌جایی، ظهور نسل جدیدی از کنشگران، تغییر در صورت‌بندی‌های گفتار و عمل، و فاصله‌گیری از تمرکز انحصاری بر خیابان به سوی اشکال متنوع‌تر مطالبه‌گری، از یافته‌های کلیدی این گزارش است. در عین حال، تقویت برخی گفتمان‌های رادیکال و خشونت‌محور، شکاف‌های نسلی، ضعف در انتقال تجربه، و گسترش جامعه‌ی مدنی حکومت‌محور، از جمله چالش‌های اصلی شناسایی شده‌اند. با این همه، نشانه‌هایی از گشایش اجتماعی و امکان‌های تازه برای بازتعریف کنش مدنی به‌ویژه در بستر نیازهای پس از جنگ حاکی از آن است که جامعه‌ی مدنی در ایران، علی‌رغم فشارهای بی‌سابقه، همچنان میدانی زنده و در حال تحول باقی مانده است.

فهرست

مقدمه	۴
• روش‌شناسی	۵
جامعه‌ی مدنی در ایران: ساختار و وضعیت کنونی	۹
• ساختارهای اجتماع‌محور در جامعه‌ی مدنی ایران	۱۱
• سازمان‌های غیردولتی مدرن در ایران	۱۳
• حکومت و ساختن سازمان‌های تابعه در جامعه‌ی مدنی در ایران	۱۵
• طیف آزادی‌کنش‌گری در لایه‌های جامعه‌ی مدنی	۱۷
- منطقه سبز: فعالیت‌های خدماتی و اجتماعی کم‌تنش	۱۷
- منطقه خاکستری: فعالیت‌های اجتماعی مطالبه‌محور	۱۸
- منطقه قرمز: حقوق بشر و فعالیت‌های سیاسی مدنی	۱۹
• تصویر کلی جامعه‌ی مدنی کنونی ایران از زبان کنش‌گران و تحلیل‌گران	۲۰
• بازآرایی جامعه‌ی مدنی پس از جنبش زن، زندگی، آزادی	۲۲
• اثر جنگ ۱۲ روزه بر جامعه‌ی مدنی	۲۵
• جامعه‌ی مدنی ایران پس از رخداد دی ۱۴۰۴ و جنگ جاری ایالات متحده و اسرائیل علیه ایران	۲۷
چالش‌های ساختاری برای جامعه‌ی مدنی ایران	۳۵
• معماری حقوقی محدودسازی جامعه‌ی مدنی در ایران	۳۷
• تأثیر تحریم‌های بین‌المللی بر جامعه‌ی مدنی ایران	۴۷
• شکاف نسلی: نسل زد و جامعه‌ی مدنی فرسوده‌ی ایران	۵۰
• چالش‌ها و فرصت‌های «جامعه‌ی مدنی دیجیتال»	۵۶
- فرصت‌ها: چرا جامعه‌ی مدنی دیجیتال در ایران اهمیت حیاتی یافته است	۵۷
- نظارت دیجیتال: از کنترل ارتباطات تا مهندسی رفتار اجتماعی	۵۹
- اطلاعات کذب، خبر جعلی و هوش مصنوعی: آلودگی میدان عمومی دیجیتال	۶۰
- نگاه کنش‌گران ایرانی به جامعه‌ی مدنی دیجیتال در ایران	۶۲
• قدرت‌گرفتن گفتار ضددموکراتیک و قطبی‌شدن فضای عمومی	۶۴
روندهای مسلط کنش‌گری مدنی در ایران	۶۷
توصیه‌ها	۷۷
نتیجه‌گیری	۸۳
• چشم‌انداز و آینده جامعه‌ی مدنی ایران پس از جنگ	۸۶

مقدمه

این گزارش، در ادامه‌ی مجموعه گزارش‌های «تازنمای داوطلب» درباره وضعیت جامعه‌ی مدنی در ایران، به بررسی جامعه‌ی مدنی با تمرکز ویژه بر وضعیت آن پس از جنبش زن، زندگی، آزادی (قیام ژینا) می‌پردازد.

این گزارش در شرایطی نهایی می‌شود که مردم ایران در شهرهایی در سراسر کشور زیر موشک‌باران و حملات هوایی ایالات متحده و اسرائیل قرار دارند. واشنگتن و تل‌آویو در عملیاتی مشترک، ۹ اسفند ۱۴۰۴ با هدف قرار دادن مقام‌های ارشد جمهوری اسلامی، جنگی جدید را علیه ایران آغاز کردند. علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی، به همراه بسیاری از فرماندهان عالی‌رتبه در این حملات کشته شده‌اند. در یکی از حملات هوایی اولیه، یک مدرسه در میناب هدف قرار گرفت؛ بر اساس اعلام روابط عمومی وزارت آموزش و پرورش، ۱۶۸ تن کشته و ۱۱۰ تن دیگر مجروح شدند که بیشتر قربانیان را دانش‌آموزان دختر تشکیل می‌دادند.

ایران نیز در مقابل، حملات تلافی‌جویانه‌ای علیه اسرائیل و همچنین پایگاه‌ها و تأسیسات ایالات متحده در منطقه، از جمله برخی سایت‌های غیرنظامی، انجام داده است.

بر اساس داده‌های [جمعیت هلال احمر ایران](#) و با اتکا به آمار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران ([هرانا](#))، از آغاز حملات ایالات متحده و اسرائیل تا ۱۹ فروردین، بیش از ۱۷۰۱ غیرنظامی از جمله ۲۵۴ کودک کشته شده‌اند و دست‌کم ۱۸۵۵۱ تن نیز مجروح شده‌اند. حدود ۱۲۵ هزار واحد غیرنظامی آسیب دیده‌اند، از جمله ۲۳۵۰۰ واحد تجاری و ۱۰۰ هزار واحد مسکونی. علاوه بر این، ۳۳۹ مرکز درمانی، دارویی و امدادی در سراسر کشور دچار خسارت شدید شده‌اند و ۴۹۰ مدرسه به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم هدف قرار گرفته‌اند. ۱۷ مرکز هلال احمر تخریب شده و ۲۱ وسیله امدادی از جمله ۱۹ آمبولانس از چرخه خدمت خارج شده‌اند.

در شرایط جنگی شدید، جامعه‌ی مدنی ایران عملاً فضای اندکی برای بروز و فعالیت داشته و در ماه‌های اخیر با ضربه‌های سنگینی مواجه شده است: جنگ ۱۲ روزه در خرداد سال گذشته، و پس از آن سرکوب خشونت‌بار اعتراض‌های دی ۱۴۰۴ که طی آن هزاران نفر کشته یا مجروح شدند. دولت ایران شمار کشته‌شدگان را اندکی بیش از ۳۰۰۰ تن اعلام کرده که حدود ۴۰۰ تن از آن‌ها نیروهای امنیتی بوده‌اند. هرانا ۷۰۰۷ کشته را [تأیید کرده](#) که ۶۴۸۸ تن از آن‌ها از میان معترضان بوده‌اند. برخی گروه‌ها و رسانه‌های مخالف اما این رقم را بیش از ۳۶ هزار نفر اعلام کرده‌اند.

امروز جامعه‌ی مدنی ایران در وضعیتی ازهم‌گسیخته، تضعیف‌شده و به‌حاشیه رانده‌شده قرار دارد.

این تضعیف اما محدود به ماه‌های اخیر نیست. سرکوب جامعه‌ی مدنی از زمان انقلاب ۱۳۵۷، با فراز و فرود، ادامه یافته و از طریق قوانین و مقررات مرتبط با زندگی مدنی به امری ساختاری بدل شده است. تحریم‌های بین‌المللی و انزوای ایران به‌ویژه از سال ۱۳۹۰ به این سو نیز در تشدید این روند نقش داشته‌اند. هم‌زمان، در پی موج‌های پیاپی اعتراض در سه دهه گذشته، بخش قابل توجهی از منابع انسانی، شبکه‌های سازمانی و سرمایه اجتماعی جامعه‌ی مدنی به تدریج فرسوده شده است. چرخه مکرر بسیج، سرکوب و فرسایش، در حالی که اشکال تازه‌ای از بازتولید را نیز به وجود آورده، ذخایر جامعه‌ی مدنی را کاهش داده است. در ادامه، ابتدا تصویری کلی از جامعه‌ی مدنی ایران و ویژگی‌های ساختاری آن ارائه می‌شود، و سپس به چالش‌ها و فرصت‌های پیش روی آن به‌ویژه در سه سال اخیر (پس از جنبش زن، زندگی، آزادی) و روندهای غالب شکل‌دهنده وضعیت کنونی پرداخته خواهد شد.

روش‌شناسی

این گزارش بر ترکیبی از چهار منبع اصلی استوار است: گفت‌وگوهای نیمه‌ساختاریافته با کنشگران و تحلیلگران جامعه‌ی مدنی ایران؛ مرور اسناد حقوقی و سیاستی مرتبط با آزادی‌های بنیادین؛ گزارش‌های جامع و تحلیلی پیشین «تارنمای داوطلب» درباره جامعه‌ی مدنی؛ و تحلیل ثانویه داده‌ها و گزارش‌های منتشرشده از سوی نهادهای حقوق بشری و مدنی.

بخش میدانی گزارش بر پایه مصاحبه با ۲۱ کنشگر و تحلیلگر در حوزه‌های گوناگون است، از جمله فعالان حقوق زنان، کنشگران صنفی (به‌ویژه در حوزه معلمان و کارگران)، پژوهشگران علوم اجتماعی، روزنامه‌نگاران، فعالان دیجیتال و کنشگران مدنی. از این میان، ۱۴ نفر مرد و ۷ نفر زن بوده‌اند. از نظر جغرافیایی، ۱۳ نفر در داخل ایران و ۸ نفر خارج از کشور مستقر بوده‌اند که این امر امکان دسترسی به طیفی متنوع از تجربه‌ها و دیدگاه‌ها را فراهم کرده است.

مصاحبه‌ها به‌صورت نیمه‌ساختاریافته انجام شده‌اند: مجموعه‌ای از پرسش‌های مشترک درباره تعریف جامعه‌ی مدنی، وضعیت کنونی، تأثیر قیام ژینا، نقش نسل جدید، فضای دیجیتال و پیامدهای جنگ چارچوب گفت‌وگوها را شکل داده، اما به پاسخ‌دهندگان امکان داده شده است تجربه‌ها و تحلیل‌های خود را به‌صورت باز و روایی بیان کنند. هدف، ثبت تنوع صداها بدون تحمیل آن‌ها در چارچوب‌های از پیش تعیین‌شده بوده است.



به دلایل امنیتی، نام و مشخصات هویتی پاسخ‌دهندگان ذکر نشده و ارجاع‌ها به‌صورت کلی و بر اساس حوزه فعالیت یا موقعیت اجتماعی افراد انجام شده است (برای مثال: «یک فعال کارگری»، «یک جامعه‌شناس» یا «یک فعال حقوق زنان»). تمامی مصاحبه‌ها با رضایت آگاهانه انجام شده‌اند. برای کاهش خطر، گزارش از نقل قول مستقیم که می‌تواند به شناسایی افراد منجر شود پرهیز، و یافته‌ها را به‌صورت تحلیلی و غیرمستقیم ارائه می‌کند.

در کنار این داده‌های کیفی، گزارش به بررسی و تحلیل قوانین، آیین‌نامه‌ها و رویه‌های قضایی مرتبط با آزادی بیان، انجمن و تجمع پرداخته است. اسناد مورد بررسی شامل قانون اساسی، قانون مجازات اسلامی، قانون آیین دادرسی کیفری، قانون جرم سیاسی، قوانین مربوط به تشکلهای کارگری و صنفی، و تغییرات و طرح‌های قانونی اخیر در حوزه آزادی تشکل و تجمع بوده‌اند. هدف صرفاً نقل مواد قانونی نبوده، بلکه ترسیم روند تاریخی و ساختاری محدودسازی جامعه‌ی مدنی مد نظر بوده است.

برای تکمیل تصویر، از داده‌ها و گزارش‌های نهادهای حقوق بشری، گزارش‌های رسانه‌ای معتبر و آمارهای موجود درباره اعتراض‌ها، سرکوب، قطع اینترنت و پیامدهای جنگ نیز استفاده شده است.

از نظر تحلیلی، گزارش بر یک فهم زمینه‌مند از جامعه‌ی مدنی تکیه دارد. مفاهیم نظری به‌صورت انتزاعی به کار نرفته‌اند، بلکه در نسبت با ساختار قدرت در ایران، تحولات نسلی، شرایط جنگی و محیط دیجیتال خوانده شده‌اند. بنابراین تحلیل ترکیبی از رویکرد ساختاری (بررسی قوانین و نهادها)، رویکرد نسلی و فرهنگی (تحلیل تغییر در سوژه‌ها و شیوه‌های کنش) و رویکرد شبکه‌ای (بررسی نقش فضاها دیجیتال) است.

در نهایت، این گزارش ادعای جامعیت کامل ندارد. به دلیل محدودیت‌های دسترسی، خطرات امنیتی و شرایط ناپایدار کشور، امکان پوشش همه حوزه‌ها یا مناطق جغرافیایی وجود نداشته است. با این حال، با تنوع‌بخشی به منابع و دیدگاه‌ها، تلاش شده است تصویری چندلایه و تا حد امکان متوازن از جامعه‌ی مدنی ایران در این مقطع تاریخی ارائه شود؛ تصویری که هم فشارهای ساختاری را نشان دهد و هم اشکال نوظهور بقا و بازتولید را.

تعریف جامعه‌ی مدنی در این گزارش

جامعه‌ی مدنی از قرن نوزدهم به این سو در نظریه‌های سیاسی به شیوه‌های گوناگونی تعریف شده است. این گزارش تمرکز اصلی خود را بر تعریف‌های معاصر و نیز تعریف‌هایی می‌گذارد که تحلیلگران ایرانی مصاحبه‌شده در این پژوهش ارائه کرده‌اند، و بر پایه آن‌ها یک تعریف کارکردی صورت‌بندی می‌کند.

تعریف‌هایی که از سوی نهادهای بین‌المللی و نظریه‌پردازان برجسته ارائه شده‌اند، هرچند از نظر سطح انتزاع، دامنه شمول و بارهنجاری با یکدیگر تفاوت دارند، اما در یک چارچوب مفهومی مشترک حرکت می‌کنند. اگر این تعریف‌ها را کنار هم بگذاریم، چند مؤلفه تکرارشونده برجسته می‌شود. نخست، تمایز جامعه‌ی مدنی از دولت و بازار (و اغلب خانواده)؛ به این معنا که جامعه‌ی مدنی بیرون از این حوزه‌ها یا در میان آن‌ها تعریف می‌شود. دوم، اتکای آن بر کنش داوطلبانه و خودسازمان‌یافته؛ جامعه‌ی مدنی از پایین شکل می‌گیرد و به مشارکت آزادانه وابسته است. سوم، برخورداری از نوعی استقلال نسبت به دولت، در عین تکیه بر چارچوب‌های حقوقی یا حمایتی که امکان فعالیت آن را فراهم می‌کنند. چهارم، نقش آن در بیان منافع، ارزش‌ها و مطالبات، و در ایجاد یا تقویت عرصه عمومی.

در عین حال، این تعریف‌ها نشان می‌دهند که جامعه‌ی مدنی در اندیشه معاصر میان سه صورت در نوسان است: به‌عنوان یک «بخش سازمانی» در کنار دولت و بازار؛ به‌عنوان یک «عرصه اجتماعی» برای کنش جمعی و داوطلبانه؛ و به‌عنوان یک «فرایند پویا و انتقادی» که در تنش با مراکز قدرت شکل می‌گیرد.

تعریف‌هایی که در گفت‌وگوهای میدانی این گزارش ارائه شده‌اند با وجود تفاوت در منظرها، از جمله دانشگاهی، حرفه‌ای، سیاسی، پژوهشی و تجربه زیسته در یک چارچوب کلی قابل جمع‌اند. تقریباً همه پاسخ‌دهندگان جامعه‌ی مدنی را نه در درون دولت و نه در حوزه خصوصی، بلکه در فضای «میان» این دو تعریف می‌کنند: حوزه‌ای اجتماعی که به شهروندان تعلق دارد و هم‌زمان در نسبت با قدرت سیاسی شکل می‌گیرد. در این روایت‌ها، سه مؤلفه به‌طور مداوم تکرار می‌شود. نخست، استقلال از دولت و ساختارهای رسمی قدرت. دوم، نقش میانجی میان مردم و حکومت چه در قالب مذاکره، چه انتقال مطالبات، و چه تولید صدا و افکار عمومی. سوم، کنش جمعی داوطلبانه که از پایین شکل می‌گیرد، حتی زمانی که به صورت سازمان‌یافته بروز پیدا می‌کند.



با این حال، تفاوت‌ها در چند سطح قابل مشاهده است. یکی از این تفاوت‌ها به دامنه تعریف مربوط می‌شود: تحلیلگران آکادمیک بیشتر چارچوب نهادی کلاسیک را حفظ می‌کنند، در حالی که برخی دیگر به‌ویژه کنشگران بر فضاهای غیررسمی، زیرزمینی و دیجیتال تأکید دارند و جامعه‌ی مدنی را به فرهنگ‌های موازی و شبکه‌های آنلاین نیز تعمیم می‌دهند. تفاوت دیگر به بُعد هنجاری تعریف بازمی‌گردد. برخی به سمت تعریفی حداقلی و غیرهنجاری متمایل‌اند که در آن استقلال به‌تنهایی کافی تلقی می‌شود، حتی اگر یک نهاد لزوماً در جهت ارزش‌های دموکراتیک عمل نکند. در مقابل، گروهی دیگر جامعه‌ی مدنی را ذاتاً متعهد به حقوق شهروندان، پاسخگویی و مهار قدرت می‌دانند. تفاوت سوم به نسبت آن با امر سیاسی مربوط است: برخی آن را فضایی برای مذاکره و طرح مطالبات می‌بینند، برخی ابزاری برای اعمال فشار و افزایش هزینه بی‌عدالتی، و برخی دیگر آن را فرهنگی موازی می‌فهمند که در درون جامعه شکل می‌گیرد و الزاماً درگیر تعامل مستقیم با دولت نیست.

با در نظر گرفتن این طیف از تعریف‌ها و با توجه دقیق به شرایط سیاسی و اجتماعی خاص ایران، این گزارش تعریفی زمینه‌مند و کارکردی ارائه می‌دهد: جامعه‌ی مدنی در ایران مجموعه‌ای از عرصه‌ها، نهادها، شبکه‌ها و فرایندهای کنش جمعی داوطلبانه است که از طریق آن شهروندان، در سطوح محلی، ملی و فراملی، برای پیگیری حقوق، مطالبات و ارزش‌های مشترک خود سازمان می‌یابند و از طریق اشکال مسالمت‌آمیز و مدنی تعامل، نقد، مطالبه‌گری و همبستگی اجتماعی، در نسبت با قدرت سیاسی و اقتصادی عمل می‌کنند.

در حالی که به‌طور متعارف جامعه‌ی مدنی به‌عنوان حوزه‌ای مستقل از دولت و حکومت فهم می‌شود، در ایران بخش قابل توجهی از آنچه به‌طور رسمی به‌عنوان جامعه‌ی مدنی معرفی می‌شود، مستقل نیست و اغلب در جهت بازتولید یا تقویت قدرت دولت عمل می‌کند. در نتیجه، این تعریف هم ابعاد نهادی، فضایی و فرایندی جامعه‌ی مدنی را در بر می‌گیرد و هم ویژگی‌های تعیین‌کننده زمینه ایران از جمله سرکوب ساختاری، تحول نسلی و نقش فزاینده فضای دیجیتال را به‌عنوان عناصر شکل‌دهنده جامعه‌ی مدنی معاصر لحاظ می‌کند.

جامعه‌ی مدنی در ایران: ساختار و وضعیت کنونی



در لحظه نگارش این گزارش، ایالات متحده و اسرائیل با آغاز جنگی غیرقانونی و ویرانگر، ایران را در وضعیتی بحرانی قرار داده‌اند. جامعه‌ی مدنی که پیش از این نیز تحت فشار بود، در شرایط جنگی و امنیتی کنونی مجال اندکی برای بروز و ظهور دارد، مگر در تلاش برای حفظ حداقل‌های حیات و کمک به بقای افراد و اجتماع‌ها. با این حال، ساختار خاص جامعه‌ی مدنی در ایران و قدرت بخش غیررسمی آن که با تعریف‌های متعارف غربی از جامعه‌ی مدنی به‌طور کامل هم‌خوان نیست و در ادامه به آن پرداخته خواهد شد، ظرفیت‌های مهمی برای مواجهه با چنین شرایطی در خود دارد.

به‌طور کلی، می‌توان جامعه‌ی مدنی ایران را به دو سنخ سازمانی تقسیم کرد: جامعه‌ی مدنی مستقل و جامعه‌ی مدنی حکومت‌محور (که در برخی ادبیات از آن با عنوان جامعه‌ی مدنی رانت‌محور نیز یاد می‌شود). هم‌زمان، اگر عرصه جامعه‌ی مدنی در ایران را ترسیم کنیم، می‌توان سه منطقه عملیاتی را بر اساس میزان ریسک و سطح سرکوب شناسایی کرد: منطقه «سبز» (نسبتاً آزاد از سرکوب)، منطقه «خاکستری» (در معرض فشار و مداخله)، و منطقه «قرمز» (زیر سرکوب دائمی). این چارچوب به روشن‌تر شدن تفاوت‌ها در حوزه‌های فعالیت، سطح خطر و ظرفیت‌های کنش در بخش‌های مختلف جامعه‌ی مدنی کمک می‌کند.

اما نباید فراموش کرد که این ساختار، همچنین از زاویه‌ی دیگری نیز قابل فهم است؛ زاویه‌ای که با تمرکز بر ان‌جی‌اوها برای فهم جامعه‌ی مدنی ایران، از یاد خواهد رفت. به همین دلیل، ابتدا باید به دوگانگی بنیادین‌تر سازمان‌های اجتماع‌محور و ان‌جی‌اوه‌ای مدرن در ایران پرداخت تا هم‌زمان سازمان‌های جامعه‌ی مدنی حکومت‌محور یا شبه‌حکومتی و نیز حیطه‌های فعالیت مجاز و غیرمجاز را نیز بهتر درک کرد.

ساختارهای اجتماعی محور در جامعه‌ی مدنی ایران

جامعه‌ی مدنی ایران از ابتدای شکل‌گیری تا حدی خصلتی «غیرغربی» داشته است. به عبارت دیگر، همان‌طور که [گزارش خود سازمان ملل](#) از ساختار جامعه‌ی مدنی در ایران در ابتدای قرن بیست‌ویکم نشان می‌دهد، شکل‌های سنتی و اجتماع‌محور در ایران نقش‌هایی را ایفا می‌کرده‌اند و جمعیت‌هایی را درگیر می‌کرده‌اند که بخشی از سازمان‌های مدنی مدرن در تعریف غربی آن بر اساس آنها تعریف شده‌اند:

«در زیر سطح سازمان‌های جامعه‌ی مدنی آن‌گونه که از منظر دولت و جامعه‌ی بین‌المللی توسعه دیده می‌شوند ذخیره‌ای غنی از فعالیت‌های داوطلبانه وجود دارد. چندین هزار سازمان سنتی مبتنی بر اجتماع‌های محلی در حال انجام این فعالیت‌ها بودند. پدیده‌های تازه و جالبی نیز در سراسر کشور در حال شکل‌گیری بود؛ از جمله تعاونی‌های زنان. شماری از زنان رهبر، که از تعاونی‌های مردسالارانه ناراضی بودند، این تعاونی‌ها را راه‌اندازی کردند. به‌زودی تلاش‌های آنان به جنبشی با بیش از ۵۰۰۰ تعاونی زنان تبدیل شد.» به عبارت دیگر، هرچند در بحث جامعه‌ی مدنی در ایران، تمرکز بسیاری از مطالعات بر سازمان‌های غیردولتی مدرن (NGOها) بوده است، بخش مهمی از کنش اجتماعی سازمان‌یافته در ایران در قالب نهادهای محلی و سنتی شکل گرفته است؛ نهادهایی که در ادبیات توسعه از آن‌ها با عنوان سازمان‌های مبتنی بر اجتماع‌های محلی (Community-Based Organizations) یا CBOها یاد می‌شود.

توجه به این بخش از جامعه‌ی مدنی اکنون اهمیت بیشتری از گذشته دارد، چرا که کارکرد اصلی CBOها در ایران تلاش برای کمک به «بقای» فردها و اجتماع‌ها در بحران‌ها بوده است، و نه تلاش برای مشارکت سیاسی و مدنی مستقل همچون آن‌جی‌اوها. در شرایطی که اکنون ایران درگیر جنگی ویران‌گر با دو قدرت اتمی است، کمک به بقا و ادامه‌ی زندگی، اهمیتی دوچندان می‌یابد.

ایران از دیرباز دارای سنت‌های ریشه‌دار همکاری اجتماعی و فعالیت داوطلبانه بوده است. بسیاری از این نهادها نه در قالب سازمان‌های رسمی ثبت‌شده، بلکه به‌صورت شبکه‌های اجتماعی، اقتصادی یا مذهبی شکل گرفته‌اند. به تعبیر گزارش سازمان ملل، تاریخ و فرهنگ ایران سرشار از نمونه‌هایی از کنش جمعی محلی و همکاری داوطلبانه است که برای رفع نیازهای اقتصادی، اجتماعی و معیشتی مردم به وجود آمده‌اند. در بسیاری از مناطق، این سازمان‌ها در واقع خلأهای خدماتی و حمایتی را که دولت قادر به تأمین آن‌ها نبوده پر کرده‌اند.

آن‌ها از طریق منابع محلی، اعتماد اجتماعی و مشارکت داوطلبانه عمل می‌کنند و به‌ویژه در میان گروه‌های کم‌درآمد یا جوامع روستایی نقش مهمی دارند.

این نهادها اغلب ریشه در سنت‌های اجتماعی، مذهبی و اقتصادی ایران دارند و به همین دلیل از سرمایه‌ی اجتماعی بالایی برخوردارند. در بسیاری از موارد، آن‌ها به‌صورت خودجوش شکل گرفته‌اند و توسط اعضای جامعه‌ی محلی اداره می‌شوند.

نمونه‌هایی از سازمان‌های مبتنی بر جامعه‌ی محلی، تعاونی‌های سنتی کشاورزی، تعاونی‌های مدیریت آب، تعاونی‌های کار جمعی در کشاورزی، تعاونی‌های دامداری و تولید لبنیات، صندوق‌های قرض‌الحسنه‌ی محلی و خیریه‌ها و نهادهای کمک‌رسان محلی هستند.

این سازمان‌ها چند ویژگی مشترک دارند: مبتنی بر مشارکت داوطلبانه‌اند؛ عمدتاً به منابع محلی متکی‌اند؛ پیوندهای اجتماعی قوی با جامعه‌ی خود دارند؛ از ساختارهای ساده و اغلب غیررسمی استفاده می‌کنند؛ و بر اعتماد اجتماعی و روابط شخصی تکیه دارند. به همین دلیل، در بسیاری موارد از مشروعیت محلی و سرمایه‌ی اجتماعی بیشتری نسبت به بسیاری از ان‌جی‌اوه‌های مدرن برخوردارند.

با این حال، یکی از چالش‌های اصلی، نبود داده‌های قابل اتکا درباره این سازمان‌هاست. بسیاری از آن‌ها ثبت رسمی ندارند و اطلاعات دقیقی درباره تعداد، دامنه فعالیت یا منابع مالی‌شان در دسترس نیست. بسیاری از سازمان‌های مبتنی بر اجتماع‌های محلی حتی نام رسمی هم ندارند؛ و از آنجا که در قالب هیئت‌های مذهبی، صندوق‌های محلی، شبکه‌های بازار یا گروه‌های خانوادگی فعالیت می‌کنند، حتی نهادهای دولتی و پژوهشگران نیز اغلب تصویر روشنی از گستره آن‌ها ندارند. هنجارهای شفافیت، پاسخگویی و اشتراک‌گذاری دانش در این حوزه ضعیف است و داده‌های موجود نیز پراکنده و غیرقابل اتکا هستند. با این حال، برای نمونه، حدود ۱۰۵ هزار هیئت مذهبی شیعی ثبت‌شده در ایران وجود دارد و برآورد می‌شود حدود ۳۱۳ هزار حلقه غیررسمی تجمعات مذهبی در سراسر کشور فعال باشند.

با این‌همه، از زمان انتشار گزارش جامع سازمان ملل در سال ۲۰۰۰، چشم‌انداز اجتماعی ایران دستخوش تغییرات قابل توجهی شده است. افزایش شهرنشینی و مدرن‌تر شدن زندگی روزمره، ساختارهای سنتی و محلی را به‌شدت کاهش داده است. حمایت دولت از برخی از این سازمان‌ها آن‌ها را به نهادهایی بزرگ و وابسته به حکومت تبدیل کرده است. برخی دیگر نیز به تدریج ویژگی‌های مدرن‌تری پیدا کرده‌اند و از نظر شکل و کارکرد به ان‌جی‌اوه‌های معاصر نزدیک‌تر شده‌اند.

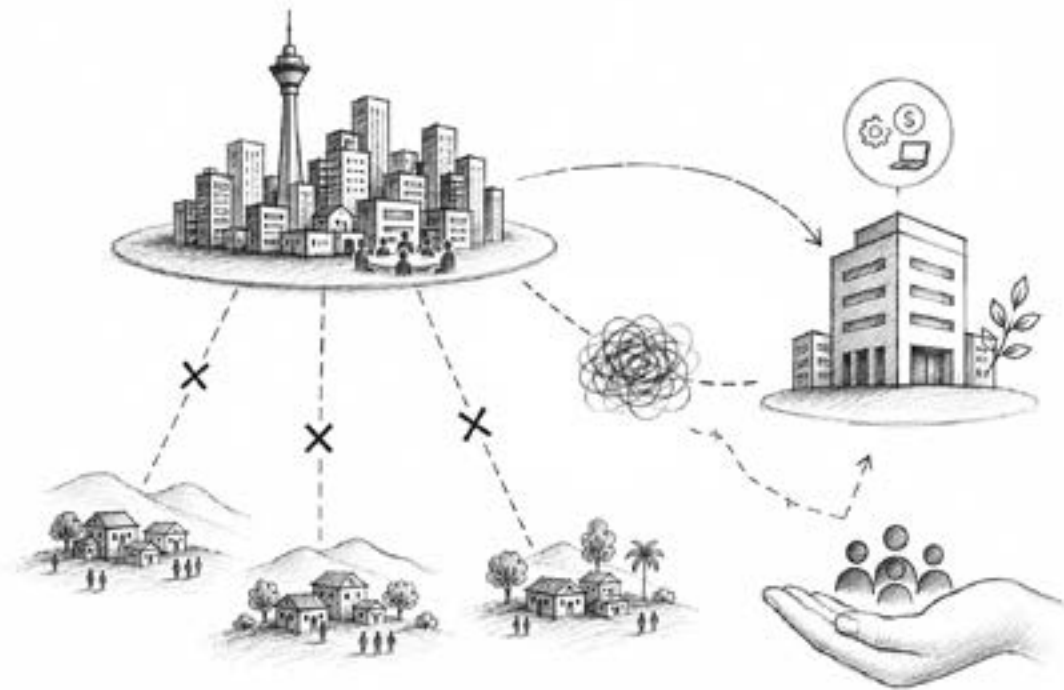
سازمان های غیردولتی مدرن در ایران

در کنار این نهادهای سنتی، سازمان های غیردولتی مدرن در ایران از دهه ۱۹۹۰ به بعد به ویژه در دوره نسبتاً باز اصلاحات رشد کمی قابل توجهی را تجربه کردند. این سازمان ها در طیفی گسترده از حوزه ها گسترش یافتند، از جمله خیریه و خدمات اجتماعی، انجمن های کارگری و کارفرمایی، سازمان های زنان، گروه های محیط زیستی، ابتکارهای جوانان، فرهنگ و هنر، میراث فرهنگی، انجمن های علمی، نهادهای پزشکی و تشکلهای دانشجویی.

با این حال، هر تصویر آماری از این بخش باید با احتیاط خوانده شود. همان طور که یکی از گزارش های پیشین «تارنمای داوطلب» با عنوان «[جامعهی مدنی در ایران و چشم اندازهای آینده آن](#)» اشاره می کند، در ایران پایگاه دادهای جامع و یکپارچه از سازمان های جامعهی مدنی وجود ندارد. برخی گروه ها ممکن است در آمارهای رسمی دوباره شماری شده باشند، بسیاری تنها روی کاغذ وجود دارند، و شمار قابل توجهی نیز به صورت غیررسمی و بدون ثبت فعالیت می کنند. آمارهای رسمی از بیش از ۴۵ هزار سازمان جامعهی مدنی و حدود چهار هزار تشکل دانشجویی سخن می گویند، اما بخش بزرگی از این ها به ویژه در حوزه هایی مانند زنان، جوانان و محیط زیست فعالیت مؤثری ندارند. این گزارش همچنین برآورد می کند که بیش از نیمی از این سازمان ها به نوعی با دولت در ارتباط اند و از استقلال کامل برخوردار نیستند.

از نظر جغرافیایی نیز توزیع سازمان های غیردولتی به شدت نامتوازن است. تهران با حدود ۵۰۲۴ تا ۵۰۳۵ سازمان ثبت شده، فاصله زیادی با سایر استان ها دارد. پس از آن، اصفهان با ۲۱۰۸، فارس با ۱۴۲۹ و خراسان رضوی با ۱۳۵۹ سازمان قرار دارند. در سوی دیگر، خراسان شمالی تنها ۲۷۱ سازمان ثبت شده دارد و کهگیلویه و بویراحمد ۲۲۶. حتی در درون تهران نیز تمرکز در برخی حوزه ها قابل توجه است: ۲۳۴۸ خیریه، ۱۴۲۷ انجمن علمی، ۲۳۳ سازمان زنان، ۲۰۳ انجمن کارفرمایی، ۱۸۹ سازمان جوانان، ۱۸۳ انجمن پزشکی و ۱۷۱ نهاد مرتبط با میراث فرهنگی در این استان ثبت شده اند.

با وجود این تحولات، گزارش صندوق توسعهی سازمان ملل چند نقد مهم دربارهی NGO های مدرن در ایران مطرح کرده است که کماکان صادق اند.



یکی از مهم‌ترین مسائل، تمرکز شدید آن‌ها در پایتخت است. بسیاری از سازمان‌های غیردولتی در تهران مستقرند و ارتباط محدودی با جوامع محلی در سایر نقاط کشور دارند. افزون بر این، بخش عمده فعالیت آن‌ها حول برگزاری سمینارها، انجام پژوهش و ارتباط با نهادهای بین‌المللی می‌چرخد؛ و در برخی موارد، پیوند عملی آن‌ها با جامعه‌ی محلی ضعیف باقی می‌ماند. از نظر درونی نیز بسیاری از این سازمان‌ها با چالش‌هایی مانند ضعف در مدیریت سازمانی، محدودیت منابع مالی و کمبود ظرفیت‌های فنی مواجه‌اند.

وجود موانع حقوقی و بروکراتیک برای فعالیت ان‌جی‌اوها نیز بزرگ‌ترین چالش بر سر کار آنهاست: کنترل‌های دولتی، تعدد نهادهای تصمیم‌گیر و نبود چارچوب‌های حقوقی روشن و پاسخگو.

در عین حال، رشد ان‌جی‌اوهای مدرن در ایران تا حد زیادی سازمان‌های سنتی مبتنی بر اجتماع‌های محلی را نادیده گرفته است. در نتیجه، بسیاری از این نهادهای محلی از دسترسی به شبکه‌های بین‌المللی، منابع مالی و فرصت‌های تبادل دانش محروم مانده‌اند. در مقابل، ان‌جی‌اوهای مدرن نیز به دلیل فاصله از این شبکه‌های ریشه‌دار، از سرمایه‌ی اجتماعی و تجربه عملی موجود در سازمان‌های محلی بهره‌ی کامل نبرده‌اند.

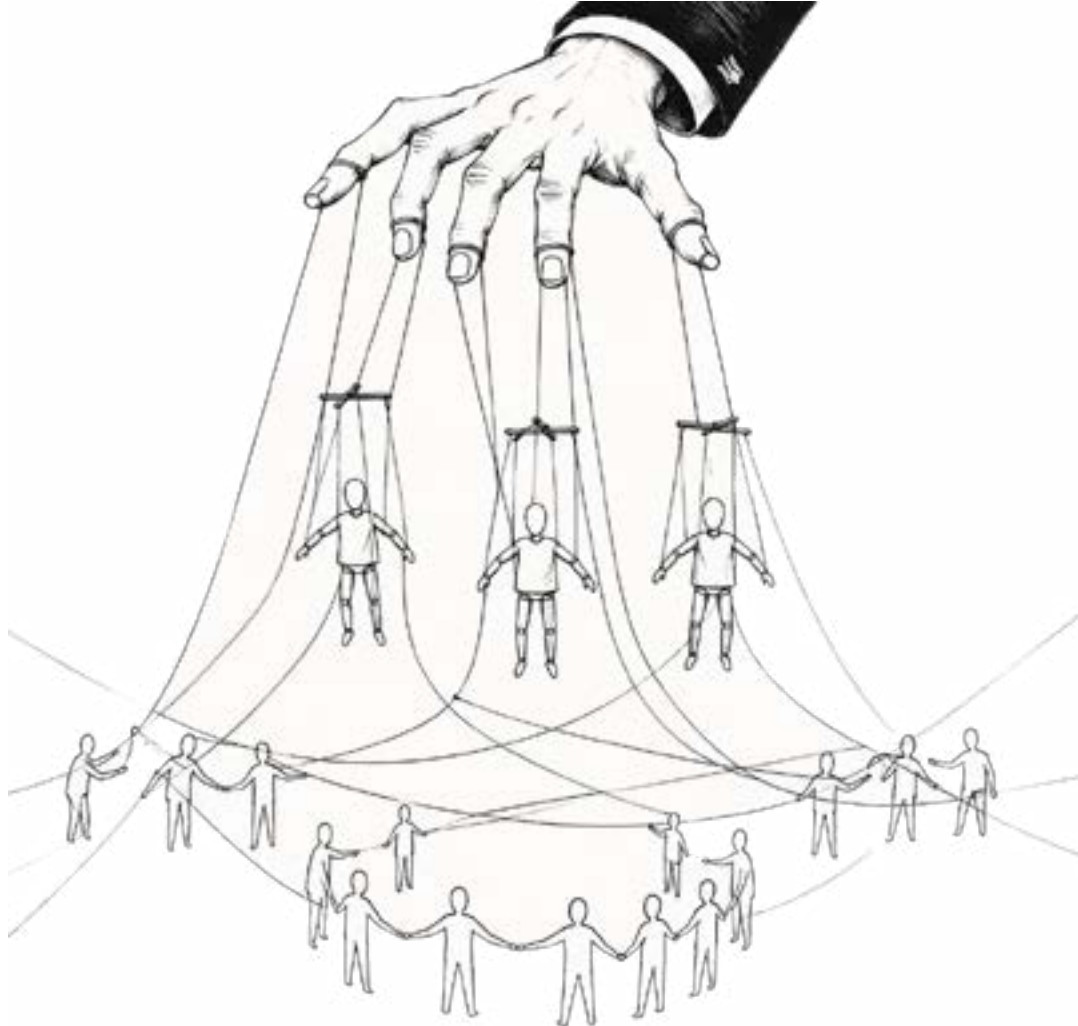
حکومت و ساختن سازمان‌های تابعه در جامعه‌ی مدنی ایران

بر اساس شواهد میدانی، گفت‌وگوهای انجام‌شده با کنشگران و تحلیلگران جامعه‌ی مدنی، و بررسی تجربه‌ی سازمان‌های اجتماعی در ایران، می‌توان ساختار جامعه‌ی مدنی کشور را در دو سنخ سازمانی اصلی و سه منطقه‌ی عملیاتی توضیح داد. از یک سو، جامعه‌ی مدنی به دو دسته‌ی کلی جامعه‌ی مدنی مستقل و جامعه‌ی مدنی حکومت‌محور تقسیم می‌شود؛ و از سوی دیگر، حوزه‌های فعالیت آن در سه منطقه‌ی عملیاتی سبز، خاکستری و قرمز قرار می‌گیرند. این مناطق نه فقط تفاوت در نوع فعالیت اجتماعی، بلکه تفاوت در میزان تحمل یا سرکوب از سوی حکومت را نشان می‌دهند.

در رژیم‌های اقتدارگرای انتخاباتی همچون جمهوری اسلامی، «سازمان‌های جامعه‌ی مدنی حکومت‌محور» (جی‌او-ان‌جی‌اوها) بیشترین منابع مالی و آزادی عمل را در قیاس با سایر سازمان‌های مدنی و ان‌جی‌اوه‌های مستقل دارند چرا که نوعی فضای مدنی متصل به سیاست حاکمیت را بازتولید می‌کنند. حکومت از طریق این سازمان‌ها به دنبال کنترل و دستکاری فضاهای مدنی است. به عبارت دیگر، یکی از مهم‌ترین سازوکارهای حکومت جمهوری اسلامی در مواجهه با جامعه‌ی مدنی، صرفاً سرکوب یا انحلال نهادهای مستقل نبوده است، بلکه هم‌زمان با آن، ساختن، تقویت و بازتولید سازمان‌هایی بوده که از نظر ظاهری در حوزه‌ی جامعه‌ی مدنی قرار می‌گیرند اما از نظر مالی، حقوقی، مدیریتی یا ایدئولوژیک به دولت، نهادهای حکومتی، شهرداری‌ها، نهادهای امنیتی یا شبکه‌های نزدیک به قدرت وابسته‌اند. در ادبیات مربوط به جامعه‌ی مدنی، این نوع نهادها را می‌توان ذیل عنوان سازمان‌های شبه‌مدنی، شبه‌غیردولتی یا حکومت‌ساخته فهمید؛ یعنی نهادهایی که زبان، فرم یا ظاهر کنش مدنی را وام می‌گیرند، اما کارکرد اصلی‌شان نه نمایندگی مستقل جامعه، بلکه کنترل، مهار، کانالیزه کردن مطالبات، حذف رقبا و بازتولید هژمونی سیاسی است.

گفت‌وگوهای میدانی این گزارش نشان می‌دهد که در بسیاری از موارد، حکومت تلاش کرده است با ایجاد سازمان‌های موازی یا وابسته، میدان فعالیت اجتماعی را در کنترل خود نگه دارد. یکی از تحلیلگران جامعه‌ی مدنی در گفت‌وگویی برای همین پژوهش توضیح می‌دهد که بخشی از تشکلهایی که در ایران با عنوان جامعه‌ی مدنی شناخته می‌شوند، در واقع از طریق منابع دولتی، شهرداری‌ها یا نهادهای مذهبی شکل گرفته‌اند و در عمل «به ابزار سلطه» تبدیل شده‌اند.

1. government-oriented/government-dependent civil society organizations/NGOs (GONGOs)



در این روایت، چنین نهادهایی به جای نمایندگی جامعه، در جهت سیاست‌های رسمی حرکت می‌کنند و از همین رو در چارچوب جامعه‌ی مدنی حکومت‌محور قرار می‌گیرند.

این الگو در چند سطح مختلف عمل می‌کند. در یک سطح، حکومت تلاش کرده است نمایندگی برخی گروه‌های اجتماعی را در انحصار نهادهای نزدیک به خود قرار دهد. برای مثال در حوزه کارگری، بسیاری از پژوهش‌ها نشان داده‌اند که شوراهای اسلامی کار، انجمن‌های اسلامی کارگری و ساختارهایی مانند «خانه کارگر» نه از مسیر آزادی تشکل‌یابی، بلکه در چارچوب ساختار سیاسی جمهوری اسلامی شکل گرفته‌اند. این نهادها در ظاهر به‌عنوان تشکل‌های کارگری معرفی می‌شوند، اما در عمل به‌گونه‌ای طراحی شده‌اند که میان کارگران، مدیریت و دولت نوعی هماهنگی ایجاد کنند و از شکل‌گیری اتحادیه‌های مستقل جلوگیری نمایند. در چنین وضعیتی، دولت نه تنها مانع ایجاد تشکل‌های مستقل می‌شود، بلکه با ایجاد نهادهای جایگزین، میدان نمایندگی را نیز در کنترل خود نگه می‌دارد.

در سطحی دیگر، حکومت از سازوکار «موازی‌سازی» استفاده می‌کند. در این الگو، هرگاه یک نهاد مدنی مستقل در حوزه‌ای اجتماعی یا حقوقی قدرت بگیرد یا پایگاه اجتماعی قابل توجهی پیدا کند، حکومت تلاش می‌کند نهادهای موازی یا جایگزین ایجاد کند. در گفت‌وگوهای میدانی این گزارش، کنشگران مدنی توضیح می‌دهند که این فرآیند گاه با انحلال مستقیم یک سازمان و گاه با ایجاد نهادهای جدیدی که به منابع رسمی دسترسی دارند انجام می‌شود. در چنین شرایطی، سازمان‌های وابسته می‌توانند با بهره‌گیری از بودجه‌های عمومی، رسانه‌های رسمی و حمایت نهادهای دولتی، فضای فعالیت را برای نهادهای مستقل تنگ‌تر کنند.

طیف آزادی کنش‌گری در لایه‌های جامعه‌ی مدنی

مداخله‌ی حکومت ایران در جامعه‌ی مدنی در سه منطقه‌ی عملیاتی جامعه‌ی مدنی ایران نمودهای متفاوتی پیدا می‌کند.

منطقه سبز:

فعالیت‌های خدماتی و اجتماعی کم‌تنش

منطقه‌ی سبز حوزه‌ای از فعالیت‌های اجتماعی است که در آن‌ها سطح سرکوب مستقیم نسبتاً پایین است. این حوزه بیشتر شامل فعالیت‌هایی است که در سطح خدمات اجتماعی باقی می‌مانند و وارد حوزه‌های مطالبه‌گری یا نقد سیاست‌های عمومی نمی‌شوند. بسیاری از خیریه‌ها، فعالیت‌های امدادی، کمک‌رسانی به محرومان، یا برخی پروژه‌های آموزشی و فرهنگی در این منطقه قرار می‌گیرند.

در گفت‌وگوهای انجام‌شده با فعالان جامعه‌ی مدنی، بارها تأکید شده است که حکومت نسبت به این نوع فعالیت‌ها حساسیت کمتری دارد، به‌ویژه زمانی که این فعالیت‌ها صرفاً به توزیع کمک یا ارائه خدمات محدود شوند. آمنة عسکری، پژوهشگر حوزه حقوق کودک، در گفت‌وگویی در همین زمینه به «ایران‌وایر» توضیح می‌دهد که خیریه‌ها تا زمانی که در حوزه‌ی «کمک‌رسانی» باقی بمانند معمولاً با مانع جدی روبه‌رو نمی‌شوند. به گفته‌ی او:

«تا زمانی که خیریه‌ها صرفاً در حوزه کمک‌رسانی باقی بمانند و وارد زمینه‌های توانمندسازی یا آگاهی‌بخشی نشوند، حساسیتی برنمی‌انگیزند. اما درست در همین نقطه است که تفاوت بنیادین میان خیریه‌ها و سازمان‌های مردم‌نهاد آشکار می‌شود.»

در واقع، خیریه‌ها می‌توانند بخشی از بحران‌های اجتماعی را مدیریت کنند بدون آنکه ساختارهای قدرت را به پرسش بکشند. از همین رو حکومت در بسیاری موارد با چنین فعالیت‌هایی نه‌تنها مخالفتی ندارد، بلکه گاه از آن‌ها استقبال نیز می‌کند. در همین منطقه‌ی سبز است که بخش مهمی از جامعه‌ی مدنی حکومت‌محور نیز شکل می‌گیرد: شبکه‌هایی که با استفاده از منابع دولتی یا نیمه‌دولتی فعالیت‌های اجتماعی انجام می‌دهند اما در چارچوب سیاست‌های رسمی باقی می‌مانند.

منطقه خاکستری:

فعالیت‌های اجتماعی مطالبه‌محور

در منطقه‌ی خاکستری، فعالیت‌های اجتماعی از سطح خدمات صرف عبور می‌کنند و به حوزه‌های توانمندسازی اجتماعی، آموزش حقوقی، نقد سیاست‌ها یا طرح مطالبات اجتماعی نزدیک می‌شوند. در این منطقه، سطح تحمل حکومت کاهش می‌یابد و احتمال برخوردهای امنیتی، قضایی یا اداری بیشتر می‌شود.

نمونه‌های متعدد از این وضعیت در حوزه محیط زیست و فعالیت‌های اجتماعی دیده می‌شود. یکی از شناخته‌شده‌ترین موارد، پرونده‌ی مؤسسه «حیات وحش پارسیان» است که چند تن از اعضای آن در سال ۱۳۹۸ بازداشت شدند. هفت عضو این مؤسسه به اتهام‌های امنیتی بازداشت شدند و کاووس سیدامامی، یکی از اعضای این گروه، در زندان به شکلی مشکوک جان باخت. این پرونده به یکی از مهم‌ترین نمونه‌های امنیتی‌سازی فعالیت‌های محیط زیستی در ایران تبدیل شد. در همان سال سه فعال محیط زیست از اعضای «مؤسسه حافظان طبیعت لاوردین» نیز در بندر لنگه بازداشت شدند. این پرونده‌ها نشان می‌دهد که حتی فعالیت‌های محیط زیستی نیز، در صورتی که به شبکه‌سازی اجتماعی، مطالبه‌گری یا ارتباط با نهادهای بین‌المللی نزدیک شوند، می‌توانند با فشارهای امنیتی مواجه گردند. در حوزه فعالیت‌های اجتماعی نیز نمونه‌های مشابهی وجود دارد. یکی از مهم‌ترین نمونه‌ها جمعیت امام علی بود؛ نهادی که بیش از دو دهه در حوزه فقر، کودکان کار، زنان آسیب‌دیده و حاشیه‌نشینی فعالیت می‌کرد. این جمعیت در اسفند ۱۳۹۹ پس از سال‌ها فشار امنیتی منحل و رئیس آن نیز بازداشت شد. نمونه‌ی دیگر جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان است؛ سازمانی که علاوه بر کمک‌رسانی، به آموزش، مشاوره روان‌شناسی، پیگیری حقوقی و توانمندسازی کودکان کار می‌پرداخت. حسین میربهراری، از کنشگران باسابقه این حوزه، در ۲۳ مهر ۱۴۰۴ بازداشت شد و نیروهای امنیتی دفتر این جمعیت را در تهران پلمب کردند. تجهیزات مددکاران و کارکنان این مرکز نیز ضبط شد. این جمعیت با شعار «لغو کار کودک، همین امروز» فعالیت می‌کرد و خدمات گسترده‌ای از جمله آموزش کودکان کار، کمک به تحصیل، ارائه خدمات پزشکی و روان‌شناسی، حمایت از کودکان زندانی و همکاری با شبکه‌های بین‌المللی حقوق کودک را در دستور کار داشت.

آتنا دائمی، فعال حقوق زنان و کودکان، در گفت‌وگویی درباره این فشارها به [«ایران‌وایر»](#) توضیح می‌دهد:

«جمعیت در حوزه‌های مختلف از برگزاری کلاس‌های درسی تا ارائه مشاوره روان‌شناسی فعالیت می‌کرد. همیشه با نهادهای صنفی دیگر همکاری داشت و همواره تحت فشار نهادهای امنیتی بود. به نظر می‌رسد مانند جمعیت امداد امام علی، قصد دارند فعالیت‌های این نهاد را هم زیر نظارت مستقیم خود بگیرند یا افراد مورد نظرشان را مسئول آن کنند.»

او همچنین اشاره می‌کند که این جمعیت از طریق ارتباط با سازمان‌های بین‌المللی نیز تلاش می‌کرد دولت را به رعایت استانداردهای حقوق کودک وادار کند؛ موضوعی که به گفته بسیاری از فعالان یکی از دلایل فشار بر این سازمان بوده است.

در یک دهه گذشته، دست‌کم هشت سازمان مردم‌نهاد فعال در حوزه‌های اجتماعی، کودکان، زنان و آسیب‌های شهری در ایران یا منحل شده‌اند یا با فشارهای شدید امنیتی و اداری مواجه شده‌اند. تعطیلی «خانه خورشید»، بحران در تمدید مجوز برخی انجمن‌ها، و تغییرات اجباری در مدیریت برخی سازمان‌ها تنها بخشی از این روند است.

کنشگران مدنی در گفت‌وگوهای میدانی این گزارش تأکید می‌کنند که در چنین شرایطی بسیاری از نهادهای مستقل برای بقا ناچار شده‌اند فعالیت‌های خود را محدود کنند یا به سمت فعالیت‌های خیریه‌ای حرکت کنند. یکی از اعضای قدیمی جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان **می‌گوید:**

«با برخوردی که با جمعیت کردند، بسیاری از انجمن‌های باقی‌مانده مجبورند بسیار محتاطانه و آهسته فعالیت کنند تا حکومت به آن‌ها کاری نداشته باشد.»

منطقه قرمز:

حقوق بشر و فعالیت‌های سیاسی مدنی

در منطقه قرمز، فعالیت‌های جامعه‌ی مدنی مستقیماً با موضوعاتی مانند حقوق بشر، آزادی‌های سیاسی، عدالت قضایی، کنش‌گری سندیکالیستی یا نقد ساختار قدرت مرتبط می‌شوند. در این حوزه، سرکوب تقریباً دائمی است و فضای فعالیت مستقل بسیار محدود می‌شود.

فعالان حقوق بشر، وکلای مدافع، کنشگران آزادی‌های مدنی، فعالان اتحادیه‌ای کارگری و پژوهشگران حوزه‌های حساس اجتماعی اغلب در این منطقه فعالیت می‌کنند.

در این منطقه، فعالیت مستقل نه‌تنها با محدودیت اداری یا قضایی، بلکه با برخوردهای امنیتی مستقیم مواجه است. بسیاری از فعالان حقوق بشر با اتهام‌های امنیتی، احکام زندان، یا محدودیت‌های شدید در فعالیت حرفه‌ای روبه‌رو می‌شوند.

تصویر کلی جامعه‌ی مدنی کنونی ایران از زبان کنش‌گران و تحلیل‌گران

در پاسخ‌هایی که کنش‌گران و تحلیل‌گران ایرانی درباره‌ی وضعیت فعلی جامعه‌ی مدنی به «تارنمای داوطلب» داده‌اند، یک تصویر چندلایه از جامعه‌ی مدنی ایران ترسیم می‌شود؛ تصویری که همزمان از سرکوب ساختاری، پراکندگی و بن‌بست گفت‌وگویی سخن می‌گوید و در عین حال بر پویایی، بازتولید مستمر و ظرفیت‌های بخش آن تأکید می‌کند.

در این روایت‌ها، جامعه‌ی مدنی در ایران صرفاً به تشکلهای رسمی محدود نمی‌شود. از یک سو، احزاب، سندیکاها، تشکلهای صنفی، سازمان‌های زیست‌محیطی، گروه‌های مدافع حقوق زنان، کودکان و اقلیت‌ها، رسانه‌ها و ابتکارات مدنی کلاسیک بخشی از این فضا تلقی می‌شوند؛ از سوی دیگر، شبکه‌های غیررسمی و فضاهای زیرپوستی نیز به‌عنوان بخش مهمی از جامعه‌ی مدنی معاصر ایران معرفی می‌شوند: حلقه‌های مطالعاتی، جمع‌های هنری، محافل فرهنگی، کافه‌ها و فضاهای جمعی، شبکه‌های مجازی، و شکل‌های نوین همبستگی که پس از جنبش زن، زندگی، آزادی گسترش یافته‌اند. در این تلقی، جامعه‌ی مدنی تنها آن چیزی نیست که مجوز رسمی دارد یا به‌صورت علنی فعالیت می‌کند، بلکه هر جایی است که شهروندان مستقل از دولت برای امر مشترکی گرد هم می‌آیند و فرهنگی موازی با فرهنگ رسمی می‌سازند.

در ارزیابی وضعیت کنونی، یک محور مشترک، وجود یک تعارض ساختاری میان جامعه و حکومت است. از نگاه برخی از پاسخ‌دهندگان در چهار دهه گذشته نوعی جنگ آشکار و پنهان میان جامعه مدنی و نظام حکمرانی جریان داشته است؛ حکومتی که حاضر نیست نهادهای مستقل را به‌عنوان میانجی، ناظر یا شریک در سیاست‌گذاری به رسمیت بشناسد. در نتیجه کارکردهای کلاسیک جامعه مدنی (نظارت بر قدرت، میانجی‌گری میان دولت و جامعه، و مشارکت در تصمیم‌سازی) یا تضعیف شده یا امنیتی شده‌اند. تقریباً هر مطالبه مدنی، حتی در حوزه‌هایی چون محیط زیست، حقوق کودکان یا مطالبات صنفی، با نگاه امنیتی مواجه می‌شود. بنابراین جامعه‌ی مدنی در ایران بیش از آنکه بتواند نقش اصلاح‌گر درون‌سیستمی ایفا کند، ناگزیر به نقش مقاومتی و رقابتی سوق داده شده است.

در عین حال، پاسخ‌ها یک‌دست بدبینانه نیستند. برعکس، بر این نکته تأکید می‌شود که جامعه‌ی مدنی ایران علی‌رغم سرکوب، به‌طور مداوم خود را بازسازی کرده است. پس از هر موج سرکوب یا مهاجرت فعالان، نسل‌های جدیدی از کنشگران ظهور کرده‌اند. به‌ویژه پس از جنبش زن، زندگی، آزادی، تغییراتی در ساخت اجتماعی ایران رخ داده که از سطح مطالبات نخبگانی فراتر رفته و به زیست روزمره مردم رسیده است. تغییر در موضوع حجاب، سبک زندگی، مناسبات جنسیتی و حضور بدن در عرصه عمومی، نمونه‌ای از این بازتعریف کنش مدنی در سطح اجتماعی است. این تغییرات نه لزوماً از طریق سازمان‌های رسمی، بلکه از طریق نوعی «ناجنبش» روزمره و پراکنده شکل گرفته‌اند.

در پاسخ به این بخش از پرسش که کدام بخش‌ها ابزار سلطه‌اند و کدام ابزار رهایی، تمایز روشنی گذاشته می‌شود. نهادهایی که به لحاظ ساختاری وابسته به حاکمیت‌اند، یا کارکردشان تسهیل‌گری برای قدرت است حتی اگر عنوان صنفی یا حرفه‌ای داشته باشند اساساً بخشی از جامعه‌ی مدنی مستقل محسوب نمی‌شوند و در عمل در خدمت بازتولید نظم موجود قرار دارند. در مقابل، هر تشکل، شبکه یا ابتکار مستقلی که در استقلال از حاکمیت شکل می‌گیرد و مطالبات اجتماعی را نمایندگی می‌کند، به‌عنوان ابزار رهایی دیده می‌شود؛ چه تشکل‌های رسمی صنفی و مدنی، چه شبکه‌های غیرعلنی فرهنگی و اجتماعی، و چه کنش‌های پراکنده اما معنادار نسل جوان.

نسل جوان و به‌ویژه نسل زد، در این ارزیابی‌ها جایگاه ویژه‌ای دارند. این نسل، که در جهانی شبکه‌ای و متصل رشد کرده، شیوه‌های سنتی سازماندهی را بازتعریف کرده و کنشگری را از قالب‌های کلاسیک خارج کرده است. تأکید بر بدن، زمان حال، سبک زندگی، و استفاده گسترده از شبکه‌های مجازی، نوعی کنش مدنی جدید را شکل داده که هم قدرت بسیج سریع دارد و هم شکننده است. این نسل، حتی در غیاب سازمان‌های رسمی قدرتمند، توانسته هنجارهای اجتماعی را تغییر دهد و حاکمیت را در برخی حوزه‌ها به عقب‌نشینی وادار کند.

چالش‌ها و فرصت‌هایی که تحلیلگران و کنشگران ایرانی مطرح کرده‌اند، در فصل بعد این گزارش تشریح خواهند شد. در مجموع، آنها وضعیت جامعه‌ی مدنی ایران را وضعیتی بحرانی اما زنده توصیف می‌کنند: جامعه‌ای که از یک سو با سرکوب سازمان‌یافته، پراکندگی و بی‌اعتمادی روبه‌روست، و از سوی دیگر، از طریق شبکه‌های مستقل، فرهنگ موازی، کنش‌های صنفی، جنبش‌های جنسیتی و ابتکارات نسل جدید، در حال بازتعریف خود و بازتولید ظرفیت‌های تغییر است. ابزار سلطه، در این تصویر، نهادهای وابسته و کنترل‌شده‌اند؛ و ابزار رهایی، تمامی اشکال مستقل سازمان‌یابی و مقاومت اجتماعی که در استقلال از قدرت شکل می‌گیرند، چه علنی و چه زیرپوستی. آنچه به گفته‌ی بسیاری از این تحلیلگران نقطه‌های عطف اساسی برای فهمیدن جامعه‌ی مدنی ایران در سال‌های گذشته هستند، جنبش زن، زندگی، آزادی و جنگ ۱۲ روزه است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت (با توجه به این نکته که این گفت‌وگوها پیش از رخداد دی ۱۴۰۴ و جنگ متعاقب فوریه ۲۰۲۶ آمریکا و اسرائیل علیه ایران انجام شده‌اند).

بازآرایی جامعه‌ی مدنی پس از جنبش زن، زندگی، آزادی

گفت‌وگوهای میدانی این گزارش نشان می‌دهد که جنبش زن، زندگی، آزادی از یک سو شکل‌های جدیدی از کنشگری اجتماعی را تقویت کرد و از سوی دیگر موجب تشدید امنیتی‌سازی فضاهای مدنی شد. پس از این جنبش، حکومت بیش از گذشته نسبت به شبکه‌های اجتماعی مستقل حساس شده است. در مقابل، کنشگری مدنی نیز به شکل‌های جدیدی مانند شبکه‌های غیررسمی، فعالیت‌های دیجیتال، یا ابتکارهای محلی حرکت کرده است.

در همین حال، سازمان‌های حکومت‌محور نقش مهم‌تری در اشغال فضای اجتماعی پیدا کرده‌اند. این سازمان‌ها می‌توانند در حوزه‌های خدماتی یا فرهنگی فعالیت کنند بدون آنکه از خطوط رسمی عبور کنند. در مقابل، بخش‌های مستقل جامعه‌ی مدنی اغلب ناچارند در منطقه‌ی خاکستری یا قرمز فعالیت کنند؛ جایی که خطر سرکوب همواره وجود دارد.

در روایت‌های کنشگران و تحلیلگران جامعه‌ی مدنی، جنبش زن، زندگی، آزادی بیش از آن که یک «رویداد» کوتاه‌مدت تلقی شود، به‌مثابه نقطه‌ی عطفی توصیف می‌شود که هم صورت‌بندی مطالبات را تغییر داد و هم قواعد دیده‌شدن و عمل کردن جامعه‌ی مدنی را. در این روایت‌ها، اثر جنبش زن، زندگی، آزادی را باید همزمان در دو سطح دید: از یک سو، دگرگونی در ساحت اجتماعی و فرهنگی و «تعریف مسأله»؛ و از سوی دیگر، تشدید سرکوب، بسته‌تر شدن فضای نهادی، و بالا رفتن هزینه‌های سازمان‌یابی و بقا.

از منظر یک جامعه‌شناس، جنبش زن، زندگی، آزادی مهم‌ترین تحول تاریخ معاصر ایران دانسته می‌شود، دقیقاً به این دلیل که تغییر را از سطح جابه‌جایی‌های درون هسته‌ی سخت قدرت که در بسیاری از بزنگاه‌های تاریخی تجربه شده، به سطح «ساخت اجتماعی» منتقل کرد. در این فهم، جنبش زن، زندگی، آزادی مسأله‌ی زنان و آزادی پوشش را از حاشیه‌ی نخبگان و کنشگران به متن خواست اجتماعی آورد؛ یعنی مطالبه‌ای که دیگر صرفاً «گفتنی» نبود، بلکه به شکل روزمره و عمومی «زیسته» شد و جامعه، نه به‌عنوان تماشاچی، بلکه به‌عنوان حامل مطالبه، آن را دنبال کرد.

چند روایت دیگر، همین تغییر را از زاویه‌ی تجربه‌ی میدانی کنشگری توضیح می‌دهند: جنبش زن، زندگی، آزادی به «عمومی شدن مسأله زن» انجامید و برای بخش‌هایی از جامعه‌ی مدنی، معنایش پیدا کردن هم‌دیگر، افزایش جسارت، و تبدیل شدن مسأله‌ی زنان به یک محور مشترک بود؛



محوری که حتی جریان‌ها و شبکه‌هایی را که پیش‌تر موضوعات زنان را جدی نمی‌گرفتند، ناچار کرد آن را وارد دستورکار خود کنند. اما همین‌جا یک تمایز مهم هم مطرح می‌شود: برخی از این موارد «اضافه کردن زنان» می‌تواند نمایشی و ویتروینی باشد، نوعی نمایش تنوع بدون تغییر واقعی در فهم سیاسی؛ در کنار آن، در مواردی نیز واقعاً دغدغه‌ای تازه شکل گرفته و امکان همکاری میان گروه‌ها بیشتر شده است. این روایت‌ها جنبش زن، زندگی، آزادی را نه یک وحدت‌سازی ساده، بلکه یک بازچینش پیچیده می‌دانند: هم ظرفیت همکاری را بالا برده و هم مسأله «اصالت» و «نمایش» را به وسط آورده است.

همزمان، تقریباً در همه‌ی روایت‌ها، وجه دوم جنبش زن، زندگی، آزادی با صراحت برجسته است: سرکوب شدید و هزینه انسانی و نهادی سنگین. در یک روایت از سوی یک فعال حزبی/سیاسی، گفته می‌شود که جنبش زن، زندگی، آزادی با سرکوب گسترده جامعه‌ی مدنی همراه شد؛ از تعلیق تشکل‌ها حتی در سطح صدور بیانیه یا درخواست تجمع، تا بازداشت و پرونده‌سازی. همین روایت، هزینه انسانی را بسیار سنگین توصیف می‌کند و از عددی در حدود «۵۰۰ تا ۶۰۰ کشته» به عنوان برآوردی محتاطانه یاد می‌کند، با تاکید بر این‌که آمار دقیق روشن نیست. در این نگاه، بیشترین فشار بر فعالان زنان وارد شد و حتی جمع شدن و گروه تشکیل دادن برای مدتی طولانی عملاً ناممکن یا بسیار پرهزینه بود و احکام سنگین، بخشی از تجربه مشترک آن دوره بوده است.

اما نکته‌ای که این روایت‌ها را از یک گزارش صرفاً تراژیک جدا می‌کند، اصرارشان بر همزیستی «هزینه» و «دست‌آورد» است، بدون آن‌که دست‌آورد را به معنای پیروزی کامل بفهمند. همان فعال حزبی/سیاسی در کنار شرح سرکوب، به یک اثر اجتماعی مهم اشاره می‌کند: این‌که در سطح مطالبه‌ی حجاب، نوعی «به نتیجه رسیدن» دیده شد و در نتیجه، حس تازه‌ای به جامعه منتقل شد؛ حس این‌که می‌تواند خواست خود را پیش ببرد. این حس به عنوان امری «جدید» توصیف می‌شود که هنوز هم در جامعه حضور دارد، هرچند شکننده و وابسته به توازن قوا و امکان بازگشت سرکوب.



از زاویه‌ی تجربه زیسته‌ی یک کنشگر که مدتی بیرون از ایران بوده و بعد بازگشته، جنبش زن، زندگی، آزادی همراه با یک «دگرگونی محسوس فضا» توصیف می‌شود؛ تغییری که از شدت و تازگی‌اش حکایت می‌کند. در همین روایت، یک وجه برجسته دیگر هم اضافه می‌شود: جنبش زن، زندگی، آزادی «نسل جدیدی از کنشگری» را به میدان معرفی کرد. یعنی علاوه بر تغییر مطالبات و تغییر هنجارها، یک تغییر در سوژه‌ها و شیوه‌های کنش هم رخ داد؛ سوژه‌هایی که الزاماً از مسیرهای کلاسیک تشکل‌یابی نیامده‌اند و بخشی از کنشگری‌شان در پیوند با فضاهای تازه، شبکه‌ای و غیررسمی شکل گرفته است.

در مجموع، آنچه از دل این گفته‌ها می‌توان به‌عنوان جمع‌بندی بیرون کشید این است: جنبش زن، زندگی، آزادی جامعه‌ی مدنی ایران را همزمان «گسترده‌تر» و «پرخترتر» کرد. گسترده‌تر، چون مسأله زنان و آزادی‌های بدنی/زیستی را عمومی کرد، شبکه‌های بیشتری را درگیر کرد، و امکان‌های جدید همکاری ولو همراه با خطر و پترینی شدن به وجود آورد. پرخترتر، چون سرکوب نهادی را تشدید کرد، هزینه سازمان‌یابی را بالا برد، و فشار را به‌ویژه بر فعالان زنان متمرکز کرد. و در دل همین تناقض، یک دستاورد روانی-سیاسی هم شکل گرفت: حس تازه‌ای از توان جامعه برای پیش بردن خواست خود، حتی اگر این پیشروی در شکل‌های شکننده و نهادینه‌نشده باقی مانده باشد.

اثر جنگ ۱۲ روزه بر جامعه‌ی مدنی

در روایت‌های کنشگران و تحلیلگران، جنگ ۱۲ روزه نه به‌عنوان یک واقعه‌ی صرفاً نظامی، بلکه به‌مثابه رخدادی با پیامدهای مستقیم سیاسی و اجتماعی برای جامعه‌ی مدنی فهم می‌شود. در این خوانش‌ها، جنگ بیش از آن‌که به همبستگی سیاسی حول حکومت بینجامد، به نوعی تعلیق، احتیاط و تمرکز جامعه بر بقا انجامیده است؛ اما در عین حال، دست حاکمیت را برای تشدید سرکوب بازتر کرده و هزینه‌ی کنشگری را بالا برده است.

در یکی از تحلیل‌ها تأکید می‌شود که برخلاف برخی پیش‌بینی‌ها، حمله خارجی به شورش گسترده علیه حکومت منجر نشد. جامعه نه در قامت پشتیبان فعال حکومت ظاهر شد و نه فرصت جنگ را به ابزار تغییر فوری سیاسی تبدیل کرد. واکنش غالب، نوعی «مقاومت منفعل» توصیف می‌شود: مردم کوشیدند جان خود را حفظ کنند، از درگیری مستقیم پرهیز کنند و وارد منازعه‌ای نشوند که آن را «جنگ خود» نمی‌دانستند. این رفتار به‌عنوان نشانه‌ای از بلوغ اجتماعی تعبیر می‌شود؛ جامعه‌ای که هم از حمله خارجی فاصله می‌گیرد و هم از ادغام کامل در روایت رسمی قدرت خودداری می‌کند.

اما در سطح ساختار جامعه‌ی مدنی، اثر جنگ عمدتاً منفی ارزیابی شده است. چند روایت به‌صراحت اشاره می‌کنند که چنین شرایطی فضای امنیتی را تشدید می‌کند و ابزارهای سرکوب را مشروع‌تر می‌سازد. افزایش اعدام‌ها پس از جنگ، به‌عنوان نمونه‌ای از سیاست ایجاد هراس ذکر می‌شود؛ سیاستی که هدفش کنترل جامعه و پیشگیری از بازگشت اعتراض‌های گسترده است. در این چارچوب، جنگ و وضعیت اضطراری ناشی از آن، به گسترش فشار بر فعالان مدنی، محدود شدن امکان تجمع و افزایش نظارت امنیتی انجامیده است.

در تحلیل دیگری، نبود تشکل‌های مدنی قدرتمند و میانجی به‌عنوان یکی از پیامدهای پیشینی سرکوب مطرح می‌شود که در زمان جنگ خود را آشکارتر کرده است. استدلال این است که اگر جامعه از نهادهای مدنی مستقل و سراسری برخوردار بود، می‌توانست درباره سیاست خارجی، نقش نیروهای نظامی برون‌مرزی، هزینه‌های ماجراجویی منطقه‌ای یا جهت‌گیری‌های کلان کشور گفت‌وگوی ملی شکل دهد. اما در غیاب این میانجی‌ها، جامعه از امکان باز کردن «پرونده»ی این پرسش‌ها محروم مانده و جنگ به جای آن‌که به لحظه‌ای برای بازاندیشی جمعی بدل شود، به تعلیق بحث عمومی انجامیده است.



در کنار این موارد، تأکید می‌شود که جنگ و تحریم‌های هم‌زمان، با تضعیف اقتصادی طبقه متوسط و فشار معیشتی گسترده، بنیان‌های مادی جامعه‌ی مدنی را نیز فرسوده می‌کنند. وقتی بقا و تأمین نیازهای اولیه در اولویت قرار می‌گیرد، انرژی و منابع لازم برای کنش جمعی کاهش می‌یابد. از این منظر، جنگ نه تنها از نظر سیاسی، بلکه از نظر اقتصادی نیز ظرفیت سازمان‌یابی را تضعیف می‌کند.

در مجموع، تصویر ارائه‌شده چنین است: جنگ ۱۲ روزه جامعه را به حمایت فعال از حکومت سوق نداد، اما به تضعیف فضاها و فضای مدنی و افزایش هزینه‌ی کنشگری انجامید. جامعه در سطح اجتماعی رفتاری محتاطانه و بقامحور نشان داد، در حالی که در سطح نهادی، سرکوب تشدید شد و امکان گفت‌وگوی ملی درباره ریشه‌ها و پیامدهای جنگ محدودتر گردید. نتیجه، نه همبستگی ملی به معنای رسمی آن، و نه فروپاشی فوری نظم موجود، بلکه تعمیق وضعیت تعلیق و شکنندگی برای جامعه‌ی مدنی بود؛ وضعیتی که در آن کنشگری ادامه دارد، اما در سایه‌ی ترس، فشار اقتصادی و انسداد ساختاری.

در عین حال، حتی در همین فضای محدود نیز نمونه‌هایی از کنش جمعی شکل گرفت. یکی از این نمونه‌ها کارزار «زندگی علیه جنگ» است که با حمایت بیش از ۱۶۰ نهاد جامعه‌ی مدنی راه‌اندازی شد و می‌توان آن را یکی از موفق‌ترین تلاش‌ها برای بیان یک موضع مستقل و ضدجنگ در میانه این فضای دوقطبی‌شده دانست.

جامعه‌ی مدنی ایران پس از رخداد دی ۱۴۰۴ و جنگ جاری ایالات متحده و اسرائیل علیه ایران

همانطور که از توضیحات بالا برمی‌آید، جامعه‌ی مدنی ایران پیش از رخداد دی ۱۴۰۴ و پیش از آغاز جنگ کنونی ایالات متحده و اسرائیل علیه ایران نیز در وضعیتی بحرانی و فرسوده قرار داشت. طی سال‌های گذشته، ترکیبی از سرکوب امنیتی، فشارهای اقتصادی، محدودیت‌های حقوقی و فرسایش منابع انسانی موجب شده است بسیاری از شبکه‌ها و نهادهای مدنی یا از میان بروند یا توان اثرگذاری پیشین خود را از دست بدهند. در چنین شرایطی، حتی پیش از تحولات سیاسی و نظامی اخیر، بخش مهمی از ظرفیت سازمان‌یابی مستقل در حوزه‌های صنفی، اجتماعی و حقوق بشری تضعیف شده بود و بسیاری از فعالان مدنی در وضعیتی قرار داشتند که حفظ حداقلی از کنشگری خود نیز به امری دشوار تبدیل شده بود.

نمونه‌ای روشن از این فرسایش، سرنوشت برخی از مهم‌ترین جنبش‌های مدنی سال‌های اخیر است. برای مثال، جنبش دفاع از حقوق افراد دارای معلولیت که در دهه‌ی ۱۳۹۰ به یکی از فعال‌ترین شبکه‌های مطالبه‌گری اجتماعی تبدیل شده بود، در سال‌های اخیر با بحران جدی مواجه شد. این جنبش که در قالب شبکه‌هایی مانند «کمپین معلولان» برای اجرای قانون حمایت از حقوق افراد دارای معلولیت فعالیت می‌کرد، پس از سال‌ها فشار امنیتی، محدودیت فعالیت و فرسایش منابع انسانی در نهایت فروردین ۱۴۰۳ اعلام کرد که به فعالیت خود پایان می‌دهد. این اتفاق در شرایطی رخ داد که اعتراض‌های افراد دارای معلولیت در سال‌های اخیر حتی افزایش یافته بود و بسیاری از آنان در واکنش به بحران اقتصادی و اجرا نشدن قوانین حمایتی به خیابان آمده بودند. بهروز مروتی، مدیر کمپین معلولان، درباره‌ی تعطیلی آن به روزنامه «آرمان امروز» گفت:

«یکی از مهم‌ترین دلایلش این بود که دولت‌ها، متأسفانه ارزشی برای مطالبه‌گری و اراده‌ای برای احقاق حقوق افراد دارای معلولیت، نداشتند. در طی سال‌ها ما به این نتیجه رسیدیم که حاکمیت به صورت سیستماتیک، و از روی علم و آگاهی، حقوق افراد دارای معلولیت را نادیده می‌گیرد و همیشه به بهانه‌هایی مثل کمبود بودجه، حقوق این افراد را زایل می‌کند. این مهم‌ترین دلیلش بود و از آن طرف هم ما، چون منبع مالی در کمپین تعریف نکرده بودیم، و طی این ۹ سال هیچ کمک مادی و معنوی از سوی نهادهای دولتی و عمومی مثل شهرداری و حتی اشخاص جمع‌آوری نمی‌کردیم، این مساله روز به روز مشکلات کمپین را بیشتر می‌کرد.»

یکی دیگر از دلایل توقف ما هم این بود که خود افراد دارای معلولیت به دلیل سرخوردگی و دلسردی از سال‌ها مطالبه‌گری که داشتند، و روز به روز نه تنها به حقوقشان نمی‌رسیدند و سال به سال، حتی بیشتر از قبل حقوقشان نادیده گرفته می‌شد، دچار یاس و سرخوردگی شدند و خودشان هم دیگر روحیه مطالبه‌گری نداشتند، زیرا آنچه می‌دیدند این بود که وقتی سال‌ها در چارچوب قوانین و مقررات کشور به دنبال حقوق خود بودند، بعد از برگزاری جلسات متعدد و مذاکره با مسئولان، هیچ فایده‌ای ندارد.» در حوزه‌ی صنفی نیز وضعیت مشابهی دیده می‌شود. یکی از مهم‌ترین شبکه‌های سازمان‌یابی مدنی در ایران طی دو دهه‌ی گذشته، انجمن‌ها و کانون‌های صنفی معلمان بوده‌اند که در قالب «شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران» فعالیت می‌کردند. این شبکه که از اواخر دهه‌ی ۱۳۷۰ شکل گرفت، برای سال‌ها مهم‌ترین صدای جمعی معلمان در دفاع از حقوق صنفی و آموزش عمومی بود. با این حال، این تشکلهای در سال‌های اخیر با سرکوب گسترده‌ی قضایی و امنیتی **روبه‌رو شده‌اند**؛ بازداشت فعالان صنفی، اخراج و بازنشستگی اجباری معلمان، و پرونده‌های امنیتی علیه رهبران این جنبش به‌طور مستمر ثبت شده است. تنها در فاصله‌ی مهر ۱۴۰۲ تا مهر ۱۴۰۴ دست‌کم ۲۳۱ اقدام قضایی و امنیتی علیه فعالان معلمان ثبت شده است که شامل بازداشت، پرونده‌های قضایی، اخراج، تبعید داخلی و محدودیت‌های مختلف بوده است.

در کنار این فشارها، بخشی از فعالان شاخص این جنبش نیز ناچار به ترک کشور شدند و در خارج از ایران به فعالیت ادامه دادند؛ وضعیتی که اگرچه امکان سخن گفتن آزادانه‌تر را فراهم می‌کند، اما هم‌زمان می‌تواند پیوند میان رهبران جنبش و بدنه‌ی اجتماعی داخل کشور را تضعیف کند. مجموعه‌ی این روندها نشان می‌دهد که پیش از تحولات سیاسی و نظامی اخیر، جامعه‌ی مدنی ایران با فرسایش تدریجی ظرفیت‌های سازمانی و انسانی روبه‌رو بوده است؛ فرسایشی که در سال‌های اخیر، به‌ویژه در شرایط بحران اقتصادی و تشدید سرکوب، بیش از پیش آشکار شده است.

در نتیجه، هنگامی که رخداد دی ۱۴۰۴ و سپس جنگ جاری در سال ۲۰۲۶ آغاز شد، جامعه‌ی مدنی ایران در وضعیتی وارد این تحولات شد که پیشاپیش با بحران سازمانی، محدودیت‌های شدید فعالیت و کاهش توان کنشگری روبه‌رو بود. فهم وضعیت کنونی جامعه‌ی مدنی ایران بدون توجه به این فرسایش تدریجی در سال‌های پیش از این رویدادها ممکن نیست.

رخداد دی ۱۴۰۴ و جنگی که از ۲۸ فوریه ۲۰۲۶ با حملات ایالات متحده و اسرائیل علیه ایران آغاز شد، جامعه‌ی مدنی ایران را وارد مرحله‌ای تازه کرده‌اند؛

مرحله‌ای که در آن، فرسایش پیشین ناشی از سرکوب، تحریم، بحران معیشتی و تضعیف تشکلهای مستقل، با دو ضربه‌ی متوالی و سنگین‌تر تکمیل شده است: نخست، خونین‌ترین سرکوب داخلی از ۱۳۵۷ به این سو؛ و سپس ورود به یک جنگ منطقه‌ای گسترده که همزمان با قطع ارتباطات، حمله به زیرساخت‌های غیرنظامی و تشدید ناامنی، افق عمل جمعی را از پیش محدودتر کرده است. در چنین وضعیتی، جامعه‌ی مدنی ایران نه فقط با محدودیت‌های حقوقی و امنیتی پیشین، بلکه با بحرانی فراگیر در سطح بقا، حافظه، سازمان‌یابی و بازتولید اجتماعی روبه‌روست. این‌جا دیگر مسأله صرفاً کوچک شدن فضای مدنی نیست؛ مسأله این است که برای بخش بزرگی از جامعه، خود امکان ادامه‌ی زندگی، دسترسی به درمان، کار، آموزش، ارتباط و امنیت جسمی، به مسأله‌ای روزمره و تعیین‌کننده بدل شده است.

اعتراض‌هایی که از ۲۸ دسامبر ۲۰۲۵ آغاز شد، بنا بر روایت نهادهای بین‌المللی حقوق بشری، از دل سقوط شدید ارزش پول ملی، تورم فزاینده، سوءمدیریت خدمات اساسی و وخامت شرایط زندگی برآمد. عفو بین‌الملل تصریح کرده است که اعتراض‌ها پس از فروپاشی تند ارزش ریال آغاز شد و به سرعت از اعتصاب بازاریان و اعتراض به بحران معیشت، به اعتراض‌های خیابانی سراسری با مطالبات بنیادی‌تر گذر کرد. هیئت حقیقت‌یاب مستقل سازمان ملل نیز در ۲۳ ژانویه ۲۰۲۶ اعلام کرد که این اعتراض‌ها که از بحران اقتصادی و وخامت سطح زندگی برآمده بودند، به همه ۳۱ استان کشور گسترش یافتند. پاسخ حکومت، به تعبیر همان هیئت، در بستری از قوانین ناقص، مصونیت ساختاری و تکرار الگوهای پیشین نقض حقوق شکل گرفت و از ۸ ژانویه به بعد با قطع کامل اینترنت و خدمات موبایل، عملاً ایران را از جهان خارج جدا کرد. این هیئت از «هزاران کشته» و بیش از ۲۴ هزار بازداشت‌شده، از جمله کودکان، روزنامه‌نگاران و مدافعان حقوق بشر سخن گفته است؛ عفو بین‌الملل نیز ژانویه ۲۰۲۶ را مرگبارترین دوره‌ی سرکوب در دهه‌های پژوهش خود در ایران توصیف کرده و نوشته است که کشتارها عمدتاً در ۸ و ۹ ژانویه رخ داد، زمانی که شمار کشته‌شدگان به هزاران تن رسید.

برای جامعه‌ی مدنی، این سرکوب فقط به معنای افزایش آمار کشته‌ها و بازداشت‌ها نبود. رخداد دی ۱۴۰۴ در عمل ضربه‌ای بود به حافظه‌ی سازمانی، شبکه‌های موجود، و به‌ویژه به توان نهادهای مستقل برای میانجی‌گری، مستندسازی، سازمان‌دهی و بازسازی اعتماد.

از سوی دیگر، قطع کامل اینترنت از ۸ ژانویه، نه فقط پوشش خبری و مستندسازی را مختل کرد، بلکه یکی از مهم‌ترین زیرساخت‌های باقی‌مانده برای جامعه‌ی مدنی تحت سرکوب را از کار انداخت. وقتی کنش مدنی در سال‌های اخیر بیش از پیش به شبکه‌های دیجیتال، حلقه‌های پراکنده و سازوکارهای غیررسمی متکی شده بود، قطع کامل ارتباطات به معنای حمله به خود امکان پیوند، خبررسانی و هم‌زمانی اجتماعی بود. به همین دلیل، رخداد دی ۱۴۰۴ را باید لحظه‌ای دانست که در آن، سرکوب فقط بر بدن معترضان فرود نیامد، بلکه بر بسترهای سازمانی و ارتباطی جامعه‌ی مدنی نیز ضربه زد.

هم‌زمان، این سرکوب در بستر یک بحران اقتصادی از پیش عمیق‌شده رخ داد. گزارش «تازنمای داوطلب» درباره‌ی جنبش کارگری در ایران که دوره‌ی ژوئن تا دسامبر ۲۰۲۵ را بررسی کرده، نشان می‌دهد که در همین شش ماه بیش از ۴۰۰ اعتراض و اعتصاب کارگری در دست‌کم ۳۰ شهر ثبت شده و این اعتراض‌ها دیگر صرفاً پیرامون مطالبات بخشی و صنفی نبودند، بلکه بیش از پیش حول «حق بقا» سازمان می‌یافتند. این گزارش، با استناد به داده‌های رسمی و مستندات میدانی، از تورم سالانه‌ی نزدیک به ۵۰ درصد، جهش بی‌سابقه‌ی قیمت مواد غذایی که در برخی موارد به حدود ۱۰۰ درصد رسیده بود، حذف ارز ترجیحی، افزایش چندبرابری نرخ دلار، رشد قیمت بنزین، و عمیق‌تر شدن شکاف میان دستمزد و هزینه‌ی زندگی سخن می‌گوید. در این چارچوب، اعتراض‌های کارگری، بازنشستگان، پرستاران، کارکنان نفت و گاز، معلمان و مزدگیران بیش از پیش به اعتراض‌هایی بر سر زنده ماندن بدل شدند. همین گزارش تصریح می‌کند که دولت به‌جای گفت‌وگو، اصلاح دستمزد یا تقویت حمایت‌های اجتماعی، به مهار امنیتی، کنترل نرم، پرونده‌سازی قضایی و فشار اداری متوسل شد.

در چنین بستری، جامعه‌ی مدنی پس از رخداد دی ۱۴۰۴ با یک تناقض دردناک روبه‌رو شد: نیاز اجتماعی به آن افزایش یافت، اما ظرفیت مادی و امنیتی‌اش برای عمل کاهش پیدا کرد. هرچه بحران معیشتی عمیق‌تر شد، تقاضا برای همبستگی، کمک متقابل، مستندسازی و دفاع از حقوق بیشتر شد؛ اما هم‌زمان همان بحران اقتصادی و سرکوب، نهادهای موجود را فرسوده‌تر کرد. بانک جهانی در چشم‌انداز کلان و فقر ایران در ژانویه ۲۰۲۶ پیش‌بینی کرده است که نسبت جمعیت زیر خط فقر مربوط به کشورهای با درآمد متوسط بالا از ۲۰۳۳ درصد در ۲۰۲۴/۲۵ به ۴۰۳۵ درصد در ۲۰۲۵/۲۶ برسد و در ۲۰۲۶/۲۷ به ۸۰۳۸ درصد افزایش یابد؛ این یعنی در ۲۰۲۶/۲۷ سه میلیون نفر دیگر به جمعیت فقیر اضافه خواهند شد. همان گزارش همچنین می‌گوید که انتظارات تورمی و تأمین کسری بودجه از مسیر پولی، نرخ تورم را در ۲۰۲۶-۲۰۲۷ به بالای ۵۰ درصد خواهد رساند و این فشار به‌طور نامتناسبی بر دوش خانوارهای کم‌درآمد خواهد افتاد. در نتیجه، جامعه‌ی مدنی در ایران پس از دی ۱۴۰۴ نه در موقعیت گسترش پایدار، بلکه در موقعیت دفاع از امکان‌های حداقلی بقا، پیوند و کنش قرار گرفت.

جنگ جاری که از ۲۸ فوریه ۲۰۲۶ با حملات ایالات متحده و اسرائیل علیه ایران آغاز شد، این روند را وارد مرحله‌ای وخیم‌تر کرد. کارشناسان ویژه‌ی سازمان ملل در ۴ مارس ۲۰۲۶ این حملات را «غیرقانونی» خواندند و تصریح کردند که این حملات بدون مجوز شورای امنیت و در میانه‌ی مذاکرات دیپلماتیک انجام شده‌اند و اصول بنیادین منع توسل به زور، برابری حاکمیتی، تمامیت ارضی و حل مسالمت‌آمیز اختلاف‌ها را نقض می‌کنند. همان کارشناسان هشدار دادند که این حملات بخشی از الگوی گسترده‌تری از مداخلات یک‌جانبه‌ی غیرقانونی‌اند که کل منطقه را بی‌ثبات می‌کنند و با جابه‌جایی اجباری هزاران نفر همراه شده‌اند. هیئت حقیقت‌یاب سازمان ملل نیز در ۴ مارس ۲۰۲۶ اعلام کرد که مردم ایران اکنون میان یک کارزار نظامی بزرگ‌مقیاس که ممکن است هفته‌ها یا ماه‌ها ادامه یابد و حکومتی با سابقه‌ی طولانی نقض فاحش حقوق بشر گرفتار شده‌اند؛ آن هم در حالی که هنوز به‌تازگی از سرکوب خشونت‌بار اعتراض‌هایی که از ۲۸ دسامبر ۲۰۲۵ آغاز شده بود بیرون آمده‌اند.

پیامدهای این جنگ برای جامعه‌ی مدنی فراتر از افزایش صرف ناامنی است. در عمل، جنگ کل میدان اجتماعی را بازآرایی کرده است. تا اوایل مارس ۲۰۲۶، [سازمان جهانی بهداشت](#) از نزدیک به ۱۰۰۰ کشته در ایران، بیش از ۶۱۰۰ مجروح، و دست‌کم ۱۸ حمله تأییدشده به مراکز درمانی از ۲۸ فوریه به این سو خبر داده بود؛ در همین دوره، دست‌کم هشت نفر از کارکنان حوزه سلامت نیز کشته شده بودند. آمارهای جدیدتر از منابع دیگر نشان می‌دهد که شمار کل کشته‌شدگان از آن زمان به‌طور قابل توجهی افزایش یافته است، هرچند سازمان جهانی بهداشت هنوز به‌روزرسانی تجمیعی کاملی منتشر نکرده است. کارشناسان سازمان ملل همچنین از حمله به بیمارستان‌هایی چون گاندی و خاتم‌الانبیاء، و نیز حمله به یک مدرسه ابتدایی در میناب خبر داده‌اند—حمله‌ای که به گفته آنان بیش از ۱۶۰ کودک را کشته و شمار زیادی را مجروح کرده است. هیئت حقیقت‌یاب نیز این حمله را مرگبارترین مورد شناخته‌شده توصیف کرده و شمار کشته‌شدگان آن را بیش از ۱۵۰ دانش‌آموز و معلم اعلام کرده است که اکثریت آن‌ها کودکانی میان ۷ تا ۱۲ سال بوده‌اند. یونیسف که در ابتدا از کشته شدن حدود ۱۸۰ کودک در اوایل مارس خبر داده بود، در [به‌روزرسانی‌های بعدی](#) اعلام کرده است که این رقم به حدود ۲۱۴ کودک رسیده و با تشدید درگیری‌ها همچنان در حال افزایش است. چنین حملاتی فقط ابعاد انسانی فاجعه را نشان نمی‌دهند؛ آن‌ها نشان می‌دهند که در شرایط جنگی، خود زیرساخت‌های بازتولید اجتماعی مدرسه، بیمارستان، خدمات درمانی، ارتباطات هدف قرار گرفته‌اند. جامعه‌ی مدنی در چنین شرایطی فقط زیر فشار سیاسی نیست، بلکه در میدان ویرانی اجتماعی و انسانی عمل می‌کند.

از این‌رو، وضعیت جامعه‌ی مدنی پس از فوریه ۲۰۲۶ را باید بیش از هر چیز با واژه‌ی «بقا» توضیح داد. در گفت‌وگوهای میدانی این گزارش که به جنگ پیشین باز می‌گردد، این مضمون به شکل‌های مختلف تکرار می‌شود. یکی از جامعه‌شناسان سیاسی مصاحبه‌شونده می‌گوید که در شرایط جنگ، مسائل امنیتی و بقا، بحث‌های عمومی را از اقتصاد، محیط زیست و آزادی‌های اجتماعی به حاشیه می‌رانند و جامعه وارد فضایی می‌شود که در آن شایعه، ترس و بحث‌های امنیتی جای گفت‌وگوی انتقادی را می‌گیرند. او هم‌زمان تأکید می‌کند که چنین فضایی شکاف دولت و جامعه را در درازمدت عمیق‌تر می‌کند، چون مردم هزینه‌های سیاست‌هایی را می‌پردازند که در شکل‌گیری آن‌ها سهمی نداشته‌اند. یک روزنامه‌نگار دیگر در همین گفت‌وگوها از گسترش عمیق احساس ناامنی، ترس و بی‌اعتمادی سخن می‌گوید و می‌افزاید که حتی اگر همبستگی گسترده‌ای دیده نشد، مردم بیش از پیش به راهبردهای فردی و خانوادگی برای حفاظت از خود، پس‌انداز، مهاجرت یا یافتن محل‌های امن‌تر فکر کردند. یک کنشگر مدنی و فعال سازمان غیر دولتی نیز توضیح می‌دهد که پس از جنگ، فضای عمومی پر از اضطراب و انتظار برای جنگ بعدی شده و بسیاری از سازمان‌ها و حتی بخش‌های اجتماعی شهرداری با شتابی غیرعادی صرفاً می‌کوشند پروژه‌ها را زودتر جمع کنند، گزارش عملکرد بدهند و قبل از بحرانی تازه، پرونده‌ها را ببندند؛ در عین حال بخشی از سازمان‌های غیردولتی فعالیت خود را کاهش داده یا به حوزه‌های تازه‌ای چون آسیب‌های اجتماعی، روانی و حقوقی پس از جنگ متمایل شده‌اند. این گفت‌وگوها به روشنی نشان می‌دهند که جامعه‌ی مدنی در شرایط کنونی کمتر در حال گسترش کلاسیک است و بیشتر در حال انطباق اضطراری با محیطی است که در آن ترس، نااطمینانی و محاسبه‌گری بقا بر هر چیز دیگری سایه انداخته است.

این منطق بقا، فقط در سطح روانی یا ادراکی باقی نمی‌ماند. جنگ، به‌ویژه وقتی با قطع اینترنت و اختلال در ارتباطات همراه شود، بر توان جامعه‌ی مدنی برای مستندسازی، خبررسانی، امداد، آموزش، سازمان‌دهی و حتی تماس میان داخل و خارج کشور نیز ضربه می‌زند. هیئت حقیقت‌یاب سازمان ملل هشدار داده است که دولت ایران، درست مانند دوره‌ی جنگ ژوئن ۲۰۲۵ و اعتراض‌های دسامبر ۲۰۲۵ و ژانویه ۲۰۲۶، بار دیگر دست به قطع ارتباطات و اینترنت زده و مردم را از دسترسی به اطلاعات حیاتی و تماس با خانواده و آشنایان محروم کرده است.

در عین حال، مرحله کنونی قطع ارتباطات نشانه یک تشدید کیفی است. با بیش از ۴۰ روز متوالی قطع تقریباً کامل اینترنت—طولانی‌ترین اختلال پایدار از آغاز جنگ—خود میدان اطلاعاتی به‌طور بنیادین بازسازی شده است. در غیاب ارتباط مستقیم و پیوسته از درون کشور، تولید و گردش روایت‌ها به‌طور قابل توجهی به بیرون منتقل شده و به کنشگران و زیرساخت‌های رسانه‌ای مستقر در دیاسپورا واگذار شده است.

این جابه‌جایی بی‌طرف باقی‌نمانده است. در بسیاری موارد، به شکل‌هایی از فراروی بازنمایی انجامیده که در آن بخش‌هایی از دیاسپورا خود را به‌عنوان صدای یگانه «مردم ایران» جای می‌زنند و کثرت، تناقض‌ها و ناهمگنی تجربه‌های موجود در جامعه ایران را همسان‌سازی می‌کنند. در شرایطی که افراد داخل کشور به‌طور ساختاری به دلیل سخن‌گفتن، تصحیح یا به چالش کشیدن روایت‌های غالب حکومتی بازداشت شده‌اند، این عدم‌تقارن به تقویت یک عرصه عمومی کژشکل می‌انجامد - جایی که دیده‌شدن با مشروعیت اشتباه گرفته می‌شود و روایت بیرونی به‌جای تقویت، جایگزین صداها گسسته و اغلب شنیده‌نشده در میدان می‌شود.

دیده‌بان حقوق بشر نیز در ۶ مارس ۲۰۲۶ تصریح کرد که این خاموشی‌های سراسری نه فقط دسترسی به اطلاعات را نقض می‌کنند، بلکه مستندسازی و گزارش درباره‌ی نقض‌های احتمالی قوانین جنگ از سوی همه‌ی طرف‌ها را نیز به‌شدت دشوار می‌سازند و به گسترش مصونیت کمک می‌کنند. در کشوری که پیش از این هم بسیاری از کنش‌های مدنی به شبکه‌های دیجیتال، پیام‌رسان‌ها و حلقه‌های غیررسمی متکی شده بود، چنین خاموشی‌هایی نه یک محدودیت جانبی، بلکه حمله‌ای به زیرساخت حیاتی خود کنش مدنی است.

از سوی دیگر، این جنگ جامعه‌ی مدنی را در معرض فشار دوگانه قرار داده است. از یک‌سو، خود حملات نظامی جان‌غیرنظامیان، کودکان، بیماران، دانش‌آموزان، زندانیان و کارکنان درمانی را تهدید می‌کند و نهادهای اجتماعی را در دل بحران انسانی قرار می‌دهد. از سوی دیگر، همان‌گونه که هیئت حقیقت‌یاب سازمان ملل هشدار داده، هزاران تن از بازداشت‌شدگان مرتبط با اعتراض‌های سراسری آغاز شده در ۲۸ دسامبر ۲۰۲۵ همچنان در بازداشت‌اند و بسیاری در معرض شکنجه، بدرفتاری، ناپدیدسازی قهری و حتی رسیدگی‌های شتاب‌زده‌ی منتهی به مجازات اعدام قرار دارند. در چنین وضعی، جامعه‌ی مدنی ایران باید همزمان در برابر دو منبع بزرگ خطر عمل کند: کارزار نظامی خارجی که جان‌غیرنظامیان و زیرساخت‌های غیرنظامی را تهدید می‌کند، و ساختار سیاسی داخلی که سابقه‌ی طولانی سرکوب، مصونیت و قطع ارتباطات دارد. این همان وضعیتی است که برخی مصاحبه‌شوندگان این گزارش نیز بر آن تأکید کرده‌اند: جامعه‌ی مدنی مستقل نه می‌خواهد به پرچم جنگ خارجی تن دهد، نه به استبداد داخلی؛ اما هزینه‌ی ایستادن در این «راه سوم» هر روز بیشتر می‌شود.

در این زمینه، بحران اقتصادی نقش تعیین‌کننده‌ای دارد، زیرا جامعه‌ی مدنی بدون بنیان‌های مادی نمی‌تواند دوام بیاورد. بانک جهانی صریحاً از «اختلال‌های پس از جنگ» در بخش‌های غیرنفتی، فشار ناشی از بازگشت تحریم‌های سازمان ملل، محدودیت‌های تجاری و مالی، و خطرهای نزولی ناشی از تنش نظامی مجدد سخن می‌گوید. همین گزارش می‌نویسد که گروه‌های آسیب‌پذیر، از جمله خانوارهای زن‌سرپرست، افراد کم‌تحصیل‌تر و ساکنان مناطق روستایی، بیش از دیگران در معرض سقوط به زیر خط فقر هستند.



وقتی تورم به بالای ۵۰ درصد میل می‌کند، فقر رو به گسترش است، و جنگ و تحریم زنجیره‌های تأمین و تجارت را مختل می‌کنند، بخش مهمی از طبقه‌ی متوسط شهری همان بخشی که در دهه‌های اخیر ستون مهم بسیاری از انجمن‌ها، شبکه‌ها، فعالیت‌های داوطلبانه و تولیدات فرهنگی و رسانه‌ای بوده فرسوده‌تر می‌شود. در نتیجه، جامعه‌ی مدنی فقط از بیرون سرکوب نمی‌شود؛ از درون نیز با تحلیل رفتن زمان، پول، انرژی، فراغت و امنیت روانی اعضا و حامیانش روبه‌رو می‌شود.

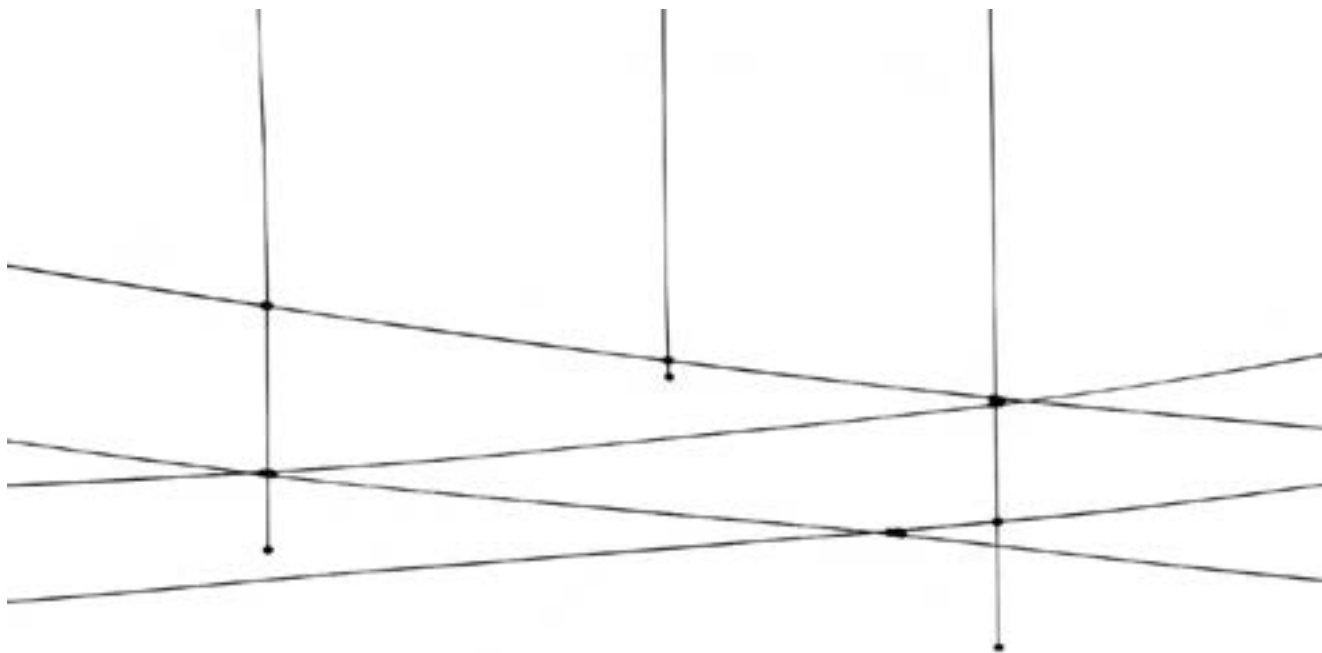
به همین دلیل، اگر بخواهیم وضعیت جامعه‌ی مدنی ایران پس از رخداد دی ۱۴۰۴ و جنگ جاری را بدون اغراق و بی‌دقتی صورت‌بندی کنیم، باید بگوییم که این جامعه‌ی مدنی بیش از هر زمان دیگری به میدان بقا، امداد، مستندسازی حداقلی، و اشکال پراکنده و کم‌صدا اما ضروری مقاومت رانده شده است. از یک‌سو، سرکوب داخلی دی ۱۴۰۴ بخش مهمی از ظرفیت علنی، شبکه‌های تثبیت‌شده و امکان‌های نهادی آن را هدف گرفت. از سوی دیگر، جنگ پس از ۲۸ فوریه ۲۰۲۴ نامنی، جابه‌جایی، حمله به مدرسه و بیمارستان، قطع اینترنت و اضطراب روزمره را به آن افزود. در چنین وضعیتی، جامعه‌ی مدنی نه از میان رفته و نه در آستانه‌ی شکوفایی است. بلکه در وضعیتی تعلیقی، فرسوده و بقامحور به حیات خود ادامه می‌دهد: ناچار به عقب‌نشینی از برخی عرصه‌ها، بازگشت به برخی کارکردهای اولیه‌ی حمایت و امداد، اتکا به شبکه‌های پراکنده‌تر و کم‌هزینه‌تر، و در عین حال حفظ نوعی سرسختی اجتماعی که اجازه نمی‌دهد فضای مدنی به‌طور کامل با ساختارهای امنیتی و جنگی یکی شود. این وضعیت، نه نشانه‌ی شکست کامل جامعه‌ی مدنی، بلکه نشانه‌ی انتقال آن به سطحی زیر فشار حداکثری است؛ سطحی که در آن مسأله‌ی اصلی دیگر فقط «تغییر» نیست، بلکه هم‌زمان «ادامه دادن»، «حفظ کردن» و «زنده ماندن» است.

چالش‌های

ساختاری برای

جامعه‌ی مدنی

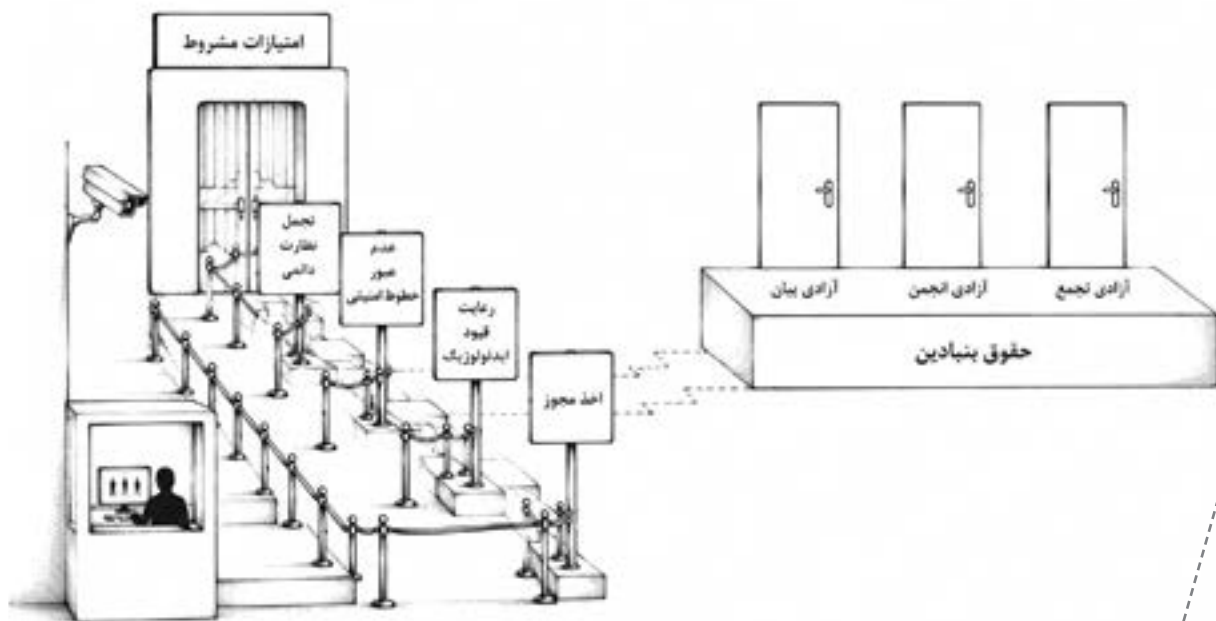
ایران



جامعه‌ی مدنی ایران در سال‌های اخیر نه تنها در متن رویدادهای سیاسی و اجتماعی بزرگ شکل گرفته و تحول یافته است - از قیام «زن، زندگی، آزادی» و اعتراض‌های دی‌ماه گرفته تا جنگ دوازده‌روزه و جنگ جاری - بلکه هم‌زمان با مجموعه‌ای از چالش‌های ساختاری و بلندمدت نیز روبه‌رو بوده است. این چالش‌ها، که فراتر از رخدادهای مقطعی عمل می‌کنند، شرایط امکان‌کنش مدنی، سازمان‌یابی اجتماعی و تداوم فعالیت نهادهای مستقل را به‌طور مستقیم تحت تأثیر قرار می‌دهند.

برخی از این عوامل، مانند تحریم‌های بین‌المللی، بحران‌های اقتصادی ناشی از آن، تحول‌های فناوری و دیجیتال، شکاف‌های نسلی در میان کنشگران، یا معماری حقوقی محدودکننده در حوزه آزادی‌های مدنی، در نگاه نخست بیشتر به‌عنوان موانع و محدودیت‌ها ظاهر می‌شوند. با این حال، تجربه‌ی جامعه‌ی مدنی در ایران نشان می‌دهد که همین تحولات گاه می‌توانند به فرصت‌هایی برای شکل‌گیری شیوه‌های تازه‌ی کنشگری، شبکه‌های اجتماعی جدید، یا صورت‌های نوین سازمان‌دهی اجتماعی نیز تبدیل شوند.

از این رو، برای فهم وضعیت جامعه‌ی مدنی در ایران، لازم است این چالش‌های ساختاری نیز در کنار رویدادهای سیاسی و اجتماعی بررسی شوند. در این فصل، هر یک از این عوامل در بخش‌هایی جداگانه مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ از تأثیر تحریم‌ها و اقتصاد سیاسی بحران، تا پیامدهای گسترش فضای دیجیتال، شکاف‌های نسلی در میان کنشگران، و چارچوب‌های حقوقی و نهادی‌ای که بر امکان فعالیت جامعه‌ی مدنی در ایران اثر می‌گذارند.



معماری حقوقی محدودسازی جامعه‌ی مدنی در ایران

محدودسازی جامعه‌ی مدنی در ایران را نمی‌توان صرفاً به برخوردهای موردی امنیتی، تصمیم‌های سلیقه‌ای مأموران، یا واکنش‌های مقطعی دولت به بحران‌های سیاسی فروکاست. آنچه در چهار دهه و نیم گذشته شکل گرفته، یک معماری حقوقی و اداری نسبتاً منسجم است که در آن آزادی بیان، آزادی انجمن و آزادی تجمع از سطح «حقوق بنیادین» به سطح «امتیازهای مشروط» تنزل یافته‌اند؛ امتیازهایی که تحقق‌شان به اخذ مجوز، رعایت قیود ایدئولوژیک، عبور نکردن از خطوط امنیتی، و تحمل نظارت دائمی گره خورده است. در این معماری، قانون اساسی از همان ابتدا آزادی‌ها را با قیود کلی و قابل تفسیر به رسمیت می‌شناسد؛ قوانین عادی این قیود را بسط می‌دهند؛ قوانین کیفری به ابزار جرم‌انگاری کنش مدنی بدل می‌شوند؛ آیین دادرسی مسیر دسترسی به وکیل و محاکمه منصفانه را محدود می‌کند؛ و مقررات اجرایی و طرح‌ها و پیش‌نویس‌های جدید، فضاهای باقی‌مانده برای تجمع، تشکل‌یابی و سازمان‌دهی مستقل را هرچه بیشتر محصور می‌سازند. در سال‌های پس از قیام ژینا، این روند وارد مرحله‌ای تازه شده است: مرحله‌ای که در آن، نه فقط سرکوب میدانی، بلکه خود چارچوب حقوقی اداره‌ی اعتراض، تشکل و بیان به‌طور فزاینده‌ای در جهت قانونمند کردن سرکوب بازتنظیم می‌شود.



۱. قانون اساسی:

بهرسمیت‌شناسی مشروط آزادی‌ها

نقطه‌ی آغاز این معماری را باید در خود قانون اساسی جمهوری اسلامی جست‌وجو کرد. اصل ۲۶ قانون اساسی تشکیل احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته‌شده را مجاز می‌داند، اما این حق را به عدم نقض «استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی» مشروط می‌کند. اصل ۲۷ نیز تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها را آزاد می‌شمارد، مشروط به آن که «بدون حمل سلاح» باشد و «مخل به مبانی اسلام» نباشد. همین دو قید «موازین اسلامی» و «اساس جمهوری اسلامی» در اصل ۲۶، و «مخل نبودن به مبانی اسلام» در اصل ۲۷ به‌دلیل کلی و قابل‌تفسیر بودن، از همان ابتدا مجال حقوقی برای تحدید آزادی‌ها فراهم کرده‌اند. نتیجه‌ی عملی این وضع آن بوده که آزادی انجمن و تجمع، نه به‌عنوان حقی که اصل بر بهره‌مندی از آن است، بلکه به‌عنوان حقی که باید دائماً وفاداری خود را به نظم ایدئولوژیک و سیاسی موجود اثبات کند، فهم و اجرا شده است. در همین معناست که بسیاری از قوانین عادی بعدی، به‌جای تسهیل حق، به تنظیم سازوکارهای کنترل آن پرداخته‌اند.

این مشروط‌سازی اولیه فقط یک ابهام نظری باقی نماند، بلکه در عمل مبنای حقوقی مهمی برای مجوزدهی، تعلیق، انحلال و مداخله‌ی اداری در فعالیت تشکل‌ها شد. به بیان دیگر، دولت و نهادهای ناظر نه لازم بوده‌اند نشان دهند چرا یک حق باید محدود شود؛ بلکه تشکل‌ها و فعالان ناگزیر بوده‌اند پیوسته نشان دهند چرا فعالیت‌شان «مخل» یا «مغایر» نیست. این جابه‌جایی بار استدلال، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های معماری حقوقی محدودسازی جامعه‌ی مدنی در ایران است: حق از ابتدا مطلق و پیشینی تلقی نمی‌شود، بلکه مشروط، قابل تعلیق و وابسته به تشخیص مقام عمومی است.

آئین نامه اجرائی قانون فعالیت احزاب جمعیتها و انجمنهای سیاسی و صنفی و انجمنهای اسلامی یا اقلیتهای دینی شناخته شده
مصوب ۱۳۶۲۰۷۱۰
با اصلاحات و الحاقات بعدی

- ۱- تشکیل کتسبهای اسلامیشناسی جهت آموزش اسلام در همه ابعاد و زمینه ها و تشویق به شرکت در آنها.
- ۲- تشکیل کتابخانه و توزیع کتب و نشریات اسلامی.
- ۳- تنظیم شعائر و برگزاری مراسم مذهبی برپایه نماز جماعت تشکیل جلسات دعا و خطابه و سخنرانی به مناسبتهای گوناگون.
- ۴- تشکیل اردوها و سمینارهای مربوط در چارچوب وظایف مذکور در این آئیننامه با هماهنگی مسئول واحد.
- ۵- اجرای برنامه های ویژه تبلیغی، فرهنگی و هنری.
- ۶- ارائه خدمات نام الشفعه.

۲. دهه ۱۳۶۰:

از شناسایی مشروط تا انحصاردهی نهادی

در دهه ۱۳۶۰ این منطق مشروطسازی وارد مرحله‌ی نهادی شد. «قانون فعالیت احزاب، جمعیتها و انجمنهای سیاسی و صنفی و انجمنهای اسلامی یا اقلیتهای دینی شناخته شده» مصوب ۱۳۶۰، فعالیت سیاسی و صنفی را در چارچوب مجوز، نظارت و شرایط ایدئولوژیک قرار داد؛ از جمله آن که گروههای متقاضی پروانه باید در اساسنامه و مرامنامه‌ی خود صراحتاً التزامشان را به قانون اساسی اعلام کنند. این قانون، و سپس نسخه‌ی به‌روزشده‌ی آن در قالب «قانون نحوه فعالیت احزاب و گروههای سیاسی» مصوب ۱۳۹۵، عملاً نشان می‌دهند که در جمهوری اسلامی، تشکیل‌یابی رسمی نه یک حق ساده، بلکه امری وابسته به فرایند اداری-امنیتی و وفاداری حقوقی-سیاسی به نظم موجود است. حتی در قانون ۱۳۹۵ نیز برگزاری راهپیمایی و تشکیل اجتماع از زمره‌ی «حقوق و امتیازات» گروههای دارای پروانه شمرده شده و حسب مورد به اطلاع و صدور مجوز وزارت کشور و استانداری گره خورده است؛ یعنی حتی در چارچوب حزبی رسمی نیز آزادی تجمع همچنان زیر سایه‌ی نظارت و مجوز باقی می‌ماند.

در حوزه‌ی کار و تشکل‌های صنفی، این روند صورتی حتی روشن‌تر به خود گرفت. قانون تشکیل شوراهای اسلامی کار مصوب ۱۳۶۳ و سپس ماده ۱۳۱ قانون کار، معماری‌ای ایجاد کردند که در هر واحد کارگری تنها یکی از چند شکل محدود تشکل مجاز باشد: شورای اسلامی کار، انجمن صنفی یا نماینده‌ی کارگران. این الگو، به‌جای پذیرش تكثر آزادانه‌ی تشکل‌ها، سازمان‌یابی را از پیش در قالب‌های مجاز و تحت نظارت کانالیزه کرد. گزارش تارنمای داوطلب از «سرکوب آزادی انجمن و تجمع کارگران و مزدبگیران» نشان می‌دهد که این طراحی نهادی، با برتری عملی و سیاسی شوراهای اسلامی کار و شبکه‌های نزدیک به دولت، عملاً پلورالیسم تشکلی را تضعیف و آزادی انجمن را از درون محدود کرده است. به این معنا، محدودسازی جامعه‌ی مدنی در ایران فقط با ممنوعیت و سرکوب مستقیم پیش نرفته، بلکه از مسیر طراحی حقوقی میدان تشکل‌یابی نیز پیش رفته است: دولت ابتدا انواع مجاز انجمن را تعریف می‌کند، سپس نمایندگی را در همان قالب‌ها محصور می‌سازد، و در نهایت هر شکل مستقل و خارج از این چارچوب را در معرض بی‌اعتباری یا سرکوب قرار می‌دهد.



۳. قانون به‌کارگیری سلاح:

انتظامی‌سازی اعتراض

یکی از حلقه‌های مهم این معماری، قانون «به‌کارگیری سلاح توسط مأمورین نیروهای مسلح در موارد ضروری» مصوب ۱۳۷۳ است. این قانون در ظاهر برای تنظیم شرایط استفاده از سلاح از سوی مأموران مسلح وضع شده، اما در عمل به بخشی از چارچوب حقوقی مدیریت انتظامی اعتراض نیز بدل شده است. اهمیت این قانون فقط در تجویز استفاده از سلاح نیست، بلکه در آن است که اعتراض خیابانی را در نسبت با نظم عمومی، امنیت و فرمان‌پذیری اداری صورت‌بندی می‌کند و از همین رو، امکان پیوند میان «تجمع غیرقانونی» و «توسل به قوه قهریه» را فراهم می‌سازد. در سال‌های اخیر، این قانون نه تنها در متن عمومی سرکوب اعتراض‌ها اهمیت یافته، بلکه در ۱۴۰۴ نیز لایحه‌ای برای اصلاح آن در مجلس مطرح شد که در گزارش کارشناسی مربوط، خود قانون به‌عنوان ابزاری برای «تعادل میان امنیت عمومی و حقوق شهروندان» توصیف شده است؛ همین زبان نشان می‌دهد که منطق غالب همچنان نه بر اصل حق تجمع، بلکه بر منطق انتظامی کنترل استوار است.

نکته‌ی مهم آن است که در بستر ایران، قانون به‌کارگیری سلاح هرگز صرفاً یک متن فنی درباره‌ی رفتار پلیس یا نیروهای مسلح نبوده است. در فضای سیاسی‌ای که اصل ۲۷ قانون اساسی همواره از طریق قوانین عادی، آیین‌نامه‌ها و تشخیص‌های امنیتی محدود شده، قانون به‌کارگیری سلاح عملاً پشتوانه‌ی حقوقی مرحله‌ی نهایی مدیریت قهری تجمعات بوده است: یعنی جایی که حق تجمع از پیش با مجوز، محل و تشخیص امنیتی محدود شده، و سپس با تکیه بر چارچوب‌های انتظامی، امکان توسل به زور نیز برای مدیریت آن فراهم می‌شود. از این زاویه، قانون به‌کارگیری سلاح را باید جزئی از زنجیره‌ی کامل محدودسازی فهمید، نه متنی جدا از قوانین مربوط به انجمن و تجمع.

کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی (تعزیرات و مجازات های
بازدارنده)
مصوب ۱۳۷۵.۳.۲
با اصلاحات و الحاقات بعدی

فصل اول - جرایم ضد امنیت داخلی و خارجی کشور

ماده ۴۹۸ - هر کس با هر مرامی، دسته، جمعیت یا شعبه جمعیتی بیش از دو نفر در داخل یا خارج از کشور تحت هر اسم یا عنوانی تشکیل دهد یا اداره نماید که هدف آن برهم زدن امنیت کشور باشد و معارب شناخته نشود به حبس از دو تا ده سال محکوم می شود.

۴. دهه ۱۳۷۰:

گسترش جرم‌انگاری امنیتی

تصویب کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی (تعزیرات و مجازات‌های بازدارنده) در ۱۳۷۵، مرحله‌ی مهمی در کیفی‌سازی جامعه‌ی مدنی بود. در این کتاب، مجموعه‌ای از مواد امنیتی وارد نظام کیفری شد که به‌ویژه برای سرکوب سازمان‌یابی، عضویت، تبلیغ، انتقال اطلاعات و بیان انتقادی به‌کار گرفته شدند. ماده ۴۹۸ تشکیل یا اداره‌ی «دسته، جمعیت یا شعبه‌ی جمعیتی» بیش از دو نفر را با هدف «برهم زدن امنیت کشور» جرم‌انگاری می‌کند؛ ماده ۴۹۹ عضویت در چنین جمعیت‌هایی را قابل مجازات می‌سازد؛ ماده ۵۰۰ «هرگونه فعالیت تبلیغی علیه نظام» یا به نفع گروه‌های مخالف را جرم می‌داند؛ و ماده ۵۰۱ نیز انتقال یا در اختیار گذاشتن اطلاعات، اسناد و تصمیمات مرتبط با سیاست داخلی یا خارجی کشور را در شرایطی قابل تعقیب کیفری می‌کند. گزارش کارگرمی همین مجموعه به‌درستی تأکید می‌کند که این مواد، به‌سبب ابهام مفهومی و دامنه‌ی وسیع تفسیر، به ابزارهای دائمی پیگرد فعالان مدنی، صنفی، دانشجویی، روزنامه‌نگاران و هنرمندان بدل شده‌اند.

اهمیت این مواد در آن است که محدودسازی جامعه‌ی مدنی را از سطح اداری و مجوزدهی به سطح کیفری منتقل کردند. از این پس، تشکل‌یابی مستقل فقط ممکن است فاقد مجوز یا مشمول انحلال اداری نباشد، بلکه می‌تواند ذیل عناوین امنیتی جرم تلقی شود. همین‌گذار از «عدم مجوز» به «اتهام امنیتی» یکی از ویژگی‌های بنیادی معماری حقوقی جمهوری اسلامی است. در بسیاری از پرونده‌های فعالان مدنی، صنفی و زنان، همین مواد ۴۹۸، ۴۹۹ و ۵۰۰ به‌عنوان پایه‌ی اتهام به‌کار رفته‌اند، زیرا به دستگاه قضایی اجازه می‌دهند هر نوع تشکل، بیانیه، صاحبیه، شبکه‌سازی، یا همراهی علنی با مطالبه‌ای اجتماعی را در صورت اراده‌ی سیاسی لازم، به موضوع امنیت ملی پیوند بزنند.

ماده ۲- جرائم زیر در صورت انطباق با شرایط مقرر در ماده (۱) این قانون جرم سیاسی محسوب می شوند.

الف - توهین یا افتراء به رؤسای سه قوه، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، معاونان رئیس جمهور، وزراء، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، نمایندگان مجلس خبرگان و اعضای شورای نگهبان به واسطه مسؤولیت آنان

۵. پس از ۱۳۸۸:

تشدید مجازات‌ها و محدودسازی دادرسی

جنبش سبز و امکان بسیج میلیونی خیابانی در سال ۱۳۸۸، نقطه‌ی عطفی در تشدید سویه‌های کیفری و آیینی این معماری بود. در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، مواد ۲۷۹، ۲۸۶ و ۲۸۷ به ترتیب درباره‌ی محاربه، افساد فی‌الارض و بغی، با زبان موسع و واژگان نامعین، امکان اتصال رفتارهای اعتراضی و سیاسی به سنگین‌ترین اتهام‌ها، از جمله مجازات اعدام، را تقویت کردند. به طور خاص، ماده ۲۸۶ با عباراتی مبهم چون «به‌طور گسترده»، «اخلال شدید» و «خسارت عمده» دامنه‌ی وسیعی از تفسیر قضایی را ممکن می‌سازد و از همین رو، در بستر ایران می‌تواند حتی برای رفتارهایی به‌کار رود که در چارچوب حق تجمع مسالمت‌آمیز باید مورد حمایت قرار گیرند.

هم‌زمان، در عرصه‌ی دادرسی نیز محدودیت‌های مهمی تثبیت شد. اصلاح قانون آیین دادرسی کیفری در ۱۳۹۴، در تبصره‌ی ماده ۴۸ مقرر کرد که در جرائم علیه امنیت داخلی یا خارجی و جرائم سازمان‌یافته‌ی مشمول ماده ۳۰۲، طرفین دعوا در مرحله‌ی تحقیقات مقدماتی باید وکیل یا وکلای خود را از میان وکلای مورد تأیید رئیس قوه قضاییه انتخاب کنند. این تبصره، که در سال‌های بعد به یکی از مهم‌ترین انتقادهای نهادهای حقوق بشری و گزارشگران سازمان ملل بدل شد، در عمل یکی از اصلی‌ترین تضمین‌های دادرسی منصفانه را برای بخش بزرگی از متهمان سیاسی، صنفی و مدنی محدود کرد. گزارشگران ویژه‌ی سازمان ملل در ۲۰۲۵ نیز بار دیگر به این تبصره اشاره کرده و آن را از جمله موانع دادرسی منصفانه در پرونده‌های امنیتی دانسته‌اند. همین محدودیت دسترسی به وکیل مستقل، در کنار دادگاه‌های انقلاب، غیرعلنی شدن دادرسی و استفاده‌ی گسترده از اعترافات اجباری، بخش مهمی از سازوکار عملی قانونمندی‌سازی سرکوب را تشکیل داده است.

در همین دوره، قانون جرم سیاسی مصوب ۱۳۹۵ نیز به‌جای آن که راهی برای تمایزگذاری حقوقی و کاهش امنیتی‌سازی بگشاید، در عمل بخشی از همان معماری محدودکننده باقی ماند. ماده ۲ این قانون طیفی از رفتارها را از توهین و افتراء به مقامات تا نشر اکاذیب و شایعه‌پراکنی در صورت انطباق با شرایط خاص، جرم سیاسی می‌داند؛ اما هم‌زمان، بخش گسترده‌ای از پرونده‌های واقعی کنشگران مدنی و صنفی اصلاً در این چارچوب رسیدگی نمی‌شوند و زیر عناوین «امنیتی» قرار می‌گیرند. به این ترتیب، قانون جرم سیاسی نه تنها حاشیه‌ی امنی برای بیان انتقادی نساخت، بلکه در بسیاری موارد مرزهای مبهم میان نقد، توهین، نشر اکاذیب و اقدام امنیتی را بیشتر تثبیت کرد.

۶. دهه ۱۳۹۰ و سازمان‌دهی آنلاین:

گسترش قلمرو تعقیب

در سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۳۹۰، با گسترش نقش شبکه‌های اجتماعی در سازمان‌دهی اعتراض‌ها و شکل‌گیری حوزه‌ی عمومی دیجیتال، ظرفیت‌های کیفی موجود بیش از پیش متوجه فضای آنلاین شد. پس از خیزش‌های دی ۱۳۹۶ و آبان ۱۳۹۸، اصلاحات و الحاقیه‌هایی در حوزه‌ی کیفی صورت گرفت که ظرفیت جرم‌انگاری بیان آنلاین، سازمان‌دهی شبکه‌ای و کنشگری دیجیتال را افزایش دادند. هم‌زمان، نهادهای بین‌المللی، از جمله هیئت حقیقت‌یاب سازمان ملل درباره‌ی ایران، نشان داده‌اند که دولت از مجموعه‌ای از ابزارهای دیجیتال برای جلوگیری از اعتراض، تسهیل خشونت، مراقبت و مجازات معترضان و حامیان جنبش «زن، زندگی، آزادی» استفاده کرده است؛ از قطع اینترنت و اختلال گسترده گرفته تا اشکال مختلف نظارت آنلاین. این تحول مهم است، زیرا جامعه‌ی مدنی تحت فشار در ایران در سال‌های اخیر بیش از پیش به شکل‌های شبکه‌ای، غیررسمی و دیجیتال متکی شده بود؛ و در نتیجه، توسعه‌ی ابزارهای حقوقی و فنی برای کنترل این فضا به معنای حمله به یکی از مهم‌ترین زیرساخت‌های باقی‌مانده‌ی سازمان‌یابی مدنی بود.

۷. پس از جنبش زن، زندگی، آزادی:

تشدید اتهام‌های امنیتی و تعقیب گسترده‌تر جامعه‌ی مدنی

جنبش زن، زندگی، آزادی در سال ۱۴۰۱ فقط یک لحظه‌ی اعتراضی خیابانی نبود؛ از منظر حقوقی نیز نقطه‌ی عطفی در کاربرد گسترده‌تر و سخت‌گیرانه‌تر مواد امنیتی و سازوکارهای کیفی علیه جامعه‌ی مدنی بود. هیئت حقیقت‌یاب سازمان ملل در گزارش‌های ۲۰۲۴ و ۲۰۲۵ خود تصریح کرده است که دولت ایران از حقوق کیفی و نظام عدالت خود برای سرکوب معترضان و مخالفان واقعی یا مفروض استفاده کرده و افرادی را به خاطر رفتارهایی تحت تعقیب و محکومیت قرار داده که در قلمرو حقوق حمایت‌شده، از جمله آزادی تجمع مسالمت‌آمیز، آزادی بیان و آزادی انجمن، قرار می‌گیرند. همین گزارش‌ها همچنین نشان می‌دهند که در دو سال پس از اعتراض‌ها، نه تنها سازوکارهای سرکوب از میان نرفتند، بلکه دولت به‌ویژه از آوریل ۲۰۲۴ به بعد تدابیر سخت‌گیرانه‌تری برای خاموش کردن مطالبات زنان و دختران و از میان بردن ابتکارهای باقی‌مانده‌ی کنشگری زنان به کار گرفته است.

در این دوره، مواد ۵۱۲ و ۵۱۳ بیش از گذشته برجسته شدند. ماده ۵۱۲ مربوط به اغوا یا تحریک مردم به جنگ و کشتار با قصد برهم زدن امنیت کشور به سبب زبان مبهم خود، امکان جرم‌انگاری بیان، همبستگی و حمایت از اعتراض را نیز فراهم می‌کند. ماده ۵۱۳ نیز با جرم‌انگاری «اهانت به مقدسات»، یکی دیگر از ابزارهای تحدید آزادی بیان باقی مانده است. در کنار این دو، استفاده از عناوینی چون محاربه، بغی و افساد فی‌الارض علیه معترضان، حامیان آنان و برخی فعالان مدنی، امکان صدور مجازات‌های بسیار سنگین، از جمله احکام اعدام، را فراهم کرده است. هیئت حقیقت‌یاب و گزارش به‌روزشده‌ی آن در سپتامبر ۲۰۲۴ نیز تأکید می‌کنند که مقام‌های ایرانی در ماه‌های منتهی به دومین سالگرد اعتراض‌ها، از مجازات اعدام علیه برخی فعالان زن و اقلیت‌ها و از احکام سنگین امنیتی علیه کنشگران زن و مدافعان حقوق زنان بهره گرفته‌اند.

اهمیت این مرحله در آن است که دامنه‌ی سرکوب از معترضان خیابانی فراتر رفت و شبکه‌های صنفی، نهادهای محلی، گروه‌های زنان، کنشگران آموزشی و حتی جمع‌های کوچک دیجیتال را دربر گرفت. بر اساس مستندات منتشرشده در گزارش‌های تارنمای داوطلب، در فاصله‌ی اردیبهشت تا مرداد ۱۴۰۱ حدود ۱۵۰ معلم فعال صنفی بازداشت شدند و هم‌زمان بیش از ۳۵۰ معلم با احکام اخراج، بازخرد یا بازنشستگی اجباری مواجه شدند. این ارقام نشان می‌دهند که پس از قیام ژینا، سرکوب فقط به بازداشت‌های کوتاه‌مدت محدود نماند، بلکه از طریق ابزارهای اداری و انضباطی نیز دنبال شد. این الگو بازداشت، سپس تعقیب قضایی، و در کنار آن فشار اداری برای اخراج یا تعلیق یکی از مهم‌ترین نشانه‌های گذار از سرکوب میدانی به مهندسی حقوقی و اداری حذف شبکه‌های مدنی است.

در همین دوره، گزارش‌های سازمان ملل بر یک نکته‌ی بنیادی نیز انگشت گذاشته‌اند: قوانین، سیاست‌ها و رویه‌های مربوط به حجاب اجباری نه فقط تبعیض‌آمیز، بلکه خود بخشی از بستر حقوقی نقض‌های گسترده‌تر بوده‌اند. هیئت حقیقت‌یاب در سپتامبر ۲۰۲۴ تصریح کرد که چارچوب حقوقی تبعیض‌آمیز علیه زنان و دختران، که آزادی بدن، پوشش، بیان و مشارکت آنان را محدود می‌کند، یکی از «علل ریشه‌ای» و «توانمندساز» نقض‌های شدید حقوق بشر و حتی جنایت علیه بشریت در بستر اعتراض‌های ۲۰۲۲ بوده است. از این منظر، پس از جنبش زن، زندگی، آزادی با پدیده‌ای فراتر از سوءاستفاده از چند ماده‌ی امنیتی روبه‌رو هستیم: کل ساختار تبعیض‌آمیز حقوقی مربوط به بدن، پوشش، اخلاق عمومی و جنسیت، به بخشی از معماری کلان محدودسازی جامعه‌ی مدنی و به‌ویژه کنشگری زنان بدل شده است.

۸. ۱۴۰۲ تا ۱۴۰۴:

محصولسازی تجمع

و پیشروی به سوی قانونمندی سازی سرکوب

در سال‌های ۱۴۰۲ تا ۱۴۰۴، روند محدودسازی حقوقی جامعه‌ی مدنی **وارد مرحله‌ای شد** که می‌توان آن را مرحله‌ی «محصولسازی» نامید؛ یعنی مرحله‌ای که در آن، به جای اتکای صرف به سرکوب پسینی، قانون‌گذار و تنظیم‌گر می‌کوشند از پیش قلمروهای مجاز، محل‌های مجاز، شرایط مجاز و مدیران مجاز را تعریف و تعیین کنند. این روند البته پیشینه داشت. آیین‌نامه‌ی اجرایی ماده ۱۳ قانون نحوه فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی در ۱۳۹۷ صراحتاً مقرر کرد که شوراهای تأمین محل‌های مناسبی را برای برگزاری تجمع یا راهپیمایی تعیین می‌کنند. این امر عملاً به معنای حرکت از اصل ۲۷ قانون اساسی که از آزادی اجتماعات سخن می‌گوید به سوی منطق «مکان‌های از پیش تعیین‌شده برای اعتراض» بود. به عبارت دیگر، تجمع نه دیگر به‌عنوان حقی عمومی در فضای عمومی، بلکه به‌مثابه رفتاری مجاز در محل‌های تعیین‌شده از سوی نهادهای امنیتی-اجرایی فهم شد.

این منطق در ۱۴۰۳ و ۱۴۰۴ ادامه یافت. در مهر ۱۴۰۳ «طرح نحوه برگزاری تجمعات و راهپیمایی‌ها» در مجلس دوازدهم اعلام وصول شد. نسخه‌های در دسترس از این طرح نشان می‌دهند که هدف آن «شفاف‌سازی ضوابط» و رفع «خلأ قانونی» معرفی شده، اما در عمل، چارچوبی را دنبال می‌کند که بر سازوکارهای از پیش تعیین‌شده و تنظیم اداری حق تجمع استوار است. به همین سبب، این دست طرح‌ها اگرچه در زبان رسمی از «تسهیل» سخن می‌گویند، اما در بافت حقوقی و سیاسی ایران غالباً معنایی معکوس می‌یابند: هر تجمع خودجوش، خارج از مکان، زمان و فرایند مصوب، بیش از پیش در معرض «غیرقانونی» اعلام شدن قرار می‌گیرد.

در کنار آن، پیش‌نویس‌ها و گزارش‌های مربوط به «قانون تشکل‌های اجتماعی» نیز جهت‌گیری مشابهی را نشان می‌دهند. پیش‌نویس منتشرشده در تیر ۱۴۰۱ و اصلاحیه‌ی ویرایش دوم آن در شهریور ۱۴۰۲ که در مرکز پژوهش‌های مجلس منتشر شد، از همان ابتدا نگاهی مقررات‌گذار و کنترلی به تشکل‌های اجتماعی دارد. در خلاصه‌ی موجود از این پیش‌نویس، برای مدیران و اعضای هیئت‌مدیره شروطی چون «التزام عملی به قانون اساسی و نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران» و «داشتن تابعیت ایرانی و نداشتن تابعیت دیگر کشورها» دیده می‌شود.

این قبیل شروط، هرچند ممکن است در نگاه نخست اداری یا شکلی به نظر برسند، در عمل حق انجمن را به امتیازی مشروط بدل می‌کنند که برخورداری از آن منوط به تأیید سیاسی-ایدئولوژیک و ویژگی‌های هویتی از پیش تعیین شده است. به این ترتیب، حتی وقتی قانون‌گذار از «سامان‌دهی» یا «حکمرانی تشکل‌ها» سخن می‌گوید، منطق غالب همچنان نه گسترش آزادی انجمن، بلکه تحدید و پالایش میدان کنش اجتماعی است.

۹. سازوکارهای عملی:

از متن قانون تا اجرای سرکوب

این معماری حقوقی تنها بر روی کاغذ وجود ندارد؛ با مجموعه‌ای از سازوکارهای اجرایی تکمیل می‌شود که آن را در عمل به کار می‌اندازند. بازداشت و تعقیب با عناوین امنیتی، محدود کردن دسترسی به وکیل مستقل از طریق تبصره ماده ۴۸، رسیدگی در دادگاه‌های انقلاب، استفاده از احکام تعلیقی و سنگین برای ایجاد هراس، اخراج و بازنشستگی اجباری، تعلیق تشکل‌ها، تعلیق مجوزها، فشار بر خانواده‌ها، جنگ اعتبار علیه فعالان در رسانه‌های رسمی و شبکه‌های اجتماعی نزدیک به قدرت، همگی بخشی از همین سازوکارند. هیئت حقیقت‌یاب سازمان ملل صریحاً می‌گوید که مقام‌های ایرانی افراد را به خاطر رفتارهایی چون گردهمایی مسالمت‌آمیز، رقص، شعار دادن، نوشتن شعار بر دیوارها، بوق‌زدن ماشین‌ها و حتی ابراز همبستگی در شبکه‌های اجتماعی بازداشت و تعقیب کرده‌اند؛ یعنی درست رفتارهایی که در هر نظام حقوقی مبتنی بر آزادی‌های بنیادین باید در قلمرو حمایت قرار گیرند.

در این جا باید بر یک نکته تأکید کرد: قدرت این معماری دقیقاً در آن است که میان قانون، آیین‌نامه، دادگاه، پلیس، نهاد امنیتی و سازوکار اداری پیوند برقرار می‌کند. فعال مدنی یا صنفی فقط با خطر یک پرونده کیفری مواجه نیست؛ او هم‌زمان می‌تواند از حق برخورداری از وکیل مستقل محروم شود، از شغل خود اخراج شود، تشکلش تعلیق شود، در رسانه‌های رسمی بی‌اعتبار شود، و در نهایت، در صورت حضور در خیابان، با قوهی قهریه نیز روبه‌رو شود. به همین دلیل است که محدودسازی جامعه‌ی مدنی در ایران را باید نه صرفاً محصول «قانون بد» یا «اجرای بد قانون»، بلکه محصول یک زنجیره‌ی کامل حقوقی-امنیتی دانست.

تأثیر تحریم‌های بین‌المللی بر جامعه‌ی مدنی ایران

تحریم‌های بین‌المللی در ایران فقط یک متغیر اقتصادی بیرونی نیستند، بلکه به تدریج به یکی از نیروهای ساخت‌دهنده‌ی میدان اجتماعی و مدنی بدل شده‌اند. اثر آن‌ها را نمی‌توان صرفاً با شاخص‌هایی چون کاهش صادرات، اختلال بانکی یا افت رشد اقتصادی سنجید. تحریم‌ها در سطحی عمیق‌تر، ظرفیت سازمان‌یابی، پایداری نهادی، دسترسی به منابع، امکان همکاری فراملی، و حتی افق کنش جمعی را دگرگون می‌کنند. در کشوری که جامعه‌ی مدنی آن پیشاپیش زیر فشار سرکوب، نظارت امنیتی و محدودیت‌های حقوقی قرار دارد، تحریم‌ها نه در خلأ، بلکه در پیوند با این ساختار اقتدارگرا عمل می‌کنند. به همین دلیل، مسأله‌ی اصلی فقط «فشار اقتصادی» نیست؛ بازآرایی کل مناسبات میان دولت، جامعه و نهادهای مدنی است.

نخستین اثر مهم تحریم‌ها، فرسایش بنیان اجتماعی جامعه‌ی مدنی است. جامعه‌ی مدنی برای دوام خود به لایه‌هایی از ثبات معیشتی، فراغت نسبی، دسترسی به آموزش، و امکان مشارکت شهروندی نیاز دارد. اما تحریم‌ها، از خلال تشدید تورم، محدود کردن رشد، تضعیف دسترسی به نظام بانکی بین‌المللی و کاهش قدرت خرید خانوارها، این پایه‌ها را سست کرده‌اند. گزارش‌های بانک جهانی نشان می‌دهد که تحریم‌ها همچنان از عوامل اصلی محدودکننده‌ی رشد، تجارت، دسترسی به مواد واسطه‌ای و فضای سیاست‌گذاری اجتماعی در ایران‌اند؛ در همان حال، فقر و آسیب‌پذیری معیشتی در سال‌های تشدید تحریم افزایش یافته است. یک [مطالعه‌ی تازه در ژورنال اروپایی اقتصاد سیاسی \(Eu-\)](#) *ropean Journal of Political Economy* نیز نشان می‌دهد که تحریم‌های پس از ۲۰۱۲ به انقباض معنادار طبقه‌ی متوسط ایران انجامیده است. این نکته برای جامعه‌ی مدنی تعیین‌کننده است، زیرا بخش مهمی از نهادهای صنفی، حقوقی، فرهنگی، دانشگاهی و داوطلبانه دقیقاً بر شانه‌های همین طبقه‌ی متوسط شهری و تحصیل‌کرده استوار بوده‌اند. هرچه این لایه کوچک‌تر و فقیرتر می‌شود، امکان مشارکت پایدار، تأمین مالی خرد، کار داوطلبانه تخصصی، و تداوم شبکه‌های مدنی نیز محدودتر می‌شود.

اثر دوم تحریم‌ها، جابه‌جایی اجباری اولویت‌های جامعه‌ی مدنی از «مطالبه‌گری حقوقی و ساختاری» به «امداد، بقا و جبران کمبودها» است. در وضعیت تحریمی، نهادهای مدنی ناگزیرند بخشی از انرژی خود را به پاسخ‌گویی به بحران‌های فوری معیشتی و درمانی اختصاص دهند: تأمین دارو، کمک به بیماران، پشتیبانی از خانوارهای فقیرتر، و پر کردن شکاف‌هایی که در نتیجه اختلال در واردات، انتقال پول و دسترسی به تجهیزات پدید می‌آید.

گزارش ۲۰۱۹ دیده‌بان حقوق بشر تصریح می‌کند که اگرچه واردات بشردوستانه روی کاغذ از شمول تحریم خارج است، اما تحریم‌های گسترده بانکی و ترس شرکت‌ها و بانک‌ها از مجازات‌های ثانویه، در عمل تأمین دارو و تجهیزات پزشکی را مختل کرده است. گزارش‌های دیگر نیز نشان می‌دهند که دسترسی بیماران ایرانی به داروهای ضروری در حوزه‌هایی چون تالاسمی، هموفیلی، صرع و ام‌اس به‌طور جدی آسیب دیده است. در چنین وضعی، بخشی از ظرفیت جامعه‌ی مدنی که می‌توانست صرف سازماندهی، آموزش حقوقی، تولید دانش انتقادی و دفاع از آزادی‌های عمومی شود، به ناچار به سمت مدیریت اضطرار رانده می‌شود. این جابه‌جایی، جامعه‌ی مدنی را فرسوده‌تر و افق آن را کوتاه‌مدت‌تر می‌کند.

سومین اثر، انزوای مالی و نهادی نهادهای مدنی است. یکی از مخرب‌ترین سازوکارهای تحریم، نه صرفاً متن رسمی تحریم‌ها، بلکه «پیروی بیش از حد» (*overcompliance*) است: یعنی بانک‌ها، شرکت‌ها، پلتفرم‌ها و حتی نهادهای دانشگاهی و حرفه‌ای، برای پرهیز از هرگونه ریسک، بسیار فراتر از الزامات حقوقی صریح عمل می‌کنند و از هر رابطه‌ای با ایران فاصله می‌گیرند. **گزارشگر ویژه سازمان ملل** درباره‌ی آثار منفی اقدامات قهری یک‌جانبه، پس از سفر به ایران در سال ۲۰۲۲، تصریح کرد که این تحریم‌ها و پیروی بیش از حد از آن‌ها نه‌فقط زندگی روزمره و دسترسی به دارو و فناوری، بلکه عملیات نهادهای غیردولتی داخلی و بین‌المللی، همکاری‌های دانشگاهی، هنری و فرهنگی، و حتی پرداخت حق عضویت به انجمن‌ها و سازمان‌های بین‌المللی را نیز با مانع روبه‌رو کرده است. برای جامعه‌ی مدنی ایران، این وضعیت به معنای دشوارتر شدن دریافت کمک‌های مشروع، برگزاری همکاری‌های مشترک، شرکت در شبکه‌های منطقه‌ای و جهانی، و حفظ ارتباط حرفه‌ای با جهان خارج است. حاصل کار، تضعیف ظرفیت یادگیری نهادی، کاهش دیده‌شدن بین‌المللی، و انقطاع تدریجی از مدارهای همبستگی فراملی است.

چهارمین اثر، تشدید منطق امنیتی در قبال جامعه‌ی مدنی است. تحریم‌ها به‌خودی‌خود علت یگانه‌ی سرکوب در ایران نیستند؛ سرچشمه‌ی اصلی محدودیت جامعه‌ی مدنی، ساختار سیاسی و امنیتی جمهوری اسلامی است. اما تحریم‌ها به این ساختار امکان می‌دهند که هرچه بیشتر از زبان «محاصره»، «نفوذ» و «وضعیت استثنایی» برای محدود کردن کنش مدنی استفاده کند. پژوهش‌های دانشگاهی درباره‌ی ایران نشان داده‌اند که تهدیدهای بیرونی، از جمله تحریم‌ها، می‌توانند شرایطی فراهم آورند که دولت کنترل‌های نظارتی و دیجیتال خود را گسترش دهد و مخالفان یا کنشگران مستقل را آسان‌تر در چارچوب امنیتی بازنمایی کند. **مطالعه‌ای مربوط به اثر تحریم بر سازمان‌های غیردولتی زنان در ایران** نیز نشان می‌دهد که حتی سازمانهای غیر دولتی ثبت شده، برای حفظ بقا، ناچارند از مطالبات بنیادی‌تر فاصله بگیرند، از خطوط قرمز عبور نکنند، و فعالیت خود را به تغییرات تدریجی و کم‌تنش محدود سازند؛ زیرا خطر لغو مجوز، تعطیلی، احضار یا پیگرد همواره حاضر است. به بیان دیگر، تحریم‌ها در عمل می‌توانند همان فضای خاکستری و محتاطانه‌ای را که جامعه‌ی مدنی در آن نفس می‌کشد، تنگ‌تر کنند.



پنجمین اثر، محدود شدن زیرساخت‌های دیجیتال و ارتباطی است؛ حوزه‌ای که برای بقا و بازتولید جامعه‌ی مدنی در ایران حیاتی شده است. طی سال‌های گذشته، هم پژوهش‌های حقوقی و هم گزارش‌های نهادهای مدافع حقوق دیجیتال نشان داده‌اند که تحریم‌ها دسترسی ایرانیان به برخی ابزارهای ارتباطی، خدمات ابری، پرداخت‌های نرم‌افزاری، و زیرساخت‌های امن ارتباطی را محدود کرده‌اند. این محدودیت‌ها دقیقاً در کشوری خطرناک‌تر می‌شوند که دولت خود نیز اینترنت را کنترل، فیلتر و در بزنگاه‌های سیاسی قطع می‌کند. اینکه وزارت خزانه‌داری آمریکا در سپتامبر ۲۰۲۲ با صدور مجوز عمومی D-2 ناچار شد دامنه‌ی مجاز خدمات اینترنتی و ارتباطی برای ایران را گسترش دهد، خود نشانه‌ای است از آنکه چارچوب‌های پیشین تحریم عملاً دسترسی ایرانیان به ابزارهای حیاتی ارتباطی را ناکافی کرده بود. برای جامعه‌ی مدنی، این مسأله مستقیماً به امنیت ارتباطات، مستندسازی نقض حقوق، آموزش آنلاین، سازماندهی غیرمتمرکز، و پیوند میان داخل و خارج کشور مربوط است.

با این همه، تحلیل اثر تحریم‌ها بر جامعه‌ی مدنی ایران نیازمند پرهیز از دو خطای رایج است. خطای نخست آن است که تحریم را تنها علت بحران جامعه‌ی مدنی بدانیم و نقش ساختار سرکوب داخلی، فساد، تبعیض نهادی و اقتصاد سیاسی اقتدارگرایی را نادیده بگیریم. خطای دوم، برعکس، آن است که به بهانه‌ی سرکوب داخلی، اثر واقعی تحریم‌ها بر فروپاشی ظرفیت‌های مدنی را انکار کنیم. آنچه در ایران رخ داده، هم‌افزایی این دو سطح است: از یک سو، تحریم‌ها منابع مادی، زیرساختی و ارتباطی جامعه را تحلیل برده‌اند؛ از سوی دیگر، ساختار سیاسی موجود از همین فرسایش برای کنترل بیشتر، امنیتی‌سازی مطالبات و بازتعریف مرزهای مجاز کنش جمعی استفاده کرده است. در چنین زمینه‌ای، جامعه‌ی مدنی نه فقط فقیرتر، بلکه محتاط‌تر، پراکنده‌تر و بیش از پیش به منطق بقا وابسته می‌شود.



شکاف نسلی:

نسل زد و جامعه‌ی مدنی فرسوده‌ی ایران

در کنار فشارهای ساختاری و سیاسی که طی دهه‌های گذشته بر جامعه‌ی مدنی ایران وارد شده است از سرکوب نهادی و محدودیت‌های حقوقی گرفته تا مهاجرت گسترده‌ی فعالان و بحران‌های اقتصادی پدیدار شدن نسل جدیدی از کنشگران اجتماعی یکی از مهم‌ترین تحولات سال‌های اخیر به شمار می‌آید. ظهور نسل جوانی که در فضای دیجیتال اجتماعی شده و تجربه‌ی زیست اجتماعی آن با نسل‌های پیشین تفاوت بنیادین دارد، می‌تواند هم نشانه‌ی گسست در تداوم جامعه‌ی مدنی و هم امکان بالقوه‌ای برای نوزایی آن باشد. با این حال، این ظرفیت بالقوه در ایران با یک چالش ساختاری مهم همراه است: انتقال پایدار تجربه‌ی کنشگری میان نسل‌های مختلف فعالان جامعه‌ی مدنی به‌طور کامل شکل نگرفته است.

در بسیاری از تحلیل‌های مربوط به وضعیت جامعه‌ی مدنی در ایران پس از قیام «زن، زندگی، آزادی»، به نقش برجسته‌ی نسل جوان اشاره شده است. در این جنبش، حضور نسل جدید نه تنها در خیابان بلکه در فضای دیجیتال نیز چشمگیر بود؛ از انتشار ویدئوها و مستندسازی خشونت گرفته تا ایجاد شبکه‌های همبستگی و روایت‌سازی در سطح فراملی. این تجربه نشان داد که حتی در شرایط انسداد شدید سیاسی و محدودیت رسانه‌ای، شبکه‌های جوانان می‌توانند میدان عمومی تازه‌ای ایجاد کنند و جریان اطلاعات را از کنترل کامل نهادهای رسمی خارج سازند. در همین معنا، نسل جدید در ایران به یکی از مهم‌ترین حاملان ظرفیت بازتعریف شیوه‌های کنش مدنی تبدیل شده است.

در ادبیات معاصر جنبش‌های اجتماعی، این تحول اغلب در چارچوب تغییر در منطق سازمان‌دهی کنش جمعی توضیح داده می‌شود. [پژوهش‌های لنس بنت و الکساندرا سگربرگ](#) درباره‌ی جنبش‌های شبکه‌ای نشان می‌دهد که در عصر ارتباطات دیجیتال، بسیاری از جنبش‌ها دیگر بر سازمان‌های کلاسیک مانند احزاب، اتحادیه‌ها یا انجمن‌های رسمی متکی نیستند، بلکه بر شبکه‌های ارتباطی، پیام‌های قابل شخصی‌سازی و بسیج‌های سریع در پلتفرم‌های دیجیتال تکیه دارند. آنان این تحول را با مفهوم «منطق کنش پیوندی» توضیح می‌دهند: الگویی از کنش جمعی که در آن هویت‌های سازمانی سخت جای خود را به شبکه‌های انعطاف‌پذیر و افقی می‌دهند.

این ویژگی‌ها با تجربه‌ی نسلی نسل زد هم‌پوشانی قابل توجهی دارد. نسل زد در بسیاری از کشورها نخستین نسلی است که در محیطی کاملاً دیجیتال اجتماعی شده است. برای این نسل، شبکه‌های اجتماعی صرفاً ابزار ارتباطی نیستند، بلکه بخشی از زیست‌جهان اجتماعی محسوب می‌شوند. از همین رو، کنشگری آنان اغلب در قالب شبکه‌های افقی، موج‌های سریع بسیج و روایت‌های کوتاه اما گسترده شکل می‌گیرد. [زیزی پایاکاریسی](#) در تحلیل خود از افکار عمومی در عصر شبکه‌ها نشان می‌دهد که بسیاری از جنبش‌های دیجیتال در قالب «جماعت‌های عاطفی» شکل می‌گیرند: تجمع‌های سیال حول روایت‌ها، تصاویر و هشتگ‌ها که می‌توانند در زمان کوتاه بسیج گسترده ایجاد کنند.

نمونه‌های جهانی چنین الگوهایی فراوان‌اند. جنبش اقلیمی «Fridays for Future» که از اعتصاب‌های مدرسه‌ای در سال ۲۰۱۸ آغاز شد، در مدت کوتاهی به یک جنبش جهانی میلیون‌ها نفره تبدیل شد. در نیجریه، جنبش #EndSARS در سال ۲۰۲۰ نشان داد که شبکه‌های جوانان می‌توانند علاوه بر بسیج اعتراضی، زیرساخت‌های حمایتی مانند جمع‌آوری منابع، کمک حقوقی و سازمان‌دهی لجستیکی ایجاد کنند. در کنیا نیز اعتراض‌های سال ۲۰۲۴ علیه لایحه‌ی مالیاتی نمونه‌ای از جنبشی بود که بدون رهبری رسمی اما با اتکای گسترده به سازمان‌دهی شبکه‌ای توانست دولت را وادار به عقب‌نشینی کند. در بسیاری از این موارد، نسل جوان نه تنها موتور اعتراض بلکه موتور بازآفرینی جامعه‌ی مدنی بوده است.

با این حال، همان ویژگی‌هایی که ظرفیت کنشگری نسل جدید را افزایش می‌دهند، می‌توانند به نقاط آسیب نیز تبدیل شوند. پژوهش‌های مربوط به افکار عمومی شبکه‌ای نشان می‌دهند که جنبش‌های دیجیتال اغلب توان ایجاد موج‌های قدرتمند بسیج را دارند، اما تبدیل این موج‌ها به سازمان‌های پایدار دشوارتر است. وابستگی به پلتفرم‌ها، سرعت بالای گردش اطلاعات، و شکل‌گیری کنش در قالب موج‌های کوتاه‌مدت می‌تواند به شکنندگی انسجام جنبش‌ها بینجامد. علاوه بر این، فضای دیجیتال خود می‌تواند به میدان نظارت، نفوذ و جنگ اطلاعاتی تبدیل شود؛ امری که در بسیاری از کشورها از جمله در تجربه‌ی اعتراض‌های هنگ‌کنگ مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است.

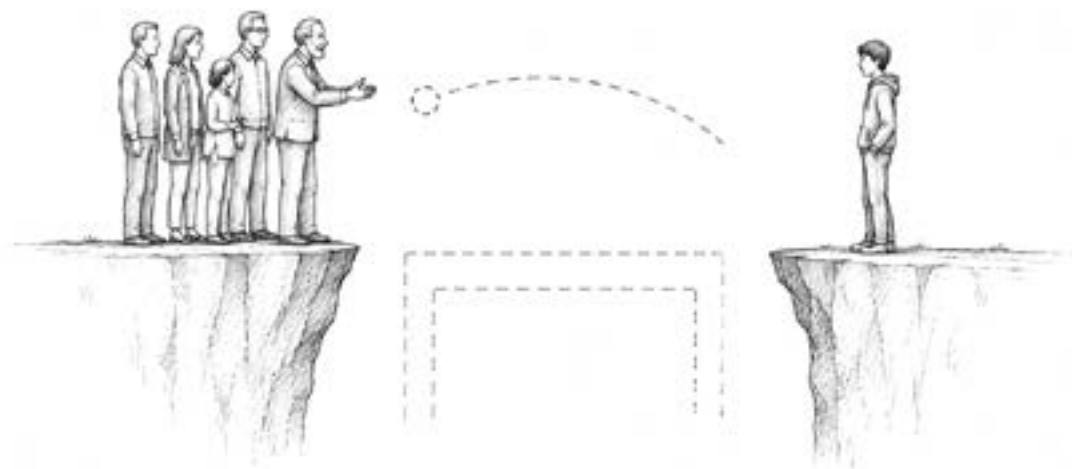


در ایران، این چالش‌ها با شرایط خاصی ترکیب می‌شوند. مهم‌ترین مسأله در این زمینه گسست در انتقال تجربه‌ی نسلی است. در بسیاری از جوامع، حافظه‌ی جنبش‌های اجتماعی از طریق نهادهای پایدار مانند اتحادیه‌ها، انجمن‌ها، احزاب، رسانه‌های مستقل یا حتی شبکه‌های خانوادگی به نسل‌های بعدی منتقل می‌شود. این نهادها به نوعی حافظه‌ی تاریخی جنبش‌ها را حفظ می‌کنند و امکان می‌دهند که نسل‌های جدید از تجربه‌های پیشین بیاموزند. اما در ایران، بخش قابل توجهی از این نهادها طی دهه‌های گذشته یا منحل شده‌اند یا امکان فعالیت پایدار ندارند.

سرکوب مستمر تشکل‌های مستقل یکی از عوامل اصلی این گسست است. بسیاری از سازمان‌های کارگری، انجمن‌های دانشجویی، گروه‌های زنان و سازمان‌های حقوق بشری در مقاطع مختلف یا تعطیل شده‌اند یا با فشارهای امنیتی شدید مواجه بوده‌اند. بازداشت فعالان، محدودیت‌های قضایی و اداری، و پرونده‌سازی‌های امنیتی موجب شده است که بسیاری از حاملان تجربه‌ی جنبش‌های اجتماعی از میدان عمومی حذف شوند.

عامل مهم دیگر مهاجرت گسترده‌ی فعالان و نخبگان مدنی است. در سال‌های اخیر، شمار قابل توجهی از روزنامه‌نگاران، پژوهشگران، کنشگران حقوق بشر و فعالان اجتماعی ایران ناچار به ترک کشور شده‌اند. این مهاجرت، علاوه بر خروج سرمایه‌ی انسانی، فاصله‌ی جغرافیایی و ارتباطی میان نسل‌های کنشگر را نیز افزایش داده است. در نتیجه، بسیاری از تجربه‌های تاریخی جنبش‌های اجتماعی ایران از جنبش دانشجویی تا جنبش زنان و جنبش کارگری به‌طور مستقیم به نسل‌های جدید منتقل نمی‌شود.

در کنار این عوامل، تغییر در نهادهای جامعه‌پذیری نیز نقش مهمی داشته است. در بسیاری از تحلیل‌های جامعه‌شناسی ایران، اشاره شده است که نهادهایی مانند مدرسه و حتی خانواده که در بسیاری از جوامع بستر گفت‌وگوی میان‌نسلی محسوب می‌شوند در ایران اغلب به میدان کنترل و انضباط تبدیل شده‌اند. در چنین فضایی، نسل‌های جدید نه از طریق گفت‌وگوی بین‌نسلی بلکه از طریق تعارض با نسل‌های پیشین اجتماعی می‌شوند. این شکاف فرهنگی در موضوعاتی مانند بدن، پوشش، سبک زندگی و رابطه با اقتدار به‌وضوح قابل مشاهده است.



هم‌زمان، ساختار زمانی کنش سیاسی نیز تغییر کرده است. برخی تحلیلگران ایرانی اشاره کرده‌اند که نسل‌های پیشین هم‌زمان در سه افق زمانی زندگی می‌کردند: گذشته به‌عنوان حافظه‌ی تاریخی، حال به‌عنوان تجربه‌ی زیسته، و آینده به‌عنوان پروژه‌ی تغییر اجتماعی. اما برای بسیاری از جوانان امروز، تجربه‌ی زیست اجتماعی بیش از هر چیز در زمان حال متمرکز شده است. این تمرکز بر اکنون می‌تواند انرژی، خلاقیت و جسارت ایجاد کند، اما در عین حال سازمان‌یابی بلندمدت و پروژه‌های سیاسی پایدار را دشوارتر می‌کند.

در نتیجه، جامعه‌ی مدنی ایران در نقطه‌ای دوگانه قرار گرفته است. از یک سو، نسل جدید با فرهنگ دیجیتال، زبان جهانی کنشگری و جسارت در به چالش کشیدن هنجارهای رسمی می‌تواند افق‌های تازه‌ای برای کنش مدنی بگشاید. از سوی دیگر، نبود انتقال تجربه‌ی نسلی، فرسایش نهادهای پایدار و فشار مستمر سیاسی می‌تواند مانع تبدیل این انرژی به ساختارهای پایدار شود.

به بیان دیگر، جامعه‌ی مدنی ایران امروز هم‌زمان با دو روند متضاد روبه‌روست: فرسایش نهادی از یک سو و ظهور نسل جدیدی از کنشگران از سوی دیگر. اینکه این دو روند در نهایت به تضعیف بیشتر جامعه‌ی مدنی بینجامد یا به نوزایی آن، تا حد زیادی به امکان ایجاد پل‌های انتقال تجربه میان نسل‌ها و شکل‌گیری شکل‌های تازه‌ای از سازمان‌دهی اجتماعی بستگی دارد.

نسل زد ایران از نگاه کنش‌گران ایرانی

شماری از کسانی که «تارنمای داوطلب» برای این گزارش از آنها درباره‌ی شکاف نسلی و کنش‌گری نسل زد پرسش کرده است، معتقدند دو نهاد اصلی انتقال تجربه و گفت‌وگوی بین‌نسلی (خانواده و مدرسه) در ایران عملکردی نامطلوب داشته‌اند؛ یعنی به جای آن که بستر گفت‌وگو، انتقال تجربه و شکل‌گیری فرهنگ دموکراتیک باشند، خود به میدان کنترل، انضباط و بازتولید اقتدار بدل شده‌اند. در نتیجه، نسل جدید نه از مسیر گفت‌وگو، بلکه از مسیر تضاد و مقاومت با نسل‌های پیشین و نهادهای رسمی جامعه‌پذیر شده است. این جامعه‌پذیری از خلال تعارض، شکاف فرهنگی عمیقی ایجاد کرده که در موضوعاتی چون بدن، پوشش، سبک زندگی، دین، اقتدار و آینده به‌روشنی دیده می‌شود.

یکی از محورهای تکرارشونده در این گفت‌وگوها، «زمان حال‌گرایی» نسل زد است. نسل جدید بیش از هر چیز در زمان حال مستقر است. این امر از یک سو به شکل‌گیری نوعی تمرکز بر لذت، بدن، تجربه زیسته و آزادی‌های فوری انجامیده و از سوی دیگر، سازمان‌یابی‌های بلندمدت و پروژه‌های سیاسی کلاسیک را با دشواری مواجه کرده است. به تعبیر برخی از این تحلیل‌ها، بدن برای این نسل نه صرفاً یک امر زیستی، بلکه محل هویت و کنش است؛ تصاحب بدن، نمایش بدن و مقاومت از طریق بدن به بخشی از کنشگری روزمره بدل شده است.

در همین چارچوب، تغییر در نسبت با بدن و حجاب به‌عنوان یکی از بارزترین نشانه‌های این شکاف نسلی مطرح می‌شود. کنشگران صنفی و مدنی اشاره می‌کنند که حتی در جمع‌های محافظه‌کارتر مانند معلمان، پس از جنبش ژینا، حضور زنان بدون حجاب به امری عادی‌تر بدل شده است؛ تغییری که نه از مسیر اصلاح قانونی، بلکه از خلال تغییر اجتماعی و ایستادگی روزمره رخ داده است. این مثال‌ها برای نشان دادن این نکته به‌کار می‌روند که نسل جدید توانسته هنجارهای اجتماعی را جابه‌جا کند، حتی اگر ساختار رسمی همچنان بر موضع خود باقی باشد.

در تحلیل‌های دیگر، نسل زد به‌عنوان محصول جهان شبکه‌ای معرفی می‌شود؛ نسلی که در محیطی متصل، فراملی و دیجیتال رشد کرده است. این اتصال، تفاوت میان یک نوجوان ایرانی و همتایانش در دیگر کشورها را کاهش داده و در عین حال، شیوه‌های کنشگری را دگرگون کرده است. سازمان‌یابی برای این نسل لزوماً به معنای عضویت در یک حزب یا سندیکا نیست؛ حلقه‌های غیررسمی، شبکه‌های مجازی، جمع‌های هنری و فرهنگی، و حتی فضاهای عمومی مانند کافه‌ها به میدان‌های کنش بدل شده‌اند. به همین دلیل، برخی تحلیلگران تأکید می‌کنند که جامعه‌ی مدنی ایران را دیگر نمی‌توان صرفاً در قالب تشکل‌های رسمی فهمید؛ بخش مهمی از آن در زیر پوست جامعه و در قالب فرهنگ موازی شکل گرفته است.

با این حال، این بازتعریف کنشگری با دوگانه‌ای همراه است. از یک سو، امکان بسیج سریع، گسترش افقی و عبور از کنترل‌های کلاسیک را فراهم کرده است. از سوی دیگر، شکنندگی را افزایش داده است. نبود رهبری تثبیت‌شده، فقدان انتقال پایدار تجربه میان نسل‌ها، و سرکوب مستمر، مانع از آن شده که انرژی نسل جدید به ساختارهای پایدار و سراسری تبدیل شود. برخی از کنشگران به این نکته اشاره می‌کنند که حکومت به‌خوبی از «لیدرشیپ» می‌ترسد و با بازداشت، مهاجرت اجباری و فشار قضایی، از شکل‌گیری رهبری پایدار جلوگیری می‌کند؛ امری که بر انتقال تجربه میان نسل‌ها نیز اثر منفی گذاشته است.

در عین حال، خوش‌بینی محتاطانه‌ای نیز در میان برخی کنشگران دیده می‌شود. آنان معتقدند که نسل‌های جدید به‌شدت عصیانگرند و در برابر هر شکل از اقتدار (در مدرسه، خانواده، نهاد مذهبی یا دولت) مقاومت می‌کنند. این مقاومت را نه صرفاً تخریبی، بلکه بخشی از فرآیند گذار فرهنگی می‌دانند؛ فرآیندی که به تدریج حاکمیت را ناچار به عقب‌نشینی‌های اجتماعی کرده است. حتی اگر این عقب‌نشینی‌ها رسمی و قانونی نشده باشند، در سطح زندگی روزمره تثبیت شده‌اند.

در مجموع، آنچه از این روایت‌ها برمی‌آید، تصویری پیچیده است: نسل زد در ایران هم عامل گسست است و هم عامل نوزایی. از یک سو، شکاف نسلی عمیق، فقدان گفت‌وگوی بین‌نسلی و زمان‌حال‌گرایی، جامعه‌ی مدنی را با چالش سازمان‌یابی پایدار مواجه کرده است. از سوی دیگر، همین نسل با بازتعریف بدن، سبک زندگی، شبکه‌های ارتباطی و شیوه‌های حضور در عرصه عمومی، مرزهای کنش مدنی را گسترش داده و فرهنگ موازی‌ای ساخته که توانسته هنجارهای اجتماعی را تغییر دهد. جامعه‌ی مدنی ایران در این خوانش، بیش از هر زمان دیگری وابسته به فهم این نسل و یادگیری شیوه‌های تازه‌ی تعامل با آن است؛ نسلی که نه در چارچوب‌های کلاسیک می‌گنجد و نه به‌آسانی به ساختارهای پیشین بازمی‌گردد.

وقتی تصویر جهانی را کنار روایت‌ها از ایران می‌گذاریم، شباهت‌ها روشن‌اند، اما تفاوت‌ها تعیین‌کننده‌اند. در مصاحبه‌ها، نسل زد در ایران صریحاً «حاصل تربیت دیجیتال و دنیای آزاد» توصیف می‌شود؛ نسلی که به سبب دسترسی بیشتر به فضای آنلاین، «به‌روز» است و با جهان ارتباط دارد، و در جنبش «زن، زندگی، آزادی» حضور پررنگ داشته (تا حد زندان و کشته‌شدن) و «صدای این جنبش را بلند کرده» است. هم‌زمان شکاف میان این نسل و کنشگران قدیمی‌تر، به تفاوت در زبان و زمان‌مندی ربط داده می‌شود: کنشگران قدیمی‌تر بیشتر به گذشته ارجاع می‌دهند و نسل جدید کمتر با آن ریتم ارتباط می‌گیرد.

چالش‌ها و فرصت‌های «جامعه‌ی مدنی دیجیتال»

در وضعیت امروز، دیگر نمی‌توان از جامعه‌ی مدنی سخن گفت و بعد دیجیتال آن را نادیده گرفت. در ادبیات بین‌المللی، «جامعه‌ی مدنی دیجیتال» معمولاً به دو معنای نزدیک به هم به کار می‌رود:

نخست، جامعه‌ی مدنی‌ای که در فضای دیجیتال عمل می‌کند، یعنی رسانه‌ها، انجمن‌ها، شبکه‌های داوطلبانه، کنشگران و گروه‌های اجتماعی که از ابزارهای دیجیتال برای سازمان‌دهی، روایت‌سازی، بسیج، مستندسازی و ارائه‌ی خدمات استفاده می‌کنند.

دوم، بخشی از جامعه‌ی مدنی که موضوع فعالیتش خود حکمرانی دیجیتال است؛ یعنی حقوق دیجیتال، حفاظت از داده‌ها، آزادی بیان در پلتفرم‌ها، شفافیت الگوریتمی، و نظارت بر دولت‌ها و شرکت‌های فناوری.

از منظر نهادهای حقوق بشری نیز مسأله فقط «آنلاین بودن» نیست؛ فناوری‌های دیجیتال خود میدان عمومی را دگرگون کرده‌اند و همان جایی را تغییر داده‌اند که مردم در آن اطلاع می‌گیرند، بحث می‌کنند، شبکه می‌سازند و بسیج می‌شوند. در همین راستا، پژوهش‌های بنت و سگربرگ درباره‌ی «منطق کنش پیوندی» و نیز تحلیل‌های کاستلز درباره‌ی «جنبش‌های شبکه‌ای» نشان می‌دهند که فضای دیجیتال فقط کانال انتقال پیام نیست، بلکه بخشی از سازوکار سازمان‌دهی است. یونسکو نیز در راهنماهای حکمرانی پلتفرم‌های دیجیتال بر نقش چنددلی نفعی و جایگاه جامعه‌ی مدنی در پیوند دادن آزادی بیان و دسترسی به اطلاعات با استانداردهای حقوق بشری تأکید می‌کند. شورای حقوق بشر سازمان ملل هم از ضرورت حفظ محیطی امن و توانمندساز برای جامعه‌ی مدنی «آنلاین و آفلاین» سخن گفته است؛ یعنی از نظر حقوقی، فضای مدنی امروز بدون بُعد دیجیتال قابل تصور نیست.

برای ایران، این بحث اهمیتی دوچندان دارد. در شرایطی که بسیاری از نهادهای مستقل با محدودیت حقوقی، فشار امنیتی و فرسایش مادی روبه‌رو بوده‌اند، فضای دیجیتال به یکی از اصلی‌ترین مجراهای بقا و بازتولید جامعه‌ی مدنی بدل شده است. شبکه‌های اجتماعی، پیام‌رسان‌ها و رسانه‌های آنلاین در سال‌های اخیر هم برای مستندسازی خشونت، هم برای پیوند زدن داخل و خارج کشور، هم برای اطلاع‌رسانی سریع، و هم برای شکل‌گیری شبکه‌های سبک، غیررسمی و افقی اهمیت یافته‌اند.

بدین ترتیب، جامعه‌ی مدنی دیجیتال برای ایران هم‌زمان یک فرصت است و یک میدان پرخطر: هم می‌تواند بخشی از انسداد سیاسی را دور بزند، و هم می‌تواند موضوع سرکوب، نظارت، فیلترینگ، عملیات روانی و تحریف واقعیت قرار گیرد. این دوگانگی، به‌ویژه از جنبش زن، زندگی، آزادی به این سو، و سپس در اعتراضات دی ۱۴۰۴، جنگ دوازده‌روزه ۲۰۲۵ و جنگ جاری پس از فوریه ۲۰۲۶، با شدتی کم‌سابقه آشکار شده است.

فرصت‌ها:

چرا جامعه‌ی مدنی دیجیتال در ایران اهمیت حیاتی یافته است

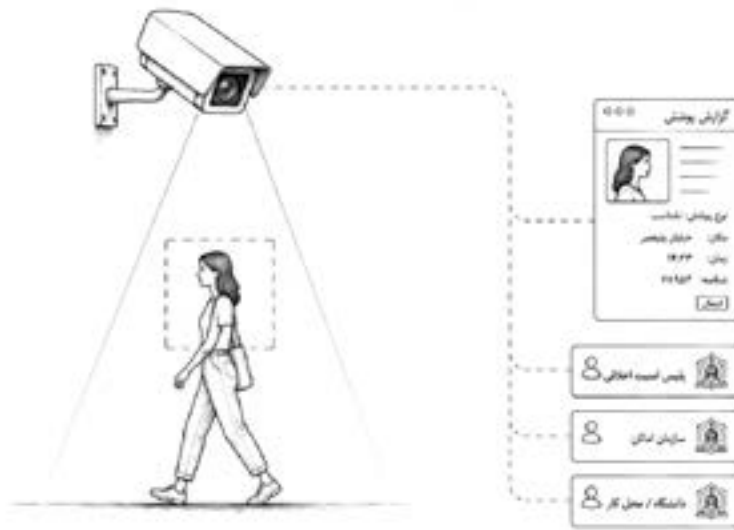
فضای دیجیتال برای جامعه‌ی مدنی ایران پیش از هر چیز یک امکان ارتباطی و سازمانی است. در کشوری که فعالیت علنی بسیاری از نهادهای مستقل پرهزینه یا ناممکن شده، شبکه‌های دیجیتال امکان شکل‌گیری پیوندهای سریع، افقی و کم‌هزینه را فراهم می‌کنند. این فضا به فعالان اجازه می‌دهد روایت‌های خود را تولید و منتشر کنند، خشونت دولتی یا پیامدهای جنگ را مستند کنند، برای زندانیان و خانواده‌ها حمایت جمعی جلب کنند، یا در زمان بحران به انتشار اطلاعات حیاتی، هشدارها و منابع آموزشی بپردازند. تجربه‌ی جهانی جنبش‌های شبکه‌ای نیز نشان می‌دهد که پلتفرم‌ها می‌توانند امکان تکثیر سریع کنش، عبور از انحصار رسانه‌ای، و ایجاد بسیج‌های سبک اما گسترده را فراهم کنند؛ چیزی که در ایران نیز به‌ویژه در دوره‌های بحران اهمیت یافته است. همین منطبق است که باعث شده جامعه‌ی مدنی ایران، به‌رغم فرسایش سازمانی، در سال‌های اخیر از طریق فضاهای دیجیتال همچنان بتواند بخشی از ظرفیت خود را حفظ کند.

اهمیت این فرصت در ایران فقط سیاسی نیست. برای بسیاری از شبکه‌های مدنی، فضای دیجیتال به ابزار خدمات‌رسانی، آموزش، کمک‌رسانی و حمایت روانی نیز بدل شده است. در شرایطی که اعتراض، جنگ یا قطع اینترنت زندگی روزمره را مختل می‌کند، همین فضا می‌تواند محل انتقال اطلاعات درمانی، حقوقی و امنیتی، یا سازمان‌دهی کمک‌های پراکنده و غیررسمی باشد. به همین دلیل، محدودسازی دیجیتال در ایران در کنار محدودسازی «آزادی بیان»، به محدودکردن بخشی از زیرساخت اجتماعی بقا و همبستگی دست می‌زند. نهادهای حقوق بشری نیز بر همین پیوند تأکید می‌کنند: ابزارهای دیجیتال برای مدافعان حقوق بشر فقط وسیله‌ی ارتباط نیستند، بلکه ابزار پایش، مستندسازی، دادخواهی و پیوند با افکار عمومی‌اند؛ و هرچه این ابزارها محدودتر شوند، ظرفیت جامعه‌ی مدنی برای عمل نیز محدودتر می‌شود.

در ایران خود ساختار دسترسی یک معضل است. گزارش آزادی روی نت ۲۰۲۵ کشور همچنان به شدت محدود است و حکومت در پی دشوارتر کردن و گران تر کردن دسترسی به اینترنت جهانی است تا در عوض، کاربران را به سمت نسخه‌های داخلی‌تر از اینترنت سوق دهد؛ به فضایی که در آن کنترل محتوا و نظارت بر رفتار کاربران برای دولت آسان‌تر است. در این گزارش همچنین آمده است که مقام‌ها دست کم تا پایان مه ۲۰۲۵ همچنان از انواع محدودیت‌ها، سانسور محتوا و فشار برای استفاده از خدمات داخلی بهره می‌گرفتند، و اندکی پس از پایان دوره‌ی پوشش گزارش نیز یک قطع اینترنت بزرگ در ژوئن ۲۰۲۵ همزمان با جنگ ۱۲ روزه رخ داد.

در ایران سال‌های اخیر، ابزار اصلی تضعیف جامعه‌ی مدنی دیجیتال ترکیبی از روش‌ها بوده است: فیلترینگ سراسری، کاهش عمدی سرعت، مسدودسازی ابزارهای دور زدن فیلترینگ، قطع نزدیک به کامل ارتباطات در زمان اعتراض یا جنگ، و در برخی دوره‌ها دسترسی گزینشی برای گروه‌های خاص. در آخرین مورد، از ۸ ژانویه ۲۰۲۶، در میانه‌ی اعتراضات سراسری، ایران وارد یک خاموشی تقریباً کامل اینترنت شد و بازگشت ارتباطات نیز تا اواخر ژانویه فقط به صورت تکه‌تکه و به شدت فیلترشده انجام گرفت. این خاموشی «یکی از گسترده‌ترین قطع‌های ثبت شده» توصیف شده است که با آن حدود ۹۲ میلیون تن از دسترسی عادی به اینترنت محروم شدند. این تجربه در جنگ جاری پس از فوریه ۲۰۲۶ نیز با شدت بیشتری تکرار شده است و هنوز دسترسی به اینترنت بین‌المللی در ایران میسر نیست.

این وضعیت چند پیامد مستقیم برای جامعه‌ی مدنی دیجیتال در ایران دارد. نخست آن که کنشگری دیجیتال در ایران ناچار می‌شود خود مسأله‌ی «بقا» را به بخشی از فعالیتش تبدیل کند. کنشگر فقط محتوا تولید نمی‌کند یا خبررسانی نمی‌کند؛ باید مدام زیرساخت جایگزین پیدا کند، درباره‌ی امنیت ابزارها تصمیم بگیرد، هزینه‌های استفاده از VPN و فیلترشکن را بسنجد، و برای لحظه‌ی قطع یا اختلال آماده باشد. هم‌اکنون قیمت وی‌پی‌ان با بروز جنگ به شدت افزایش یافته و بسیاری توان مالی اتصال به اینترنت را به کل از دست داده‌اند. دوم آن که نابرابری در دسترسی، خود به یک مسأله‌ی سیاسی بدل می‌شود. گزارش‌های متعدد در سال‌های ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶ از بحث «اینترنت دولایه»، «سیم‌کارت‌های سفید» و دسترسی‌های گزینشی برای گروه‌های خاص حکایت کرده‌اند؛ وضعیتی که در آن بخشی از ساختار رسمی یا افراد دارای مجوز، دسترسی بهتری به اینترنت جهانی دارند، در حالی که اکثریت مردم به اینترنت ملی، کند، فیلترشده یا محدود رانده می‌شوند. این نابرابری ارتباطی، خود شکلی از مهندسی فضای عمومی است: دولت و نهادهای نزدیک به آن امکان هماهنگی، روایت‌سازی و ارتباط امن‌تر دارند، اما جامعه‌ی مدنی و شهروندان مستقل از همان امکانات محروم می‌شوند.



نظارت دیجیتال:

از کنترل ارتباطات تا مهندسی رفتار اجتماعی

برای جامعه‌ی مدنی ایران، نظارت دیجیتال نیز معضل بزرگی آفریده است. نهادهای بین‌المللی حقوق بشری بارها هشدار داده‌اند که در عصر دیجیتال، تهدید علیه مدافعان حقوق بشر فقط آنلاین یا فقط آفلاین نیست، بلکه این دو سطح درهم‌تنیده‌اند. در مورد ایران، این درهم‌تنیدگی بسیار عینی است. گزارش‌های منتشرشده در سال ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶ نشان می‌دهند که نهادهای ایرانی از ابزارهای گوناگون نظارت دیجیتال برای کنترل مخالفان، زنان، معترضان و حتی فعالان خارج از کشور استفاده می‌کنند. هیئت حقیقت‌یاب سازمان ملل و گزارش‌های خبری معتبر در ۲۰۲۵ شرح داده‌اند که در اجرای سیاست‌های حجاب اجباری، از ترکیبی از دوربین‌های جاده‌ای، داده‌های ثبتي، اپلیکیشن‌های گزارش‌دهی، و انواع پایگاه‌های داده برای شناسایی و تنبیه زنان استفاده شده است. آسوشیتدپرس نیز به نقل از گزارش سازمان ملل نوشت که مقام‌های ایرانی از ابزارهایی چون نظارت الکترونیکی، دوربین‌ها و برنامه‌ی «ناظر» برای گزارش‌دهی و پیگیری زنان استفاده کرده‌اند. گزارش‌های دیگر نیز به سیستم‌هایی مانند «شاهکار» و «همتا» اشاره کرده‌اند که پیوند میان سیم‌کارت، شناسه‌ی ملی و دستگاه تلفن همراه را ممکن می‌کنند و در نتیجه، رصد دیجیتال را آسان‌تر می‌سازند.

برای جامعه‌ی مدنی، این نوع نظارت فقط به معنای خطر افشای هویت نیست. نظارت دیجیتال می‌تواند اثر بازدارنده ایجاد کند، اعتماد شبکه‌های مدنی را فرسوده کند، و سازمان‌دهی را پرهزینه‌تر کند. در وضعیتی که هر پیام، تماس، حضور آنلاین یا حتی داده‌ی مکانی می‌تواند موضوع رصد باشد، جامعه‌ی مدنی دیجیتال ناچار است هم‌زمان با کنشگری، به امنیت عملیاتی نیز بیندیشد. در ایران، این مسأله به‌ویژه پس از جنبش زن، زندگی، آزادی برجسته‌تر شد، زیرا بخش مهمی از کنشگری و مستندسازی در بستر شبکه‌های اجتماعی و پلتفرم‌های آنلاین جریان داشت و همان‌جا نیز موضوع شناسایی، تعقیب و پرونده‌سازی قرار گرفت. به‌همین دلیل، جامعه‌ی مدنی دیجیتال در ایران فقط «فرصت سازمان‌دهی» نیست؛ هم‌زمان میدان دائمی ریسک، رصد و فرسایش نیز هست.



اطلاعات کذب، خبر جعلی و هوش مصنوعی:

آلودگی میدان عمومی دیجیتال

در کنار فیلترینگ و نظارت، جامعه‌ی مدنی دیجیتال در ایران با چالشی روبه‌گسترش روبه‌روست: آلودگی شدید فضای اطلاعاتی به خبر کذب، تصویرهای جعلی، ویدئوهای ساختگی و محتوای تولیدشده با هوش مصنوعی. این مسأله در سه مقطع به‌ویژه برجسته شد: اعتراضات دی ۱۴۰۴، جنگ دوازده‌روزه‌ی ۲۰۲۵، و جنگ جاری ایالات متحده و اسرائیل علیه ایران پس از فوریه ۲۰۲۶

در اعتراضات دی ۱۴۰۴، خلأ اطلاعاتی ناشی از قطع اینترنت و محدودیت شدید رسانه‌ای، زمینه‌ای مساعد برای گسترش محتوای جعلی فراهم کرد. [المانیتور](#) در ژانویه ۲۰۲۶ به نقل از نیوزگارد گزارش داد که دست‌کم هفت ویدئوی تولیدشده با هوش مصنوعی درباره‌ی اعتراضات ایران از سوی بازیگران موافق و مخالف حکومت در پلتفرم‌های مختلف دست‌به‌دست شده و مجموعاً میلیون‌ها بار دیده شده‌اند. [فوربس](#) نیز همان زمان یکی از نمونه‌های مشهور را بررسی کرد: ویدئویی که ظاهراً نشان می‌داد معترضان در ایران نام خیابانی را به «ترامپ استریت» تغییر داده‌اند، اما بررسی‌ها نشان داد که ویدئو کاملاً ساختگی و تولیدشده با هوش مصنوعی بوده است. در همین بستر، [آتلانتیک](#) هشدار داد که در ایران ژانویه ۲۰۲۶، «شک به واقعی بودن هر سند» نیز به سلاحی برای سرکوب بدل شده است؛ یعنی همان چیزی که در ادبیات جدید از آن با عنوان «سودِ دروغ‌گویی» یاد می‌شود: وضعیتی که در آن حاکمیت یا بازیگران قدرتمند می‌توانند حتی تصاویر و اسناد واقعی را نیز به راحتی جعلی بنامند و اعتبارشان را مخدوش کنند.

در جنگ دوازده‌روزه‌ی ۲۰۲۵ نیز همین مشکل در مقیاسی منطقه‌ای و حتی جهانی ظاهر شد. در این جنگ، گزارش‌های گوناگون از تصاویر و ویدئوهای جعلی حملات موشکی، هواپیماهای ساقط‌شده، اسارت خلبانان، یا انفجارهای عظیم منتشر شد. [المانیتور](#) نیز در ژوئن ۲۰۲۵ نوشت که دیپ‌فیک‌ها، ویدئوهای بازی‌های ویدئویی و پاسخ‌های نادرست چت‌بات‌ها، همگی در تحریف ادراک عمومی از جنگ نقش داشته‌اند. خبرگزاری [ای‌بی‌سی](#) نیز در ژوئن ۲۰۲۵ چند نمونه از این تحریف‌ها را بررسی کرد؛ از جمله ویدئویی که ادعا می‌شد حمله به دروازه‌ی زندان اوین را نشان می‌دهد.

در جنگ جاری پس از فوریه ۲۰۲۶، این روند به سطحی حتی شدیدتر رسید. یورونیوز، ای‌بی‌سی، [یوینتر](#) و رویترز در روزهای اخیر بارها درباره‌ی موج ویدئوها و تصویرهای جعلی هشدار داده‌اند: از ویدئوهای هوش مصنوعی که وانمود می‌کردند این یا آن شهر به‌ویژه در اسرائیل زیر حملات ویرانگر قرار گرفته‌اند، تا تصاویر کاملاً ساختگی از جسد علی خامنه‌ای زیر آوار، تا ویدئوهای قدیمی یا شبیه‌سازی‌شده که به‌عنوان صحنه‌های واقعی جنگ جاری بازنشر می‌شدند.

برای جامعه‌ی مدنی، مسأله فقط این نیست که چند تصویر یا ویدئوی جعلی پخش شود. خطر اصلی آن است که میدان عمومی چنان آلوده شود که تشخیص امر واقعی دشوار شود و اعتماد به مستندسازی مستقل از بین برود. در شرایطی که جامعه‌ی مدنی ایران در اعتراضات و جنگ‌ها به‌شدت به ویدئوهای شهروندی، شهادت‌های آنلاین و مستندسازی پراکنده تکیه دارد، گسترش محتوای جعلی می‌تواند چند آسیب هم‌زمان ایجاد کند:

نخست، وقت و انرژی شبکه‌های مدنی و رسانه‌های مستقل را صرف راستی‌آزمایی مداوم کند.

دوم، روایت‌های واقعی درباره‌ی سرکوب، تلفات یا ویرانی را در میان انبوهی از جعل و تحریف بی‌اعتبار سازد.

سوم، به دولت‌ها و دیگر بازیگران امکان دهد هر مدرک واقعی را هم به‌سادگی جعلی اعلام کنند.

و **چهارم**، بر هراس، خشم و آشفتگی روانی جامعه بیفزاید، زیرا در شرایط جنگی و اعتراضی، خبر جعلی نه‌تنها افکار عمومی را منحرف می‌کند، بلکه می‌تواند بر تصمیم‌های حیاتی مردم درباره‌ی امنیت، فرار، پناه‌گیری و اعتماد به منابع خبر اثر بگذارد.

در نتیجه، جامعه‌ی مدنی دیجیتال ایران باید هم‌زمان با سه نبرد روبه‌رو شود: نبرد برای دسترسی، نبرد برای امنیت، و نبرد برای حقیقت. این سه نبرد از هم جدا نیستند.



نگاه کنش‌گران ایرانی

به جامعه‌ی مدنی دیجیتال در ایران

در گفت‌وگوهای تازنمای داوطلب با کنش‌گران و تحلیل‌گران ایران، دیجیتالی‌زده شدن یکی از عناصر تعیین‌کننده در بازتعریف جامعه‌ی مدنی ایران معرفی می‌شود. تحلیل‌گران و کنش‌گران بر این نکته تأکید دارند که در شرایطی که فضای رسمی و نهادی به شدت محدود و امنیتی شده است، بخش مهمی از حیات مدنی به بسترهای دیجیتال منتقل شده و همین انتقال، هم امکان‌های تازه‌ای خلق کرده و هم شکنندگی‌های جدیدی پدید آورده است.

در یکی از تحلیل‌ها، میان دو دوره تاریخی تمایز گذاشته می‌شود: دوره پیش از گسترش شبکه‌های اجتماعی و دوره پس از آن. در دوره جدید، ارتباط، سازمان‌دهی و انتشار اطلاعات دیگر وابسته به ساختارهای رسمی مانند احزاب، روزنامه‌ها یا تشکل‌های ثبت‌شده نیست. شبکه‌های مجازی امکان داده‌اند که حتی در شرایط سرکوب فیزیکی، بستن دفاتر و محدود کردن تجمعات، فکر کردن، گفت‌وگو و شکل‌گیری افکار انتقادی متوقف نشود. از این منظر، فضای دیجیتال به نوعی «دور زدن سرکوب» تعبیر می‌شود؛ ابزاری برای حفظ پیوندهای اجتماعی و تولید گفتار، حتی در غیاب امکان‌های رسمی.

در عین حال، بر شکنندگی این شکل از کنشگری نیز تأکید می‌شود. همان شبکه‌هایی که امکان بسیج سریع و گسترده را فراهم می‌کنند، سازمان‌دهی پایدار و رهبری تثبیت‌شده را دشوار می‌سازند. جنبش‌هایی که در بستر دیجیتال شکل می‌گیرند می‌توانند به سرعت گسترش یابند، اما به همان سرعت نیز پراکنده شوند. نبود ساختارهای نهادی مستحکم، فقدان انتقال منظم تجربه و آسیب‌پذیری در برابر نفوذ، تخریب یا جنگ روانی، از جمله محدودیت‌هایی است که در این روایت‌ها برجسته می‌شود.



در روایت‌های میدانی‌تر نیز بر این نکته تأکید می‌شود که جامعه‌ی مدنی امروز ایران دیگر محدود به تشکلهای رسمی یا علنی نیست. حلقه‌های مطالعاتی، جمع‌های فرهنگی، شبکه‌های آموزشی موازی و حتی فضاهای عمومی مانند کافه‌ها، اغلب با اتکا به شبکه‌های اجتماعی شکل می‌گیرند و استمرار می‌یابند. این شبکه‌ها بستر ارتباط‌گیری و هماهنگی را فراهم می‌کنند، بدون آن‌که الزاماً ساختار رسمی داشته باشند. به این معنا، جامعه‌ی مدنی دیجیتال بخشی از همان «فرهنگ موازی» است که در برابر فرهنگ رسمی شکل گرفته است.

یک نکته مهم در این تحلیل‌ها، جایگاه خاص ایران در نسبت با فضای مجازی است. به دلیل سرکوب، سانسور و محدودیت رسانه‌های رسمی، شبکه‌های اجتماعی در ایران کارکردی فراتر از یک ابزار ساده ارتباطی یافته‌اند. آن‌ها نه تنها وسیله ارتباط فردی، بلکه کانال اصلی دسترسی به اخبار، شکل‌دهی به افکار عمومی و سازمان‌دهی اعتراض‌ها شده‌اند. این بار اضافی که بر دوش فضای دیجیتال قرار گرفته، آن را به یکی از ستون‌های جامعه‌ی مدنی بدل کرده است.

در عین حال، این فضا خنثی و بی‌خطر تلقی نمی‌شود. نفوذ نیروهای امنیتی، تلاش برای ایجاد اختلاف، تخریب اعتبار کنشگران و پخش اطلاعات نادرست، از جمله شیوه‌های سرکوب نرم معرفی می‌شود که دقیقاً در بستر دیجیتال اعمال می‌شود. بنابراین جامعه‌ی مدنی دیجیتال هم عرصه مقاومت است و هم میدان نبردی پیچیده. در شرایطی که فضای فیزیکی سازمان‌یابی محدود شده، جامعه‌ی مدنی ایران تا حد زیادی به این بستر دیجیتال وابسته شده است؛ بستری که هم افق‌های تازه می‌گشاید و هم ضرورت بازاندیشی در شیوه‌های سازمان‌دهی و اعتمادسازی را پیش می‌کشد.



قدرت گرفتن گفتار ضددموکراتیک و قطبی شدن فضای عمومی

یکی از چالش‌های مهم و کمتر بررسی‌شده‌ی جامعه‌ی مدنی ایران در سال‌های اخیر، گسترش گفتارهای قطبی‌کننده و تقویت گرایش‌های ضددموکراتیک به‌ویژه راست افراطی در بخشی از فضای سیاسی و رسانه‌ای است؛ روندی که هم‌زمان با سیاسی‌تر شدن فعالیت‌های مدنی و رادیکال‌تر شدن مطالبات در دوره‌ی پس از قیام «زن، زندگی، آزادی» شدت گرفته است. در چنین فضایی، مرز میان کنش مدنی، فعالیت صنفی یا حقوق بشری با رقابت‌های شدید سیاسی و پروژه‌های قدرت جابه‌جا شده و بسیاری از فعالیت‌های مدنی مستقل در معرض بدفهمی یا بی‌اعتبارسازی قرار گرفته‌اند.

در ایران سال‌های اخیر، این روند به شکل خاصی خود را نشان داده است. در بخش‌هایی از فضای رسانه‌ای و شبکه‌های اجتماعی، نوعی دوگانه‌ی ساده‌ساز شکل گرفته است: یا باید به‌طور کامل در چارچوب پروژه‌ی «براندازی» تعریف شد، یا هر نوع فعالیت مدنی، صنفی یا حقوق بشری به‌عنوان سازش‌کاری با حکومت تلقی می‌شود. در این چارچوب، فعالیت‌هایی که هدف آن‌ها بهبود شرایط زندگی گروه‌های مشخصی از مردم است مانند دفاع از حقوق کارگران، کودکان کار، زنان، زندانیان، یا محیط زیست گاه به‌عنوان «انحراف از هدف اصلی» یا حتی «خدمت به حکومت» معرفی می‌شوند.

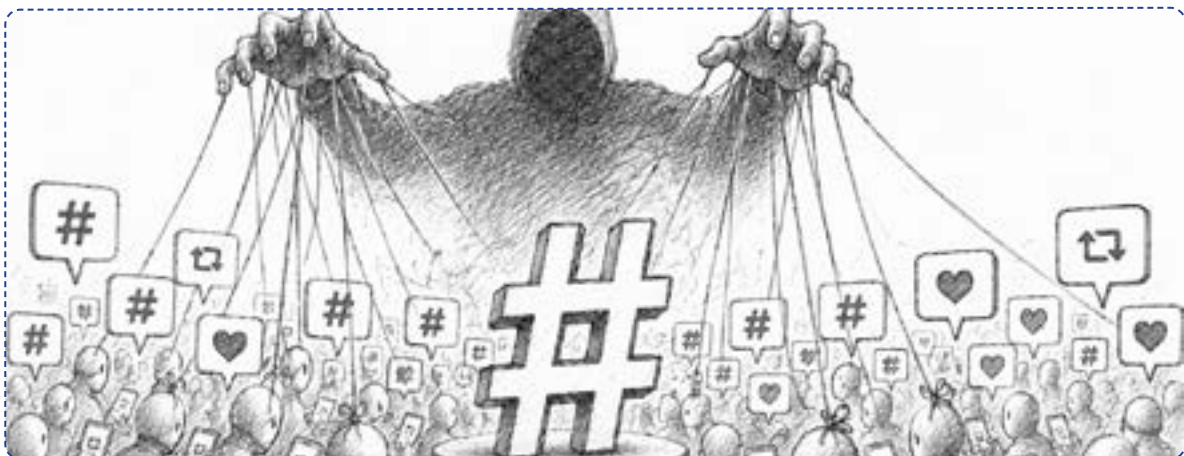
این نوع قطبی‌سازی چند پیامد مهم برای جامعه‌ی مدنی دارد. نخست آن‌که مرز میان فعالیت مدنی و رقابت‌های قدرت سیاسی از بین می‌رود. در بسیاری از جوامع، جامعه‌ی مدنی به‌عنوان حوزه‌ای تعریف می‌شود که می‌تواند مستقل از رقابت‌های مستقیم قدرت عمل کند و به مسائل اجتماعی، حقوقی و انسانی بپردازد. اما در شرایط قطبی‌شده، این استقلال زیر سؤال می‌رود. هر اقدام مدنی ناچار است در نسبت با پروژه‌های کلان سیاسی تعریف شود و همین امر فضای عمل مستقل را محدود می‌کند.



پیامد دوم، تخریب سرمایه‌ی اجتماعی فعالان مدنی است. در سال‌های اخیر، بسیاری از فعالان با سابقه‌ی کارگری، حقوق بشری، زنان یا محیط زیست در فضای شبکه‌های اجتماعی هدف حمله‌های سازمان‌یافته قرار گرفته‌اند. در این حمله‌ها، فعالیت‌هایی که سال‌ها به‌عنوان نمونه‌های معتبر کنش مدنی شناخته می‌شدند، ناگهان به «همکاری با حکومت»، «انحراف از مبارزه» یا «تلاش برای حفظ وضع موجود» تعبیر شده‌اند. چنین برچسب‌زنی‌هایی می‌تواند به بی‌اعتبار شدن چهره‌های شناخته‌شده‌ی مدنی، کاهش اعتماد عمومی به نهادهای مدنی و فرسایش سرمایه‌ی اجتماعی جامعه‌ی مدنی منجر شود.

پیامد سوم، تضعیف نهادهای مدنی با سابقه است. در شرایطی که فضای سیاسی به شدت قطبی می‌شود، فعالیت‌های تدریجی و اصلاحی مانند آموزش حقوقی، حمایت اجتماعی، مستندسازی نقض حقوق یا تلاش برای تغییر سیاست‌های عمومی به راحتی بی‌اهمیت جلوه داده می‌شوند. در نتیجه، برخی از انجمن‌ها و شبکه‌های مدنی که سال‌ها در حوزه‌هایی مانند حقوق کارگران، حقوق کودکان، آموزش یا حمایت اجتماعی فعالیت کرده‌اند، با این خطر روبه‌رو می‌شوند که فعالیتشان دیگر به‌عنوان «کار سیاسی معتبر» شناخته نشود. این وضعیت می‌تواند به کاهش مشارکت داوطلبانه، فرسایش منابع انسانی و تضعیف ظرفیت‌های عملی جامعه‌ی مدنی منجر شود.

در تجربه‌ی سال‌های اخیر ایران، این روند به‌ویژه پس از قیام «زن، زندگی، آزادی» و در ادامه‌ی آن در اعتراضات و بحران‌های سیاسی بعدی شدت گرفته است. در این دوره، بخشی از فضای عمومی به‌ویژه در شبکه‌های اجتماعی به میدان رقابت شدید برای تعیین «جهت نهایی مبارزه» تبدیل شده است. در چنین فضایی، برخی روایت‌ها تلاش می‌کنند هر نوع کنش اجتماعی را فقط در چارچوب یک هدف سیاسی کلان یعنی تغییر رژیم تعریف کنند. در نتیجه، فعالیت‌های مدنی که بر بهبود فوری شرایط زندگی مردم تمرکز دارند، گاه به‌عنوان انحراف از «هدف اصلی» تلقی می‌شوند. در حالی که در سنت نظری جامعه‌ی مدنی، این نوع فعالیت‌ها از دفاع از حقوق کارگران و کودکان گرفته تا حمایت از قربانیان خشونت یا مستندسازی نقض حقوق بشر بخش اصلی کار جامعه‌ی مدنی محسوب می‌شوند.



عامل مهم دیگری که این روند را تشدید می‌کند، نقش فضای دیجیتال و شبکه‌های اجتماعی است. پژوهش‌های مربوط به فضای مجازی فارسی نشان داده‌اند که شبکه‌های اجتماعی می‌توانند به میدان رقابت شدید گفتاری و حتی دستکاری افکار عمومی تبدیل شوند. مطالعات درباره‌ی توییتر فارسی نشان می‌دهد که در بحث‌های سیاسی قطبی، استفاده از حساب‌های جعلی و شبکه‌های هماهنگ برای شکل‌دهی به روایت‌ها و حمله به مخالفان رایج است و همین امر می‌تواند به تشدید قطبی‌سازی در بحث‌های عمومی منجر شود.

در چنین شرایطی، فعالان مدنی با نوعی فشار دوگانه روبه‌رو می‌شوند. از یک سو، فشارهای سیاسی و حقوقی از سوی دولت می‌تواند فضای فعالیت را محدود کند. از سوی دیگر، در فضای عمومی قطبی‌شده، همان فعالان ممکن است از سوی بخشی از اپوزیسیون نیز به سازش‌کاری یا همکاری با حکومت متهم شوند. این فشار دوگانه می‌تواند به فرسایش روحی و حرفه‌ای فعالان، کاهش انگیزه‌ی مشارکت و در نهایت تضعیف شبکه‌های مدنی بینجامد.

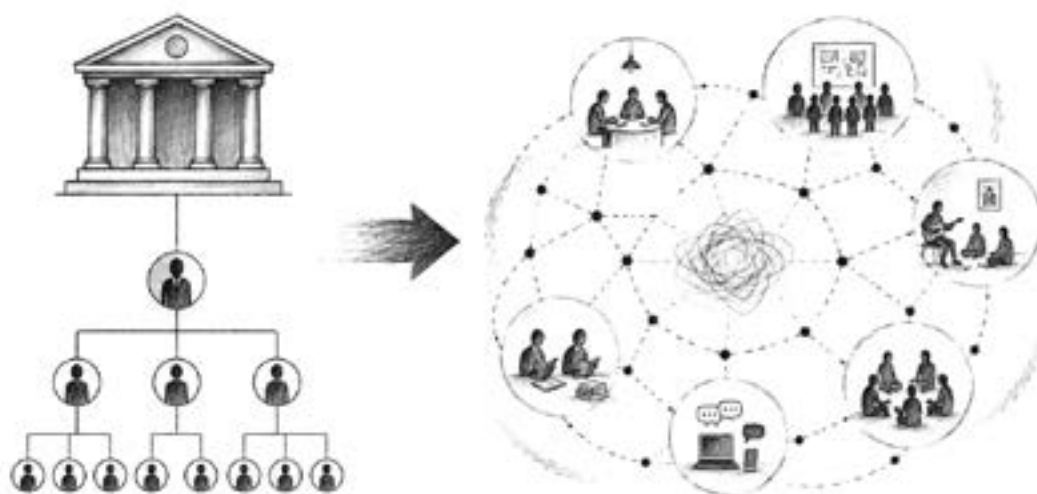
جامعه‌ی مدنی در بسیاری از کشورها از طیف گسترده‌ای از فعالیت‌ها تشکیل می‌شود: از انجمن‌های محلی و خیریه‌ها گرفته تا اتحادیه‌های صنفی، سازمان‌های حقوق بشری و جنبش‌های سیاسی. اگر تنها یک شکل از کنش مثلاً کنش مستقیم برای تغییر رژیم به‌عنوان «کنش معتبر» تعریف شود، بسیاری از اشکال دیگر فعالیت مدنی بی‌اعتبار یا بی‌معنا جلوه داده می‌شوند. این امر در عمل می‌تواند بخش بزرگی از ظرفیت‌های اجتماعی برای بهبود شرایط زندگی مردم را از بین ببرد.

روندهای مسلط کنش‌گری مدنی در ایران

با در نظر گرفتن ساختار جامعه‌ی مدنی ایران، تجربه‌ی سرکوب ساختاری، تحولات نسلی و نیز تأثیر رویدادهای بزرگ سال‌های اخیر از جمله قیام زینا، جنگ ۱۲ روزه و سپس اعتراض‌های دی ۱۴۰۴ و جنگ جاری می‌توان چند روند اصلی را در الگوهای کنش‌گری مدنی در ایران شناسایی کرد. این روندها به معنای ظهور شکل‌هایی کاملاً تازه از کنشگری نیستند، بلکه بیشتر نشان‌دهنده‌ی بازآرایی و تغییر وزن نسبی شیوه‌های مختلف کنش جمعی در شرایطی هستند که فضای رسمی فعالیت مدنی به شدت محدود شده و هزینه‌ی سازمان‌یابی افزایش یافته است.

۱. گذار از تشکل محوری کلاسیک به شبکه‌های غیررسمی و پراکنده

در گذشته، بخش مهمی از کنشگری در قالب تشکل‌های رسمی‌تر، سندیکاها، انجمن‌ها و سازمان‌های علنی متمرکز بود، حتی اگر این تشکل‌ها با فشار و سرکوب مواجه می‌شدند. اکنون، به دلیل هزینه بالای فعالیت علنی، بخش مهمی از کنشگری به شبکه‌های غیررسمی، حلقه‌های مطالعاتی، جمع‌های فرهنگی، محافل هنری و ارتباطات دیجیتال منتقل شده است. این فضاها الزاماً ساختار حقوقی ندارند، اما کارکرد مدنی دارند و نوعی «فرهنگ موازی» را تولید می‌کنند.





۲. تقویت کنشگری روزمره و سبک زندگی محور

در حالی که در دوره‌های پیشین بخش مهمی از کنشگری مدنی در قالب تجمعات، بیانیه‌ها، کمپین‌های مشخص یا مطالبات صنفی و سیاسی سازمان می‌یافت، در سال‌های اخیر بخشی از کنشگری به حوزه‌ی زیست روزمره منتقل شده است. در شرایطی که هزینه‌ی فعالیت سازمان‌یافته افزایش یافته و بسیاری از فضاها رسمی محدود شده‌اند، کنش اجتماعی در اشکال پراکنده‌تر و کم‌هزینه‌تر در زندگی روزمره بروز پیدا کرده است. در این میان، موضوعاتی مانند پوشش، بدن، موسیقی، فضاها، جمع‌ها، شیوه‌ی حضور در فضای عمومی و سبک‌های زندگی به میدان‌هایی برای بیان نارضایتی و مقاومت اجتماعی تبدیل شده‌اند. تغییر در هنجارهای اجتماعی به‌ویژه پس از جنبش زن، زندگی، آزادی نشان می‌دهد که بخشی از کنش مدنی از سطح «اعتراض سازمان‌یافته» به سطح «زیست متفاوت» منتقل شده است. در این چارچوب، کنشگری لزوماً در قالب نهاد یا شکل رسمی ظاهر نمی‌شود، بلکه در رفتارهای روزمره، انتخاب‌های فرهنگی و شیوه‌های حضور در جامعه نیز نمود پیدا می‌کند. این نوع کنشگری به دلیل پراکندگی و فردی بودن، کمتر قابل مهار در قالب سازوکارهای کلاسیک سرکوب است. با این حال، همین ویژگی باعث می‌شود که سازماندهی و تبدیل آن به حرکت‌های جمعی پایدار نیز دشوارتر باشد. در نتیجه، کنشگری سبک زندگی محور را می‌توان یکی از ویژگی‌های مهم جامعه‌ی مدنی معاصر ایران دانست؛ شکلی از مقاومت اجتماعی که در سطح فرهنگ و زندگی روزمره جریان دارد و در بسیاری از موارد خارج از چارچوب‌های رسمی کنش سیاسی عمل می‌کند.



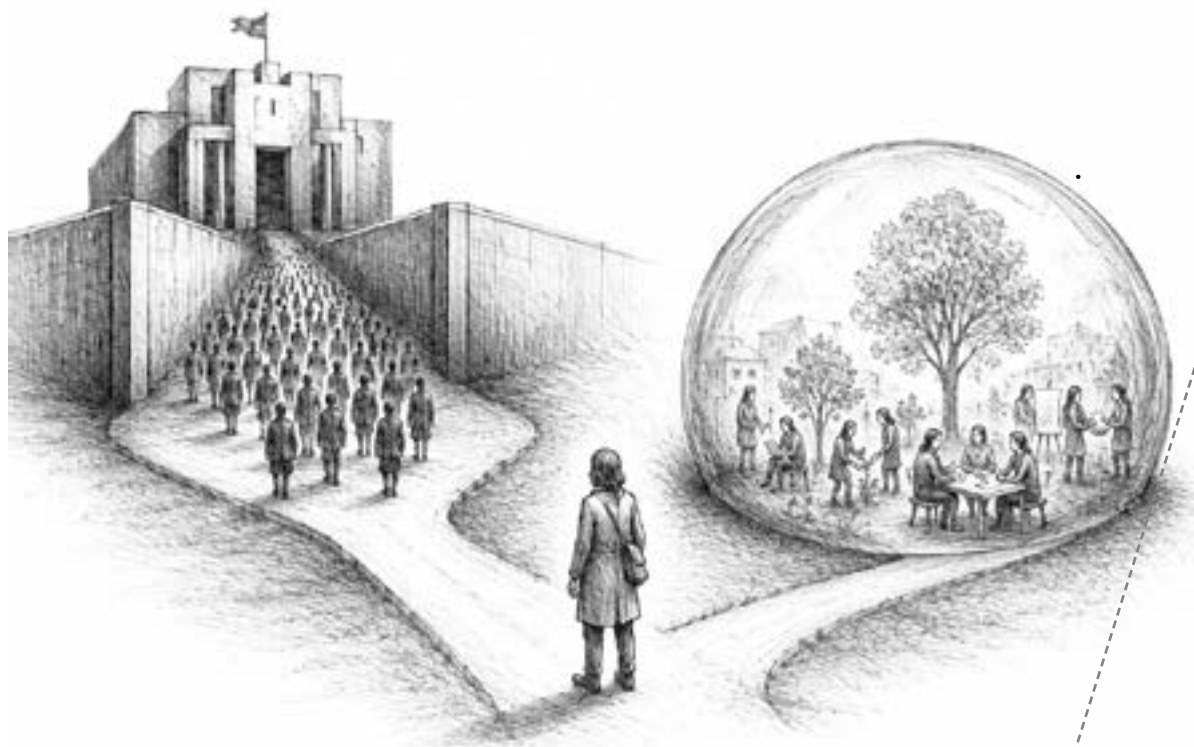
۳. دیجیتالیزه‌شدن گسترده و هم‌زمان شکننده‌شدن سازمان‌یابی

در سال‌های اخیر، به‌ویژه پس از محدود شدن امکان تجمع‌های حضوری و فعالیت‌های علنی، شبکه‌های اجتماعی و ابزارهای ارتباطی آنلاین به یکی از مهم‌ترین بسترهای سازمان‌دهی، اطلاع‌رسانی و همبستگی تبدیل شده‌اند. کنشگران مدنی، روزنامه‌نگاران، فعالان صنفی و گروه‌های اجتماعی مختلف از این فضا برای انتشار اطلاعات، هماهنگی فعالیت‌ها، مستندسازی نقض حقوق و جلب توجه افکار عمومی استفاده می‌کنند. با این حال، این وابستگی به فضای دیجیتال با محدودیت‌های جدی نیز همراه است؛ از جمله فیلترینگ گسترده، نظارت امنیتی و قطع دوره‌ای اینترنت. تجربه‌های اخیر (از جمله قطع سراسری اینترنت در جریان اعتراض‌های دی ۱۴۰۴ و در دوره‌های تنش نظامی) نشان داده است که این زیرساخت نیز به‌راحتی می‌تواند هدف کنترل یا اختلال قرار گیرد.



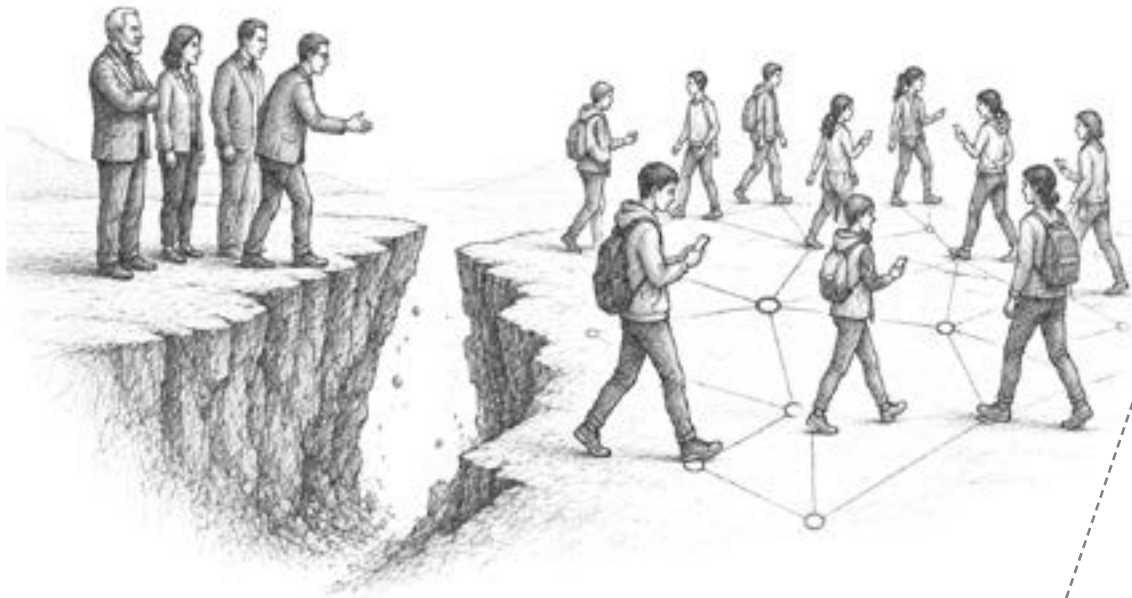
۴. افزایش سرکوب سخت و نرم و تطبیق کنشگران با آن

یکی از روندهای مهم در سال‌های اخیر، گسترش و پیچیده‌تر شدن شیوه‌های سرکوب جامعه‌ی مدنی است. اگر در گذشته سرکوب بیشتر در قالب بازداشت‌های علنی، پرونده‌های قضایی و احکام زندان دیده می‌شد، اکنون طیف گسترده‌تری از ابزارهای فشار به کار گرفته می‌شود. در کنار سرکوب سخت، اشکال مختلفی از سرکوب نرم نیز گسترش یافته‌اند که هدف آن‌ها فرسایش تدریجی ظرفیت کنشگری است. فشارهای اداری و شغلی مانند اخراج، بازنشستگی اجباری، تعلیق از کار یا محرومیت از فعالیت حرفه‌ای به‌ویژه علیه فعالان صنفی، معلمان، کارگران و روزنامه‌نگاران به ابزارهای رایج تبدیل شده‌اند. هم‌زمان، تخریب اعتبار فعالان، متهم کردن آن‌ها به ارتباط با قدرت‌های خارجی، ایجاد اختلاف در میان شبکه‌های مدنی و گاه ایجاد نهادهای موازی نیز برای تضعیف تشکلهای مستقل به کار گرفته می‌شود. در واکنش به این وضعیت، کنشگران مدنی نیز شیوه‌های فعالیت خود را تغییر داده‌اند. بسیاری از ابتکارهای مدنی امروز کمتر متکی به سازمان‌های رسمی یا چهره‌های شاخص‌اند و بیشتر در قالب شبکه‌های کوچک، غیرمتمرکز و گاه موقت شکل می‌گیرند. این ساختارها انعطاف‌پذیرترند، اما در عین حال نشان می‌دهند که کنشگری مدنی در ایران بیش از گذشته محتاطانه‌تر، پراکنده‌تر و کمتر متکی بر داشتن رهبری متمرکز شده است.



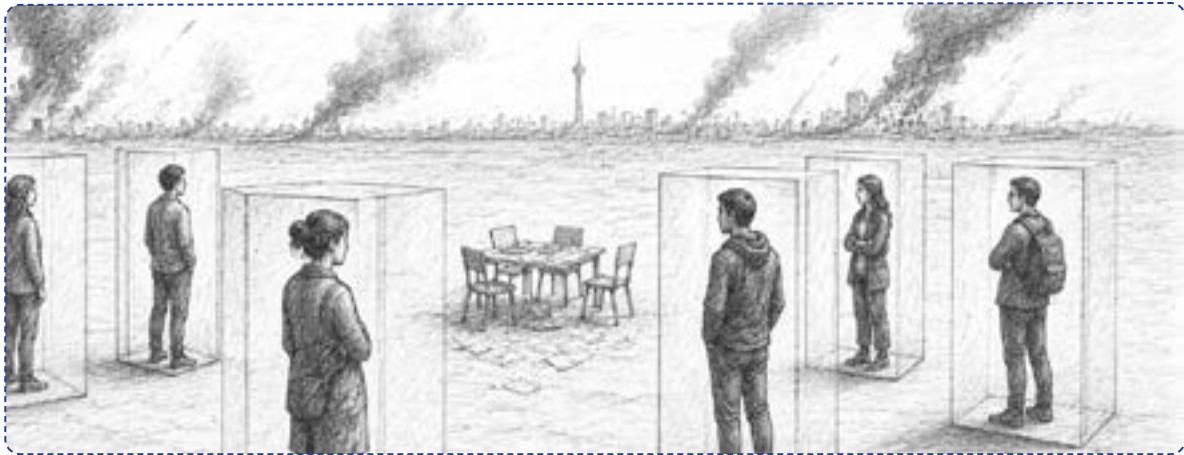
۵. کاهش امکان میانجی‌گری رسمی و تقویت نقش مقاومتی

در مقایسه با دوره‌هایی مانند سال‌های پس از دوم خرداد، که بخشی از جامعه‌ی مدنی امیدوار بود بتواند از طریق سازوکارهای نیمه‌رسمی بر سیاست‌گذاری اثر بگذارد، در سال‌های اخیر امکان چنین میانجی‌گری‌هایی به شدت محدود شده است. در آن دوره، برخی تشکل‌های صنفی، انجمن‌های حرفه‌ای، رسانه‌ها و نهادهای مدنی می‌توانستند در مقام واسطه‌ای میان جامعه و حکومت عمل کنند؛ مطالبات اجتماعی را منتقل کنند، درباره سیاست‌های عمومی گفت‌وگو شکل دهند و در برخی موارد بر تصمیم‌گیری‌ها اثر بگذارند. اما با گسترش امنیتی‌سازی فعالیت‌های مدنی، تضعیف یا انحلال بسیاری از تشکل‌های مستقل و محدود شدن فضای عمومی، این نقش میانجی به تدریج کم‌رنگ شده است. در چنین شرایطی، جامعه‌ی مدنی کمتر می‌تواند در قالب نهادی در فرآیندهای رسمی مشارکت کند و بیشتر به موقعیتی بیرونی نسبت به ساختار قدرت رانده شده است. در نتیجه، کنشگری مدنی از نقش «ناظر و واسطه» به سمت نقش «مقاومتی و مطالبه‌گر مستقل» حرکت کرده است. این تغییر به این معناست که بسیاری از کنش‌های مدنی امروزه در قالب مشارکت در سیاست‌گذاری یا اصلاح تدریجی ساختارها، بلکه در قالب دفاع از حقوق، مستندسازی نقض‌ها، یا ایجاد فشار اجتماعی برای تغییر عمل می‌کنند. به بیان دیگر، جامعه‌ی مدنی بیش از گذشته در موقعیتی قرار گرفته است که در آن وظیفه‌ی اصلی‌اش نه میانجی‌گری میان جامعه و حکومت، بلکه حفظ حوزه‌ی مستقل اجتماعی و بیان مطالبات در برابر ساختار قدرت است.



۶. نسلی‌تر شدن کنشگری و گسست از الگوهای پیشین

یکی از روندهای مهم در تحولات جامعه‌ی مدنی ایران، پرنسپل‌تر شدن نقش نسل‌های جدید در میدان کنشگری است. در سال‌های اخیر، به‌ویژه پس از جنبش زن، زندگی، آزادی، نسل جوان و به‌خصوص نسل زد سهم برجسته‌تری در شکل دادن به کنش‌های اجتماعی پیدا کرده‌اند. این نسل در شرایطی متفاوت از نسل‌های پیشین رشد کرده است: در جهانی شبکه‌ای، با دسترسی گسترده به فضای دیجیتال و در محیطی که تجربه‌ی مستقیم از دوره‌های پیشین سازماندهی مدنی یا اصلاحات سیاسی ندارد. در نتیجه، شیوه‌های کنشگری این نسل نیز با الگوهای پیشین تفاوت دارد. در حالی که نسل‌های قبل بیشتر در قالب شکل‌های باسابقه، سازمان‌های صنفی یا ساختارهای نیمه‌نهادی فعالیت می‌کردند، نسل جدید کمتر به ساختارهای سلسله‌مراتبی و پروژه‌های بلندمدت سازمانی گرایش دارد. در عوض، کنشگری آن‌ها اغلب در قالب شبکه‌های افقی، حرکت‌های خودجوش، کمپین‌های کوتاه‌مدت و بسیج‌های سریع شکل می‌گیرد. این تغییر نسلی در عین حال به معنای گسست نسبی از حافظه‌ی سازمانی نسل‌های پیشین نیز هست. بسیاری از فعالان باسابقه در سال‌های اخیر با زندان، مهاجرت یا محدودیت‌های حرفه‌ای مواجه شده‌اند و انتقال تجربه میان نسل‌ها دشوارتر شده است. در نتیجه، نسل جدید در بسیاری از موارد ناچار است مسیرهای کنشگری را با آزمون و خطا و با تکیه بر شبکه‌های غیررسمی و دیجیتال پیش ببرد. این وضعیت اگرچه به نوآوری و شکل‌گیری شیوه‌های تازه‌ی کنشگری انجامیده است، اما در عین حال یکی از عوامل شکننده‌تر شدن سازماندهی مدنی در ایران نیز محسوب می‌شود.



۷. تعلیق سیاسی در بستر جنگ و اولویت بقا

جنگ ۱۲ روزه و سپس شرایط امنیتی و نظامی گسترده‌تر که پس از آن شکل گرفت، فضای عمومی جامعه را به سمت احتیاط و تمرکز بر بقا سوق داده است. در چنین شرایطی، بسیاری از مسائل سیاسی و اجتماعی که پیش‌تر محور گفت‌وگوهای عمومی و کنشگری مدنی بودند، موقتاً به حاشیه رانده شده‌اند و دغدغه‌های فوری‌تری مانند امنیت، معیشت و حفظ زندگی روزمره در اولویت قرار گرفته‌اند. در این وضعیت، جامعه نه به بسیج گسترده در حمایت از حکومت پیوست و نه جنگ را به فرصتی برای شورش سراسری تبدیل کرد. واکنش غالب نوعی احتیاط اجتماعی و تلاش برای حفظ زندگی و دوری از درگیری مستقیم بوده است. این وضعیت نوعی تعلیق سیاسی ایجاد کرده است؛ وضعیتی که در آن نارضایتی‌های اجتماعی همچنان وجود دارند، اما بیان و سازمان‌دهی آن‌ها با ملاحظات بیشتری همراه شده است. در نتیجه، کنشگری مدنی در این دوره بیش از گذشته پراکنده، محتاطانه و کم‌صداتر شده است. فعالیت‌ها ادامه دارند، اما اغلب با ریتم آهسته‌تر و با محاسبه‌گری بیشتری نسبت به گذشته پیش می‌روند. چنین شرایطی نشان می‌دهد که در فضای جنگ و ناامنی، بخش مهمی از انرژی اجتماعی به سمت مدیریت زندگی روزمره و سازگاری با بحران‌ها هدایت می‌شود، و همین امر می‌تواند به تعویق موقت برخی اشکال کنشگری مدنی بیانجامد.



۸. تضعیف بنیان‌های مادی جامعه مدنی

یکی دیگر از روندهای مهم در سال‌های اخیر، تضعیف بنیان‌های مادی و اجتماعی جامعه مدنی است. فشارهای اقتصادی گسترده، تورم بالا، تحریم‌های بین‌المللی و فرسایش طبقه متوسط باعث شده منابع مالی، زمانی و روانی لازم برای کنشگری مدنی کاهش یابد. در بسیاری از موارد، فعالان اجتماعی ناچارند بخش عمده‌ای از انرژی خود را صرف تأمین معیشت یا مدیریت بحران‌های اقتصادی کنند، و همین امر ظرفیت مشارکت پایدار در فعالیتهای مدنی را محدود می‌کند. در گذشته، بخش مهمی از انرژی و سازماندهی جامعه مدنی در ایران از سوی طبقه متوسط شهری تأمین می‌شد؛ گروهی که از نظر اقتصادی، آموزشی و فرهنگی امکان بیشتری برای مشارکت در فعالیتهای اجتماعی و مدنی داشت. اما در سال‌های اخیر، تضعیف اقتصادی این طبقه و گسترش ناامنی معیشتی باعث شده بخشی از این ظرفیت اجتماعی کاهش یابد. در نتیجه، کنشگری مدنی بیش از گذشته به سمت اشکال کم‌هزینه‌تر، غیررسمی و پراکنده حرکت کرده است. بسیاری از ابتکارهای مدنی اکنون بر شبکه‌های کوچک، همکاری‌های محدود یا فعالیتهای داوطلبانه با منابع اندک تکیه دارند. این روند نشان می‌دهد که فشارهای اقتصادی نه تنها بر زندگی روزمره مردم، بلکه بر امکان سازماندهی و استمرار فعالیتهای مدنی نیز اثر مستقیم گذاشته است.



۹. بازتولید مداوم علی‌رغم سرکوب

با وجود همه محدودیت‌ها، یک روند پایدار نیز در جامعه‌ی مدنی ایران دیده می‌شود: بازتولید مداوم کنشگری پس از هر موج سرکوب. تجربه چهار دهه گذشته نشان می‌دهد که سرکوب، بازداشت فعالان، مهاجرت اجباری یا تعطیلی تشکل‌ها هرچند می‌تواند شبکه‌های موجود را تضعیف کند، اما به توقف کامل کنشگری مدنی منجر نشده است. پس از هر دوره فشار شدید، نسل‌ها و شبکه‌های جدیدی از کنشگران در حوزه‌های مختلف اجتماعی، صنفی و فرهنگی شکل گرفته‌اند. با این حال، این بازتولید اغلب با هزینه‌هایی همراه بوده است. مهاجرت گسترده فعالان، زندان و محدودیت‌های حرفه‌ای موجب شده انتقال تجربه میان نسل‌ها دشوارتر شود و بسیاری از شبکه‌های مدنی ناچار شوند فعالیت خود را از نقطه‌ای تقریباً تازه آغاز کنند. در نتیجه، کنشگری مدنی در ایران کمتر به شکل نهادهای پایدار و بلندمدت تثبیت شده و بیشتر در قالب موج‌های متوالی از شکل‌گیری، سرکوب و بازسازی دوباره ادامه یافته است. در سال‌های اخیر نیز این بازتولید بیشتر در قالب چهره‌های جدید، شبکه‌های غیررسمی، ابتکارهای محلی و فضاهای دیجیتال دیده می‌شود. این روند نشان می‌دهد که با وجود فشارهای چندلایه، جامعه‌ی مدنی ایران همچنان توانایی بازسازی خود را حفظ کرده است، هرچند این بازسازی بیش از گذشته در قالب‌هایی پراکنده‌تر، کم‌ساختارتر و آسیب‌پذیرتر صورت می‌گیرد.

در مجموع، تفاوت اساسی کنشگری امروز با گذشته در این است که از ساختارهای نسبتاً متمرکز و نیمه‌رسمی به سمت شبکه‌های پراکنده، زیست‌محور، دیجیتال و کم‌رهبر حرکت کرده است؛ از امید به اصلاح نهادی به سمت مقاومت اجتماعی؛ و از اعتراض‌های دوره‌ای پرشور به کنشگری ممتد اما کم‌صداتر و روزمره‌تر. این تغییر به معنای افول کامل نیست، بلکه به معنای تغییر فرم و منطق عمل جامعه‌ی مدنی در شرایط انسداد و فشار چندلایه است.

توصیه‌ها



با توجه به شرایطی که در این گزارش توصیف شد از جمله سرکوب ساختاری جامعه‌ی مدنی، تضعیف تشکلهای مستقل، فشارهای اقتصادی ناشی از تحریم‌ها، پیامدهای اعتراض‌های گسترده و نیز وضعیت جنگی اخیر، آینده‌ی جامعه‌ی مدنی ایران به مجموعه‌ای از تصمیم‌ها و رفتارهای هم‌زمان در چند سطح وابسته است. در این بخش، مجموعه‌ای از توصیه‌ها خطاب به چهار بازیگر اصلی ارائه می‌شود: دولت ایران، جامعه‌ی مدنی ایران، جامعه‌ی مدنی بین‌المللی و دولت‌های خارجی.

توصیه‌ها به دولت ایران

دولت ایران اگر خواهان ثبات اجتماعی پایدار و کاهش شکاف میان جامعه و حاکمیت است، ناگزیر است نقش جامعه‌ی مدنی را به‌عنوان بخشی از ساختار اجتماعی کشور به رسمیت بشناسد. تجربه‌های تاریخی در ایران و سایر کشورها نشان می‌دهد که حذف یا تضعیف نهادهای مدنی نه تنها به کاهش نارضایتی اجتماعی نمی‌انجامد، بلکه ظرفیت‌های میانجی‌گری و مدیریت مسالمت‌آمیز بحران‌ها را نیز از بین می‌برد.

نخستین گام در این مسیر، پایان دادن به امنیتی‌سازی فعالیت‌های مدنی است. فعالیت‌های صنفی، اجتماعی، محیط زیستی و حقوق بشری نباید در چارچوب تهدید امنیت ملی تعریف شوند. بازنگری در قوانین و رویه‌هایی که آزادی انجمن، آزادی بیان و آزادی تجمع را محدود می‌کنند، شرط اساسی برای احیای اعتماد اجتماعی است.

دومین گام، به رسمیت شناختن حق تشکلیابی مستقل است. تشکل‌های صنفی کارگران، معلمان، پرستاران، بازنشستگان و سایر گروه‌های اجتماعی باید بتوانند بدون دخالت نهادهای امنیتی یا سیاسی فعالیت کنند. تجربه نشان داده است که وجود نهادهای نمایندگی مستقل می‌تواند به کاهش تنش‌های اجتماعی و حل مسالمت‌آمیز اختلاف‌ها کمک کند.

در گام سوم، دولت باید امکان فعالیت آزادانه سازمان‌های مردم‌نهاد در حوزه‌های اجتماعی، محیط زیست، آموزش، سلامت و حمایت اجتماعی را فراهم کند. چنین سازمان‌هایی نه رقیب دولت بلکه مکمل آن در ارائه خدمات اجتماعی و تقویت سرمایه اجتماعی هستند.

در کنار این موارد، دولت ایران باید از هر اقدامی که به تشدید جنگ یا گسترش آن در منطقه منجر می‌شود پرهیز کند و از مسیرهای دیپلماتیک برای پایان دادن به جنگ و جلوگیری از تداوم درگیری نظامی استفاده کند. پایان جنگ و کاهش تنش نظامی پیش‌شرطی اساسی برای بازسازی جامعه، احیای اقتصاد و ایجاد فضای حداقلی برای فعالیت جامعه‌ی مدنی است.

تومیه‌ها به جامعه‌ی مدنی ایران

جامعه‌ی مدنی ایران در شرایطی بسیار دشوار و محدود فعالیت می‌کند. با این حال، تجربه سال‌های گذشته نشان داده است که ظرفیت بازسازی و انطباق در این حوزه همچنان وجود دارد. یکی از مهم‌ترین اولویت‌ها در این زمینه تقویت شبکه‌های همکاری و اعتماد میان گروه‌های مختلف مدنی است.

ایجاد پیوند میان حوزه‌های مختلف کنشگری از جمله حقوق زنان، حقوق کارگران، محیط زیست، حقوق کودکان و آزادی‌های مدنی می‌تواند به شکل‌گیری شبکه‌های گسترده‌تر و مقاوم‌تر کمک کند. تجربه‌های گذشته نشان داده است که پراکندگی و جزیره‌ای شدن فعالیت‌ها یکی از عوامل تضعیف جامعه‌ی مدنی بوده است.

همچنین تقویت انتقال تجربه میان نسل‌های مختلف کنشگران اهمیت زیادی دارد. مهاجرت گسترده فعالان و سرکوب تشکلهای باسابقه باعث شده است بخشی از حافظه سازمانی جامعه‌ی مدنی تضعیف شود. ایجاد فضاهایی برای ثبت تجربه‌ها، آموزش نسل‌های جدید و حفظ دانش سازمانی می‌تواند به پایداری کنشگری کمک کند.

در کنار این موارد، توجه به اشکال متنوع کنشگری از فعالیت‌های محلی و شبکه‌های همیاری گرفته تا کنشگری دیجیتال و فرهنگی می‌تواند به گسترش دامنه مشارکت اجتماعی کمک کند.

در این زمینه، گسترش ارتباط و همکاری با سازمان‌های اجتماع‌محور (CBO) (ها) بیش از پیش مهم‌اند. در شرایط جنگ، بحران اقتصادی و ناامنی اجتماعی که مسأله بقا برای بسیاری از مردم به دغدغه‌ای روزمره تبدیل شده است تجربه‌ی دیرینه‌ی این نهادهای محلی در سازمان‌دهی کمک‌های متقابل، مدیریت بحران‌های اجتماعی و حفظ پیوندهای اجتماعی اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. همکاری نزدیک‌تر میان ان‌جی‌اوهای مدرن، شبکه‌های مدنی شهری و سازمان‌های اجتماع‌محور می‌تواند به انتقال این تجربه‌ها و تقویت ظرفیت‌های محلی برای تاب‌آوری اجتماعی کمک کند. چنین پیوندی همچنین می‌تواند فاصله‌ای را که در بسیاری از موارد میان ان‌جی‌اوهای مدرن که عمدتاً در شهرهای بزرگ متمرکزند و اجتماعات محلی در مناطق مختلف کشور وجود دارد کاهش دهد.

در شرایط جنگی کنونی، یکی از مهم‌ترین نقش‌های جامعه‌ی مدنی دفاع از جان غیرنظامیان و مطالبه پایان جنگ است. نهادهای مدنی می‌توانند از طریق مستندسازی پیامدهای انسانی جنگ، حمایت از قربانیان و تأکید بر ضرورت راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز، در جهت کاهش خشونت و بازگشت به مسیرهای غیرنظامی نقش ایفا کنند.

توصیه‌ها به جامعه‌ی مدنی بین‌المللی

جامعه‌ی مدنی بین‌المللی نقش مهمی در حمایت از جامعه‌ی مدنی ایران می‌تواند ایفا کند. این حمایت باید بر اصول استقلال، احترام به اولویت‌های کنشگران داخلی و پرهیز از مداخله‌گری سیاسی مستقیم استوار باشد.

یکی از مهم‌ترین حوزه‌های حمایت، ایجاد شبکه‌های همکاری و تبادل تجربه میان سازمان‌های مدنی ایرانی و نهادهای مشابه در سایر کشورهاست. چنین شبکه‌هایی می‌توانند امکان انتقال دانش، تجربه‌های سازمانی و ابزارهای حمایتی را فراهم کنند.

همچنین مستندسازی نقض حقوق بشر و حمایت از فعالان مدنی در معرض خطر می‌تواند به افزایش توجه جهانی به وضعیت جامعه‌ی مدنی ایران کمک کند. نهادهای بین‌المللی باید در این زمینه با دقت و بر اساس منابع معتبر عمل کنند تا اعتبار و اثربخشی این تلاش‌ها حفظ شود.

در عین حال، حمایت از برنامه‌های آموزشی، پژوهشی و ظرفیت‌سازی برای فعالان مدنی ایرانی به‌ویژه در حوزه‌هایی مانند حقوق بشر، سازماندهی اجتماعی و امنیت دیجیتال می‌تواند به تقویت توانایی‌های جامعه‌ی مدنی در بلندمدت کمک کند.

همچنین جامعه‌ی مدنی بین‌المللی باید به‌طور فعال بر پیامدهای انسانی جنگ در ایران و منطقه تمرکز کند و از طریق گزارش‌دهی، کارزارهای حقوق بشری و فشارهای مدنی، خواستار پایان فوری جنگ و توقف حملات به غیرنظامیان شود. حمایت از قربانیان جنگ، دفاع از اصول حقوق بین‌الملل بشردوستانه و مطالبه حفاظت از زیرساخت‌های غیرنظامی از جمله مسئولیت‌های مهم در این زمینه است.



توصیه‌ها به دولت‌های خارجی

دولت‌های خارجی در تعامل با ایران باید توجه داشته باشند که سیاست‌های آن‌ها می‌تواند تأثیر مستقیمی بر وضعیت جامعه‌ی مدنی این کشور داشته باشد. تجربه سال‌های گذشته نشان داده است که تحریم‌های گسترده اقتصادی، هرچند با اهداف سیاسی اعمال می‌شوند، اغلب بیشترین فشار را بر زندگی روزمره مردم و توان اقتصادی جامعه‌ی مدنی وارد می‌کنند.

از این رو، در طراحی سیاست‌های خارجی نسبت به ایران، توجه به پیامدهای انسانی و اجتماعی این سیاست‌ها ضروری است. سیاست‌هایی که به تشدید فقر، ناامنی اقتصادی و تضعیف طبقه متوسط می‌انجامند، در عمل ظرفیت‌های جامعه‌ی مدنی را نیز تضعیف می‌کنند.

همچنین دولت‌های خارجی باید از هرگونه اقدام نظامی یا سیاست‌هایی که به تشدید یا گسترش جنگ منجر می‌شود پرهیز کنند. پایان دادن به جنگ جاری و جلوگیری از تبدیل آن به یک درگیری طولانی‌مدت منطقه‌ای باید به یکی از اولویت‌های اصلی سیاست خارجی آن‌ها تبدیل شود.

در نهایت، حمایت از راه‌حل‌های دیپلماتیک، احترام به حقوق بین‌الملل و تقویت سازوکارهای صلح‌آمیز حل اختلاف‌ها می‌تواند هم به کاهش تنش‌های منطقه‌ای کمک کند و هم امکان تنفس بیشتری برای جامعه‌ی مدنی ایران فراهم آورد.

نتیجہ گیری

این گزارش نشان داد که جامعه‌ی مدنی در ایران را نمی‌توان صرفاً به مجموعه‌ای از سازمان‌های ثبت‌شده، سازمان‌های غیردولتی مدرن یا نهادهای رسمی دارای مجوز فروکاست. جامعه‌ی مدنی در ایران، هم یک عرصه و فرایند است و هم یک شبکه‌ی چندلایه از نهادها، پیوندها، ابتکارها و شکل‌های کنش جمعی که در نسبت با دولت، بازار، سنت‌های محلی، و اکنون بیش از هر زمان دیگری با فضای دیجیتال و شرایط جنگی تعریف می‌شود. از این منظر، جامعه‌ی مدنی ایران نه فقط در قالب تشکلهای صنفی، سندیکاها، انجمن‌ها و سازمان‌های مدنی، بلکه در شبکه‌های اجتماع‌محور، حلقه‌های غیررسمی، فضاها، فرهنگی، ابتکارهای محلی، و اشکال روزمره‌ی مقاومت و همبستگی نیز وجود دارد. همین گستردگی و ناهمگونی است که هم فهم آن را پیچیده می‌کند و هم توضیح می‌دهد چرا با وجود دهه‌ها سرکوب، هنوز به‌طور کامل از میان نرفته است.

در عین حال، گزارش روشن کرد که تضعیف جامعه‌ی مدنی در ایران امری تازه و یا صرفاً محصول چند ماه یا چند سال اخیر نیست. آنچه امروز دیده می‌شود، حاصل روندی طولانی از مشروط‌سازی حقوق در قانون، امنیتی‌سازی کنش جمعی، ساختن سازمان‌های موازی و حکومت‌محور، سرکوب تشکلهای مستقل، و فرسایش بنیان‌های مادی و انسانی کنشگری است. در این معماری، جامعه‌ی مدنی مستقل هم با بازداشت، پرونده‌سازی و فشار قضایی، و هم با مداخله‌ی اداری، تخریب اعتبار، رانت‌دادن به نهادهای وابسته، تضعیف طبقه‌ی متوسط، و محدودسازی مستمر میدان عمومی روبه‌رو بوده است. به همین دلیل، جامعه‌ی مدنی ایران پیش از جنبش زن، زندگی، آزادی نیز بحران‌زده بود و پیش از رخداد دی ۱۴۰۴ و جنگ جاری نیز با فرسایش سازمانی، مهاجرت فعالان، کاهش توان میانجی‌گری و ضعف انتقال تجربه دست‌به‌گریبان بود.

با این همه، جنبش «زن، زندگی، آزادی» نقطه‌ی عطفی تعیین‌کننده بود. این جنبش جامعه‌ی مدنی ایران را هم‌زمان گسترده‌تر و پرهزینه‌تر کرد: گسترده‌تر، زیرا مطالباتی چون آزادی پوشش، بدن، کرامت و برابری را از سطح گروه‌های محدود به سطح خواست اجتماعی عمومی منتقل کرد؛ و پرهزینه‌تر، زیرا به تشدید سرکوب، محدودشدن فضاها، نهادی، و بالارفتن هزینه‌ی سازمان‌یابی انجامید. پس از آن، جامعه‌ی مدنی ایران بیش از گذشته از تشکلهای محوری کلاسیک به سوی شبکه‌های غیررسمی، کنشگری دیجیتال، مقاومت سبک‌زندگی محور، و اشکال افقی و کم‌رهبر حرکت کرد. این جابه‌جایی نه نشانه‌ی پایان جامعه‌ی مدنی، بلکه نشانه‌ی تغییر فرم آن بود: از نهادهای پایدارتر به اشکال سیال‌تر؛ از میانجی‌گری رسمی به مقاومت مستقل؛ و از اعتراض‌های دوره‌ای بزرگ به کنشگری ممتد اما کم‌صداتر و پراکنده‌تر.

جنگ ۱۲ روزه و سپس رخداد دی ۱۴۰۴ و جنگ جاری ایالات متحده و اسرائیل علیه ایران، این روند را وارد مرحله‌ای وخیم‌تر کردند. جامعه‌ی مدنی ایران که پیشاپیش از سرکوب، تحریم، بحران اقتصادی و فرسایش نهادی آسیب دیده بود، اکنون با دو ضربه‌ی هم‌زمان و درهم‌تنیده روبه‌روست: از یک سو، سرکوب خونین داخلی که حافظه، شبکه‌ها، میانجی‌ها و زیرساخت‌های ارتباطی آن را هدف قرار داد؛ و از سوی دیگر، جنگی که بقا را به مسأله‌ی روزمره‌ی جامعه بدل کرده، زیرساخت‌های آموزشی و درمانی را هدف گرفته، و امکان کنش جمعی را بیش از پیش محدود ساخته است. در چنین شرایطی، جامعه‌ی مدنی دیگر فقط با «محدودیت» مواجه نیست؛ بلکه در بسیاری از حوزه‌ها در حال دفاع از حداقل امکان حیات، پیوند، امداد، مستندسازی و استمرار است. از این رو، واژه‌ی کلیدی برای فهم لحظه‌ی کنونی جامعه‌ی مدنی ایران شاید بیش از هر چیز «بقا» باشد: بقای انسان‌ها، بقای پیوندهای اجتماعی، و بقای امکان کنش مستقل.

در همین بستر، گزارش نشان داد که چالش‌های ساختاری جامعه‌ی مدنی ایران نیز ابعاد تازه‌ای یافته‌اند. تحریم‌ها و بحران اقتصادی، بنیان‌های مادی کنشگری را تضعیف کرده‌اند. فضای دیجیتال هم‌زمان به فرصتی برای بقا، سازمان‌دهی و روایت‌سازی و به میدانی برای نظارت، قطع ارتباط، جنگ اطلاعاتی و گسترش محتوای جعلی بدل شده است. شکاف نسلی، هم‌منبعی برای نوزایی و ورود زبان‌ها و فرم‌های تازه‌ی کنشگری است و هم‌نشانه‌ای از ضعف انتقال تجربه و حافظه‌ی سازمانی. قطبی‌شدن شدید فضای عمومی و قدرت‌گرفتن گفتارهای افراطی نیز بخشی از فعالیت مدنی مستقل را زیر فشار قرار داده و گاه حتی کنش‌هایی را که معطوف به بهبود فوری زندگی مردم‌اند، به حاشیه رانده است. در نتیجه، جامعه‌ی مدنی ایران امروز فقط زیر فشار دولت نیست؛ با میدان پیچیده‌تری روبه‌روست که در آن سرکوب حقوقی و امنیتی، فرسایش اقتصادی، جنگ، تحریف دیجیتال و قطبی‌سازی سیاسی هم‌زمان عمل می‌کنند.

با وجود این، مهم‌ترین یافته‌ی گزارش آن است که جامعه‌ی مدنی ایران همچنان زنده است. زنده است، اما نه به شکل آرمانی، نهادینه و کم‌هزینه؛ بلکه در قالب‌های پراکنده، منعطف، گاه زیرپوستی و غالباً فرسوده. این جامعه‌ی مدنی هم‌زمان تضعیف شده و بازتولید می‌شود؛ از بخشی از تشکلهایش محروم شده اما در قالب‌های تازه‌ای سر برمی‌آورد؛ میان جنگ و سرکوب گرفتار است، اما هنوز در اشکال مختلف از همبستگی، مقاومت، امداد، دادخواهی و دفاع از زندگی ادامه می‌یابد. از همین رو، آینده‌ی جامعه‌ی مدنی ایران نه در بازگشت ساده به فرم‌های گذشته، و نه در امید بستن به گشایش خودبه‌خودی از بالا نهفته است؛ بلکه در توانایی آن برای حفظ استقلال، بازسازی پیوندها، انتقال تجربه، ایجاد ائتلاف‌های گسترده‌تر، و دفاع هم‌زمان از آزادی، عدالت اجتماعی و پایان جنگ رقم خواهد خورد. در این معنا، جامعه‌ی مدنی ایران امروز بیش از هر زمان دیگری به فضایی برای حفظ زندگی، دفاع از حقوق و بازسازی امکان آینده بدل شده است؛ آینده‌ای که بدون پایان جنگ، کاهش سرکوب، و باز شدن حداقلی میدان عمومی، بیش از پیش دور از دسترس خواهد بود.

چشم انداز

و آینده جامعه‌ی مدنی ایران پس از جنگ

چشم‌انداز جامعه‌ی مدنی ایران پس از جنگ، بازگشتی ساده به گذشته نیست، بلکه ورود به مرحله‌ای از بازاندیشی و بازتعریف است. جامعه‌ی مدنی به معنای سنتی آن با ساختارهای متمرکز و سلسله‌مراتبی که از بدنه اجتماعی فاصله دارند در صورت بازسازی نشدن، دیگر قادر به پاسخ‌گویی به شرایط جدید نخواهد بود. به عبارت دیگر، وظیفه‌ی پیش رو صرفاً «بازیابی» نیست و متضمن فرایندی از آزمون و خطای نهادی و سازمانی خواهد بود.

در سطح ساختاری، یکی از فوری‌ترین نیازها، گذار از مدل‌های بالا به پایین و هیئت‌محور به سوی اشکال افقی‌تر، مشارکتی‌تر و غیرمتمرکز است. چنین اشکالی امکان گردش قدرت، نوسازی رهبری و ادغام نسل‌های جدید را فراهم می‌کنند. تجربه سال‌های اخیر نشان داده است که رکود درونی، بازتولید چهره‌های ثابت رهبری و فقدان دموکراسی داخلی، خود به یکی از منابع فرسایش جامعه‌ی مدنی بدل شده‌اند.

در سطح راهبردی، بازنگری جدی ضروری است. تمرکز انحصاری بر خیابان به‌عنوان عرصه اصلی کنش، در شرایط سرکوب شدید و هزینه‌های بالا دیگر کفایت نمی‌کند. جامعه‌ی مدنی ناگزیر است به مجموعه‌ای متنوع‌تر از ابزارها متوسل شود: از پیگیری حقوقی و استفاده از ظرفیت‌های نهادی موجود تا گفت‌وگو، مذاکره، تولید دانش و مداخله در سیاست‌گذاری. در این میان، رد مطلق هرگونه تعامل با دولت هرچند این تعامل ذاتاً نابرابر و پرخطر است می‌تواند در عمل برخی مسیرهای اثرگذاری را مسدود کند.

در سطح کنش نیز نیاز به عبور از سنت‌های کم‌اثرتر مانند طومارنویسی و صدور بیانیه به سمت اشکال خلاقانه‌تر، ملموس‌تر و اجتماعی‌تر وجود دارد. یکی از چالش‌های مرکزی، ناتوانی در جذب و سازمان‌دهی نسل‌های جوان‌تر است؛ نسلی که به‌ویژه پس از جنبش زن، زندگی، آزادی، به یکی از نیروهای اصلی تغییر اجتماعی بدل شده است. ظهور این نسل جدید هم‌زمان یک فرصت مهم و یک چالش جدی است، زیرا هم شکاف‌های عمیق نسلی را آشکار می‌کند و هم گسست در انتقال تجربه را برجسته می‌سازد.



در سطح گفتاری، جامعه‌ی مدنی با یک چالش دوگانه مواجه است. از یک سو، در سال‌های اخیر گفتار مدنی و حقوق‌محور به حاشیه رانده شده و روایت‌های رادیکال‌تر و گاه خشونت‌محور با گرایش‌های ضددموکراتیک یا حتی راست افراطی تقویت شده‌اند. همین وضعیت ضرورت بازسازی یک گفتار مدنی، دموکراتیک و حقوق‌محور را برجسته می‌کند که از رادیکالیسم اجتماعی عقب‌نشینی نمی‌کند، اما منطق خشونت و طرد را نیز نمی‌پذیرد.

با این حال، افق آینده تماماً بسته نیست. حتی در شرایط کنترل سیاسی شدید، نشانه‌هایی از آنچه می‌توان «گشایش اجتماعی» نامید، قابل مشاهده است: در تغییرات سبک زندگی، مناسبات جنسیتی و هنجارهای روزمره از جمله عقب‌نشینی‌های نسبی در حوزه‌هایی مانند حجاب اجباری. این تحولات هرچند شکننده نشان می‌دهند که جامعه در حال دگرگونی‌های عمیق‌تری است که الزاماً از مسیر نهادهای رسمی عبور نمی‌کنند.

در نهایت، یکی از متغیرهای تعیین‌کننده، وضعیت پس از جنگ و ظرفیت دولت خواهد بود. اگر ساختار سیاسی کنونی تداوم یابد، میزان تخریب و نیازهای بازسازی ممکن است دولت را ناگزیر کند که در برخی حوزه‌ها به‌ویژه امدادسانی، خدمات اجتماعی و بازسازی اجتماعی نقش بیشتری برای جامعه‌ی مدنی بپذیرد. از این منظر، لحظه پس از جنگ می‌تواند به یک «فرصت مشروط» برای بازگشایی نسبی فضای مدنی بدل شود، چرا که دولت به‌تنهایی قادر به تحمل بار مدیریت بحران نخواهد بود.

در نهایت، پرسش اصلی برای جامعه‌ی مدنی ایران این است که آیا این لحظه را صرفاً به‌عنوان محدودیت تجربه خواهد کرد، یا خواهد توانست آن را به فرصتی برای بازتعریف خود، بازسازی ساختارها، درگیر کردن نسل‌های جدید و شکل دادن به اشکال تازه کنش جمعی بدل کند.

جامعه‌ی مدنی ایران

پس از جنبش زن، زندگی، آزادی:

سرکوب، بازتولید و چشم‌اندازها

تارنمای داوطلب



WWW.DAVTALAB.ORG

بهار ۱۴۰۵

